بخانه
زرای
سی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: شامل ده رساله
مولف در شکار و بازداری
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۵۰) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۳۳
کتابخانه خصوصی غلامحسین سرود
کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۴۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه: شامل ده رساله

مولف در شکار و بازداری

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۵۰) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۳۳

کتابخانه خصوصی
غلامحسین سرود

۱۴۲۹۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: شامل ده رساله
مولف در شکار و بازداری
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۵۰) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب ۲۱۲۲۳۳

کتابخانه خصوصی
غلامحسین سرود

۱۴۲۹۶

[illegible]

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

۵۰
۲۱۴۲۳۳

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین
اما بعد بر ارباب البصیر مخفی نماند که چون پادشاه دین پرور
سلطان عدل گستر جانشین الرحمن ابو المظفر فیروز شاه
خلد الله چنین فرموده که هر گاه هوس جانوران باشد از کلنگ
چشم و سیاه چشم می باید که آنچه استادان این علم برای رام
کردن جانوران وحشی و صاف کردن و لقمه دادن و مرض
جانور فهمیدن و علاج آن کردن گفته اند آنرا در خاطر داشته

بلغ

باشد دیگر آنکه طعمه داری را خوب یاد گیرد و استادان فرموده
اند که بنای جانورداری سبب بیداری باشد بعد از آن صاف
کردن و لقمه دادن و جانوردار را می باید که از مرض جانور خبردار
باشد و علاج آن مرض زود می کند که جانور ضایع نشود
چنانچه صاف کردن چاشنی و لقمه دادن و علاج مرضهای
جانور همه درج نموده شد می باید که بر آن عمل نماید تا که هوس
جانور بر جا ماند درین فن کاری کنند تا در نماند و هوس او
بکمال برسد و بخبری در مانده نشود که در نزد استادان آن
مقبول افتد و برای یارانی که هوس جانور داشته باشند
ده باب تصنیف کرده شد که ازین ده اطلاع یافته [illegible]
باشد باب اول در بیان صاف کردن کلال چشم
باب دوم در بیان صاف کردن سیاه چشم باب
سیوم در بیان ادویه های چاشنی و لقمه باب

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

باب چهارم در بیان فربه کردن جانور لاغر باز و باشه وغیره

باب پنجم در بیان مداوی کردن جانور که بیماری داشته باشد

باب ششم در بیان پختن روغن که در گریز بخورانند

باب هفتم در بیان جانور وحشی که بدام گرفته باشند

باب هشتم در بیان معالجه استخوان شکسته

باب نهم در بیان شناختن جانور کلال چشم

باب دهم در بیان شناختن جانور کلال چشم و سیاه چشم

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در بیان علاج کردن جانور کلال چشم

باید فلفل دراز پرورده چنین پرورده بکند که فلفل بوزن ده توله و آب لیمون کاغذی ده توله و در کاسه چینی یا شیشه بکند بیست روز پرورده نگاه دارد تا زمانیکه فلفل مذکور تر شود و نرم گردد بعد از آن از آب لیمون بر آورده نگاه دارد

مذکور را تر نماید و در سایه خشک کرده باز مکرر در شیره و شراب انداخته شد مرتبه بر این تفصیل خشک نماید و در روز چهار کند بعد از آن نگاه دارد بوقت کار بگیرد حبه مذکور که بر مهره لشته شود چون داند که فردا شکار خواهیم رفت باید در آن روز چنان طعمه بجانور بدهد که یک پاس شب رفته طعمه با از بالا تمامی نبر آرد بالا خری نماند باید که در آنوقت بر مهره بدهد می باید که حبه مذکور گرفته بهنگی بوزن دو رتی انداخته چنان انداز نشیم به بجه که دراز شود و بخوراند علی الصباح که جانور بر مهره بیند از آنوقت چکی از طعمه زنده بدهد و چکی هضم کند به پراند خطا نکند نوع دیگر بجهت چاشنی و لقمه چار دو مار سیاه که آنرا ناک گویند چهار انگشت از جانب دم و سر بریده باقی را در دیگ گلین انداخته دفن کند بعد از هفت روز برآرد کجا افتاده باشد بهتر والا باز دفن کند که کرم افتد باید که

رتی مثقال

ازین آرها بوزن نیم رتی و مشک بوزن آن و نوسادر نیم رتی
هر سه را در لقمه گوشت آرده بخوراند و قفسکه بیک بنجال کند
ببراند اما در عین شکار که در آنجا صید فراوان باشد چراکه دارو
تیز است اگر شکار بدست نیاید جانور ضایع میشود این وزن
باز و شاهین و جره باشه و غیره را نصف بدهد اگر دانه که
شکار بدست نیاید پس باید که یک بکری زنده را سینه چاک
کرده بخوراند که جانور در آب قباب باشد الفم بجهة لقمه بیارد
چرچره از دو قطره شیره بکرد مصری بوزن یکدرم در حلق باز
اندازد و بالای آن شیرهٔ مذکور اندازد چون بنجال کند بپراند
خاماً فرطا آنکه در عین شکار بدهد که صید در قید باشد که جانور زیر
نشود خالی نه افتد این وزن باشه و شاهین و بحری را بدهد
و باشه و جره را وزن نصف بدهد اگر شکار بدست نیاید
در آنوقت لقمه گوشت بکری بدهد الفم بجهة گولی بستن

بیارد مصری بوزن شش رتی و نمک سامبر بوزن سه رتی و
فلفل پرورده بوزن یک رتی و قرنفل یک رتی تخم الاچی کلان
نیم رتی مشک نیم رتی کافور نیم رتی مومیائی نیم رتی شنگرف
نیم رتی همه را از آب لیمون سائیده گولی بندد چون دانه کرد دوا
جانور را صاف خواهم کرد امر فرطعمه از چهار حصه سه حصه بدهد
و یک حصه نه دهد بعد از آن بوقت نماز بامداد باز را در تاریکی برده
بگیرد چنانچه در گرفتن باز شکار را نه بیند و سخن نگوید گولی
مذکور در دهن باز اندازد و از بالای آن چند قطره آب گرم
بچکاند نیز دستی نماید که باز کاهل نشود بعد از آن باز را بر دارد
چون دید که دو سه بنجال دراز کرد از زمان آب بدهد که بخورد
و غسل کند تا حدی که بنجال صاف چنانچه سفیدی یا سیاهی بسته
شود آن زمان جگری آماده کرده بدهد بعد از آن که چهار گهری روز
بماند طعمه نصفی معتاد بدهد تا سه روز چنین دهد و شکار بسته

چو اگر باز گولی در حلق جانوری باشد روز چهارم انگار برود
بر هر جانوری که پراند بغایت آگهی خطا نکند وقتی که جانور
از گزر آمده نو به باشد او را این وزن بدهد والا جانوری که
میانه گوشت باشد ازین وزن سیوم حصه بدهد نوع دیگر
بجهه صاف کردن باز و باشه وغیره مصری سه ماشه
قرنفل سه رتی فلفل پرورده سه رتی الاچی دو رتی نمک سنگ
سه رتی قند سیاه آنقدار که داروها در آن گولی بسته شود
اول جانور را بگیرد چنانچه بالا گفته شده می باید که اول دو سه
قطره آب در حلقش بچکاند بعد از آن گولی بدهد چون ببیند که
آلایش اندرون بر شافت و دو سه نهال کرد از زمان آب
بدهد که بخورد و غسل کند هر گاه دید که در نهال سفیدی پیدا
بسته کرده از زمانی چند لقمه از گوشت گنجشک خالی [illegible]
آب داره کرده بدهد وقتی که چهار گهری روز ماند از خوراک [illegible]

ماشه ربع مثقال را گویند

سیوم حصه بدهد بعد از آن تا سه روز خوراک ندهد که گرسنگی
بسیار آرد ایضا بجهه صاف کردن مصری بوزن ماشه ماشه
نمک سنگ نیم ماشه قرنفل نیم عدد پاره مشک و پاره مومیایی سه رتی
بی آب گولی بسته بطرز بدهد که جانور خوب صاف شود این وزن
باز است باشه وغیره را چهارم حصه بدهد غرض که ادویه صاف
کردن بسیار است هر که هر چه در خاطر چاید بدهد اما می باید که
جانور دار طعمه داری و شب بیداری از دست ندهد که این دو
خبر اگر نباشد هیچ دارو کارگر نشود و در این دو کار البته مفید
باشد باب دویم در بیان صاف کردن جانوران سیاه چشم
شاهین و کوهی وغیره آنکه بیارد مصری بوزن ده رتی و نمک [illegible]
بوزن پنج رتی و فلفل پرورده ده رتی و تخم الاچی کلان دو رتی
مومیایی نیم رتی کافور نیم رتی مشک نیم رتی شنگرف یک [illegible]
مالکنگنی دو رتی اینهمه را ساییده در مغز گنجشک گولی بسته بکند

کیاکی گربه را گویند

رتی ربع مثقال است

بوقت بامداد بخوراند اگر آلالیش اندرون از راه دهن اندازد
بهتر والا لی از بنجال خواهد انداخت بعد از آن آب بخوراند
اگر برغبت خود بخورد فبها والا لی خابزه آب بدهد وقتی که
بنجال صاف بکند آن زمان چکی بدهد چون داند که چکی هضم کرد
آن وقت طعمه که روز مره میخورد نصف آن بدهد بعد از سه روز
بمیدان رفته طلبیده مرغ دهد و بر مهره نیز بدهد بر روز چهارم نوبت
صبح پراند اگر جانور را دست کرده بر او دمی باید که در شکم مرغ
آب داده کرده انداخته بخوراند دو سه مرتبه همچنین بکند
خوب بکریها خواهد کرد اگر چابق باز صاف کردن نشاید
و بحرلیت باز را و باشه را نیز بکار آید **لقمه** بجهة صاف کردن
سیاه چشم باید قند سیاه بوزن هشت رتی لکنک پنج رتی
فلفل دو دو لی معری یک رتی کمیله یک رتی شنگرف یک رتی قرنفل یکعدد
انهمه را یکجا کرده باید در قند سیاه گولی بسته بوقت صبح بدهد

که یک بنجال بکند آنچه چربی خواهد بود از راه دهن خواهد برآمد
بعد از آن آب بخوراند اگر برغبت بخورد بهتر والا خابزه
بخوراند بعد از آن که خوب صاف شود بنجال سفیدی با سیاهی
آمیخته بکند آن زمان اندک طعمه بدهد وقتی که هضم بکند طعمه که روز
میداد نصفی بدهد بر مهره ندهد بعد از سه روز پرانداخته
خوب گیریها خواهد کرد **باب** سیوم در بیان چاشنی و لقمه
جانوران کحل چشم و سیاه چشم باید که این ادویها که ذیل
نوشته شده همه را موافق وزن جدا جدا سائیده در زرداب
قندی یا بول آدمی خمیر کرده برابر عدس گولی بسته نگاهدارد
بعد از آن در روز شکار یک گولی در لقمه گوشت کرده بدهد بعد از
یک گهری آب بدهد اگر خورد بهتر آن بهر جانور که اندازد خطا
نکند ادویها اینست افونه یک رتی کمیله یک رتی زعفران یک رتی
قرنفل نیم عدد مومیائی یک رتی بیر بهوتی یک تا مشک یک رتی

علی کیمیا گیری برابر ... گوید

گهری دقیقه را گویند

مصری یکرتی الف . بجهت جانشینی باز و باشه و غیره عرض از
برای جانوران کلال چشم و سیاه چشم هر دو را بکار آید ادویه
ابنت ۸ دانه فلفل یکرتی مومیائی یکماشه بیر بهوتی یکرتی
نمکسنگ یکرتی شنگرف بوزن زنفت الاچی هفت دانه
و نقل یکعدد کمیله یکرتی دارچینی یکرتی کافور یکرتی مصری جوزبوا
مشک دو رتی ۶ این دوازده دارو را خمیر کرده نگاه دارد چون
داند که فردا شکار خواهم رفت امروز بوقت شام هر یک
برابر دانه نخود در لقمه گوشت کرده بدهد در آن آب بدهد
وزن باز و شاهین و بحری باشه و غیره را برابر دانه نخود
بدهد خوب گیرائی کند الف . بجهت جانشینی و لقمه کلال چشم
و سیاه چشم زعفران یکرتی مشک یکرتی شنگرف نیم رتی
مومیائی یکرتی بیر بهوتی نیم رتی نمکسنگ نیم رتی کمیله نیم رتی
و نقل نیم عدد اینهمه را سائیده برابر نخود گولی بسته نگاه دارد

روز

روز شکار بوقت صبح گولی بدهد این وزن باشه است
باز و شاهین و بحری را چهارم حصه گولی داده بکار برد هر
جانوری که اندازد خطا نکند الف . بجهت کلال چشم این لقمه
بدهد ۸ و نقل شانزده عدد ۱۶ مصری چهار تولچه این هر دو را
سائیده در آب لیمون خمیر کرده نگاه دارد روز شکار بقدار دانه
عدس در گوشت نهاده بدهد خوب گیری کند الف . بجهت لقمه سیاه چشم
شنگرف و مصری و بیر بهوتی این هر سه دارو را بوزن برابر
سائیده گولی بسته بدهد در آن روز خوب گیری بکند نو عدد
بجهت گرم کردن جانوری که در پرهیز گیری نکرده باشد باید که از
دانه مونجه سفید مقدار دو دانه برنف و شنگرف را برابر دانه نخود
بقدر [illegible] دو را یکجا کرده در گوشت انداخته بدهد جانور در
جوش آید و در پرهیز گیری بکند این وزن باشه و غیره است
باز را دو کسی کرده بدهد [illegible] بجهت لقمه [illegible] و مار سیاه را او [illegible]

سر و دم چهار انگشت بریده بر تابه روماهی آن را در کچه انداخته گل
کم نگاه دارد تا آرام افتد بعد از آن آبهای مذکور را بر آورده نگاه دارد
در روز شکار باز را تشنه کام بدهد و باشه را یک کم نیم آب آنچه
خوب کیر بها کند ان شاء الله تعالی نوع دیگر برای شکشاب
بیارد کوکنار بوزن دو توله و هفت تغال که آب تا رسیدن باشد
در آتش با یک صراحی آب کرده در آب کوکنار سرد کند و با آن
او بکنوله آب ساده انداخته تغالهای مذکور را بر آرد بیارد
مشک بوزن یکدرم ساییده در آب مذکور انداخته او باشد
صاف کند وقتی که جانور پر مهره اندازد در یک لقمه گوشت
تر بی استخوان در و تر کرده باز را بدهد وقتیکه بکند و بنجال
بکند بعد از آن برانداز الله خوب کیر بها نهایت خواهد کرد
نوع دیگر بچه آرام کردن جانور که سرد شده باشد بیارد پنبه
بوزن یکبار و تخم بالنگو زنگی دو شیره بکرده و شراب انداخته و به

فلفلدا

بیارد و یک شکرخواره پرهای او دور کند چنانچه خون او یک
قطره جدا نشود و بیارد و بیخ پوست بریان کرده خوب ساییده و
شیر او بگیرد و آب سپید بوزن یکدرم حب سفید چهار ماو پرهوتی
دو عدد کافور بوزن دو رتی همه را یکجا کرده از شیر بیخ پوست
بریان و شیر عورت بساید چنانچه در شیر مذکور این ادویه صاف
خمیر کرده در شکرخواره و بر بطن او از کارد چاک کرده
بجای آن روده های او را بر آرد بعد از آن بیارد روغن گاو
بوزن دو توله داغ کرده شکرخواره را در آن روغن اندازد وقتیکه
خوب بریان شود از روغن بر آرد و نگاه دارد چون بیند که جانور
بد جلوی بکند از گوشت شکرخواره بوزن چهار رتی بر سنگ آتشی
کرده در لقمه گوشت وقت صبحی بدهد وقتیکه بنجال کند آب خوراند
باز بنجال کند اندک چکی بدهد نماز دیگر لقمه فهمیده بدهد و جانور
لنگار برد خوب کیر بها میکند اما بشرط آنکه صید بسیار باشد

اگر احیاناً باز بد طوری بخند باز دیگر بدهند این وزن باز و بهیز
و بحری باشه و بحیره را از سه حصه یک حصه بدهد از مودة اشت
ایضاً بجهة لقمه باز و شاهین و بحری وغیره کلان چشم و سیاه
چشم بیارد در آب قندی دو آشنه وزن دوازده توله
و قفل دو توله تملسنک یک توله آس آده در شراب بگداز انداز و
و قفل درشت در شراب انداخته نگاه دارد تا آنکه شراب
تمامی در قفل خشک شود بعد از آن قفلها را بر آورده در
سایه خشک کرده نگاه دارد چون دانکه خود آن شکار خواهم دست
باید که امروز بوقت صبح یک قفل در گوشت بپیچید به باز دهم
و اگر باشه باشد نیم حصه و بحیره را چهارم حصه بدهد بعد از
ساعتی آب بگرداند چون بحال صاف و خالی شود از غلا
بکلی بدهد در وقت سه پهری طعمه همین بدهد روز دیگر
شکار رود ان شاء الله تعالی خوب گیرها خواهد کرد ایضاً

از برای لقمه باز و باشه وغیره بیارد پوست بیخ لکلکه او را
در دهان انداخته بخاید و پاره از مصری گرفته در دو سه قطره
لعاب دو سه قطره از آب لیمون در گوشت آده بدهد باید
که در وقت شکار داده بصحرایی برد در آن روز بسیار خوب گیری
کند و بر هر جانور که انداز خطا نکند ان شاء الله تعالی ایضاً بجهة لقمه
بیارد دل نر را شکاف کرده خون او بکشد بعد آن یک توله کافور
در آن دل انداخته در دیک گلین انداز دو در آن دیک آهن
میکرده باشد تا چهارده روز بعد از آن از دیک بر آورده نگاه دارد
شل مو سیاهی خواهد شد باید که روز شکار برابر دال موتک در
لقمه گوشت کرده بدهد در آن خوب گیرها بکند ایضاً بجهة چاشنی
باز و باشه وغیره بیارد این دارو ها که نوشته شد
جوز چهار رتی جلوتری چهار رتی دانه الاچی کلان چهار رتی
صندل یک توله کافور دو رتی شنگرف چهار رتی کبیله دو رتی

سوهاکه بریان دو رتی آب لیمون نیم توله افیون دو رتی
نمک سنگ چهار رتی بیر بهوتی دو رتی اینهمه را یکجا کرده و
سائیده باندرا بوزن چهار رتی شاهین را سه رتی باشه را
یک رتی کولی بسته بدهد البته خوب کری بکند نوعی دیگر بچه نفه
بیارد و پوست ترب در سایه خشک کرده نگاهدارد و وقتی
که بکار رود پوست مذکور نیم توله بسوزد و در دو توله آب اندازد
بعد از ان هفت سفال در آتش با جک صحرائی گرم کرده در آن نیم
آب مذکور انداخته سفالها را دور کند طعمه یک بکری در آب
تر کرده به جانور بخوراند بعد از ان آب گرم کرده سر و گشت
پشت جانور بمالد اگر رغبت بخورد و نخورد الا جایزه بدهد علتی که
در خشم جانور باشد همراه بنجال خواهد بر آمد فت و خوب
گر بها خواهد او این وزن باز است باشه را چهارم حصه بدهد

باب چهارم در علاج زره کردن کلال خشم و سیاه خشم

بکره

ابینت بیارد تنب برگ او را خشک کرده لب بدیم تخم
شلغم و تخم پیاز هر سه سائیده هر سه بوزن را یکجا کرده در گوشت
بکری انداخته بخوراند بسیار زره خواهد شد نوعی دیگر گنجشک خانگی را
در میان پیاله برنج صحیح کند و نیز عورتی که بسیر داشته باشد
بوزن را یکجا کرده با گوشت طلا کرده بدهد در میان چند
روز زره شود ایضا بیارد تخم مرغ او را جوش دهد و زردی آن
در گوشت بکری کرده چند روز بدهد بغایت زره شود از
بیرون ایضا. بجهة زره کردن جانور کلال خشم و سیاه خشم
چونی چند که جانور لاغر باشد باید که طعمه صباحی با آب
نیم گرم طلا کرده بدهد و در هفت طعمه زره شود ان شاء الله تعالی
نوعی دیگر اگر جانور هیچ گونه زره نشود بیارد مشک بوزن دانه
برنج و کافور بمقدار برنج و نیز عورتی که بسته داشته
باشد بوزن یک توله دو سینه بکری در آن تر کرده بدهد بوقت

صبح گرم بخوراند وقتی که هضم کند طعمه روز مره بدهد این وزن
باشه است باز را ده سه کرده بدهد چند روز نهایت فربه
شود نوع دیگر اگر جانور بهیچ وجه فربه نشود بیارد گوشت خوک
صحرائی مقدار نیم طعمه بدهد بعد از آن روز دوم نصف گوشت
بادر یعنی خفاش عوض روز سیوم ازین هر دو گوشت که بدست
آید بدهد در وقت تمام طعمه بگیری که مرجی گویند میداده باشند
در سه طعمه فربه شود ان شاء الله تعالی نوع بجهه فربه کردن جانور
لاغر بیارد جوزی که عورتها می پوشند بوزن یک تول باریک بسایند
و از پارچه گذرانیده صاف کند بیارد مومیائی بوزن چهار
رتی شنگرف بوزن چهار رتی همه را یکجا کرده بوقت بامداد
در لقمه گوشت کرده بدهد وقتی که خوب هضم کند طعمه روز مره
بدهد در هفت طعمه فربه شود باب پنجم در تداوی جانوران
کلدل خشم و سیاه خشم بجهه دو نیم چنگاله و کلکی نیز گویند بیارد

بیرهوتی با شیر عورت باریک آس کرده با طعمه طلا کرده بدهد صحت
یابد نوع دو نیم چنگاله بیارد زنجبیل باریک آس کرده بوقت صبح در طعمه
کرده بدهد نیکو شود نوع دیگر بجهه دو نیم چنگاله بیارد و باچه بز و نخود اگر
بجانور بخوراند آزموده است نوع بجهه دو نیم چنگاله بیارد نسیم گوسفند
او را فلیته کرده از روغن گاو چرب کند در مقعد جانور کوشند
دو قطره روغن در حلق جانور ریزد بعد از دو ساعت گهری نیم چنگال
نرود خواهد کرد تمام علت گلوگ بدر خواهد رفت و نیکو خواهد
شد باب در علاج طعمه انداختن بیارد موتیه کلانی او را سوده
در حلق جانور بریزد نیکو شود نوع بجهه طعمه انداختن بیارد امروله با بیخ
و برگ مقدار یک مثقال خورد و دردیکی که همیشه ماهی داشته باشند
آنرا بجای نشسته بزنند بعد از آن امروله مذکور را در اندرون ماهی بماند
پاره از آن دیگ گرفته بساید در پارچه انداخته در حلق جانور
بچکاند باز را بوزن سه درم شاهین و چرغی را بوزن دو درم باشه را

بکدرم بدهد وقتی که بنجال اندازد و طلب طعمه کند از همان طعم
گنجشک خانگی بدهد وقتیکه او را هضم کند وقت دیگر اندک طعم
زیاده کرده بدهد صحت کلی بیابد دیگر. بجهت طعمه انداختن بیارد
مصری بوزن نیم توله و توتیه بوزن یکدرم هر دو را باریک سائیده
و از گلاب گولی بسته جانور را بدهد چون بنجال کند کلی گوشت
گنجشک خانگی بدهد ان شاء الله تعالی علت از دل جانور بر طرف شود
دیگر طعمه خطا نکند اما شرط آنکه در طعمه داری اندک طعمه زیاده کرده
بدهد که با شتها طعمه میخورده باشد بکرم الله تعالی نیکو شود دیگر
علاج بادخورده بیارد زرد چوب تر و اشکره در زمینی سوراخ نشیمن
تا هفت این هر سه را یکجا کرده پرچم تیز نموده هر جا که بادخورده
باشند سخت بمالد چون دو سه گشت بنجال کند بعد از آن آب
بدهد که بخورد وقتی که بنجال صاف کند کلی بدهد چون کلی هضم کند
طعمه روز مره بدهد آن طعمه خطا نکند و در آفتاب بنشیند تا سه روز

شود اگر نکند صحت یابد دیگر. بجهت بادخورده بگیرد آب گشنیز و سفید
قلعی یکجا کرده تا سه روز بمالد صحت یابد دیگر. بجهت بادخورده بیارد
لهی گوار مقدار دو نخود در گوشت کرده باز را بخوراند و بیارد شیره
کرده هر جا که بادخورده باشند بمالد نیکو شود اگر تخمه و طبیره باشد
مقدار نیم ماشه بدهد نیکو شود دیگر. بجهت بادخورده بیارد روغن درخت
چهل تا سه چهار روز بمالد نیکو شود علاج بادنجی بیارد پنج ششی
مگس سبک در صندل طلا کند و باز را کوفته بجده بدهد که یکروز در میان
کرده تا سه روز بدهد اما در گوشت گنجشک خانگی یا در گوشت
بکری بخوراند نیکو شود دیگر. بجهت بادی بیارد مشتی بوزن یکتوله آتش
کرده در پیاله انداخته تمام شب در شبنم نگاهدارد بامداد از پارچه
صاف کرده بگیرد آب شکر را بوزن یکتوله و گوشت یک بکری
با استخوان در آب مشتی تر کرده متواتر سه روز بخوراند بازی که دور
نرد این وزن ها احتیاط باشد را الخفقان بدهد صحت یابد دیگر

بجهة پائی سستی بوزن نیم توله اورا سائیده از آب برگ تنبو تر کرده
سیاه کولی بسته در گلوی جانور اندازد تا فرو برد و فضله گوسفند(?)
هضم کند طعمه بدهد همچنین تا سه روز بدستور هر بوقت صبح تا
دفع شود مجرب و آزموده است دیگر بجهة پائی بیارد تخم شوره(?)
سیاه بوزن یکتوله در یک ... بدور سر مالد آزموده است که
برطرف کرده دیگر بجهة پائی بیارد روغن گاو بوزن یکپاو آنرا
گرم کرده در میانه روغن هفت دانه سیر و نیم توله سیاه دانه هر دو
را در روغن مذکور بریان کرده از پارچه صاف کرده نگاه دارد بامداد
در گوشت بکری نر کرده بخوراند و فضله هضم کند طعمه دهد تا هفت روز
متواتر بدهد اگر چه پائی سالها باشد ازین معالجه دفع شود دیگر
بجهة پائی بیارد تخم نودی(?) تخم ... دو سه قطره در حلق جانور
بریزد صحت یابد دیگر بیارد خواطین(?) اورا پاره بریان کرده تا سه
روز بخوراند صحت یابد دیگر بجهة پائی بیارد جگر شغال بمقدار نیم

نخود در طعمه کرده بدهد صحت یابد باب در بیان جهوله(?) بیارد پوست
درخت سنبهالو بوزن یکپاو و پوست بیخ درخت بید انجیر(?)
بوزن یکپاو هر دو را ریزه ریزه کرده مانند جوده(?) نگاه دارد که با
گوشت بکری بوقت صبح تا هفت روز بخوراند صحت یابد بازرا
بوزن چهار رتی و نشاسته و بکری را بوزن سه رتی تا سه روز
بجیره را بوزن دو رتی در جای گرم بندد و غسل کردن ندهد و از
آب بخورد دهد بنیت علاج مرگی که در جانوران پیدا شود
بیارد چهار بیخ تنبو(?) کام که در خانهها آرسته بالای او پیدا شده
آنها مقدار مگس و پاهای ایشان دراز است عوض که از جمله
عنکبوت باید که آنها را در شنبلیله(?) تر کرده در بریان گوشت
بکری کرده بخوراند و در میان انداخته تا سه روز بدهد صحت یابد
علاج بجهة کرتوع(?) بیارد سیاه دانه اورا خشک کرده تا سه
و در پای جانور بریزد و در چند روز نیکو شود دیگر بجهة کرتوع

بیارد برگهای نگره در پای جانور نبیره او بمالد تا سه
روز نیکو شود بفضله. بجهة کنوج بیارد تج لوزن یکتوله آن را ساییده
در تمام پهای کلان بریزد و از چوب بانس یک خلال
درست کرده مقدار چهار انگشت در بینی جانور بگذارد چنانچه
در بینی بیفتد تا خلط به بریدن جانور بر طرف گردد
تو هیداز. بجهة کور آنکه بیوند افتاده باشد بیارد رگ
انگشت و گوشت مرغ با او یکجا کرده اندک کوفته وقت
صبح بخوراند متواتر سه روز بعد از آن دارو ندهد در همان هفته
صحت یابد و بپا برآید بفضله برای پیوند بیارد بیخ لوبت
برباره او را ساییده همراه طعمه طلا کرده در وقت رزق بخوراند
برای آنکه دو ساله پیوند افتاده باشد بر آید ان شاء الله
تعالی بفضله. بجهة کنوج بیارد دو نیم برگ قوم مغیث تهوبر و دو نیم
دانه مرو برابر دو نخود کنند یک هر سه دارو را در روغن انداخته

داغ کنند چنانچه برگ و نجره بریان شود اما نسوزد و از پرچه گذرانیده
روغن را نگاهدارد تا سه روز روغن خالی در حلق جانور بریزد
بکرم ایزد بیچون صحت یابد بفضله. بجهة کنوج بیارد گلنی زرسیاه اولا
در پارچه گوشت کرده بخوراند تا سه روز بکرم الله تعالی صحت یابد
یک هفته در میان کرده بکوزه بدهد که در سه هفته سه روز تمام
شود بفضله. بجهة علاج گل چشم که در چشم جانوری افتد بیارد شاخ
گوزن با چوب فلفل کرده هر دو را ساییده در چشم جانور اندازد نیکو
شود بفضله. بجهة گل چشم در دو سه قطره نمک مومیه در چشم جانور اندازد
نیکو شود بفضله. بجهة گل چشم بیارد ناخن فیل ساییده دو سه
قطره در چشم جانور اندازد بکرم الله تعالی نیکو شود بفضله. بجهة دور کردن
سفیدی چشم از برگ زیره برگ درخت بر آن یک قطره تا سه روز در چشم
جانور اندازد صحت یابد بفضله. بجهة دور کردن سفیدی بیارد شنگرف
بوزن یک ... هر یک بوزن نیم ... هر دو را بر سنگ ساییده اندکی

آب انداخته بمقدار سه چهار قطره در چشم جانور اندازند

سه روز متواتر سفیدی چشم برطرف گردد ایضا بجهت دور کردن

سفیدی چشم بیارد برگ اسپست بساید و آهره لوزن کرده

هر دو را بساید در پارچه کرده چند قطره شیر عورت که پسر داشته

باشد با هم ساخته چند قطره در چشم جانور بچکاند متواتر سه روز

مجربست که سفیدی چشم برود ایضا بجهت دور کردن سفیدی چشم

بیارد زیره او را نشتر کرده صباحی سائیده در پارچه صاف

کرده چند قطره تا سه روز می انداخته باشد نیکو شود علاج

بجهت زهرباد بیارد مغز تخم تربز سائیده چند قطره در حلق جانور

بچکاند صحت یابد بکرم الله تعالی ایضا بجهت زهرباد بیارد بجهت و

مورچ او را سائیده در حلق جانور بچکاند هر علتی که باشد

برطرف شود ایضا بجهت زهرباد بیارد بجهت مقدار دانه نشف

در پاره گوشت بکری انداخته بدهد صحت یابد ایضا بجهت

کدی

کدی که در پای جانور پیدا شده باشد بباید که با لنت از پارچه زده

و نمک با کبر آدمی با لنت مذکور تر کند و بر متواتر بندد تا آن

آن جانور را به بندد و همینه با لنت از نمک و کبر و نشان

تر دارد تا وقتی که کدی برود نیکو شود ایضا بجهت کدی بیارد

کبر کودک بوزن یک پاو و برگ نیم بوزن چهار رتی لپیده

و جانور را گرفته کف پای جانور را چاک کند چنانچه بکها

بریده نشود و آنچه درو علت باشد همه را برآرد و هیچ علت را

نگذارد و بعد از آن همراه کبر و نیم کف پای جانور نشوید همچنین

که آثار خون و زخم نماند اگر خون بماند باز علت پیدا شود

می باید زهر بوزن چهار رتی اگر و زهر دو با باشد هشت

رتی آس کرده در کف پای جانور انداخته از پارچه پیچیده

بگذارد و بعد از سه روز پارچه بگشاید بحکم خدا تعالی نیکو شود

ایضا بجهت کدی بیارد موم و صبر کاغذی هر دو وزن

برابر گرفته یکجا کرده بارها گرم کند که هر دو گداخته شوند و در میان
خود مخلوط شوند باید که کف پای جانور را بشوید بعد از آن
موم مذکور را در کف پای جانور بچسباند تا سه روز همین طریق
بکند صحت شود ایضا . بجهت دفع کردن گدی بیارد چوب سیاه انگور
او را کاواک کرده خاکستر در و پر کند و بر آن پیتواز ببندد
بعد از چند روز صحت یابد ایضا . بجهت دور کردن گدی بگیرد
کمر آدمی چهار توله املهٔ خشک [illegible] شیشی بوزن یک توله در بول
مذکور هر دو را تر کرده نگاه دارد بیارد نمک سنگ بوزن
نیم توله و نیله تهوتهه بوزن دو توله همه را یکجا کرده با آب لیمون
سائیده خمیر کند بعد آن کف پای جانور را چاک کند
که رگهای جانور بریده نشود آنچه علت باشد بر آرد و زخم را از
آب لیمون بشوید چنانکه صاف شود بعد از آن ادویه را در کف
پای اندازد و با پرچه بسته تا هفت روز بماند بعد از هفت

روز

روز بکشد انشاء الله تعالی صحت شود علاج . بجهت دور
کردن گدی بیارد طوطیه بوزن نیم توله و باروت بوزن
یکدام و نمک سنگ بوزن دو درم همه را از آب لیمون بساید
بعد از آن کف پای جانور چاک کند آنچه علت باشد بر آرد
بعده از آب لیمون و نمک بشوید و ادویهای مذکور را
در زخم اندازد با پرچه بسته نگاه دارد بعد از سه روز وا کند
این علت از بیوقوفی میر شکار است که جانور [illegible] را از دور میگذارد
بر پیتواز [illegible] خار آن در کف پای جانور ضرب میرسد
باید که از نزدیک بگذارد و آهسته آمده بر پیتواز نشاند
ایضا . بجهت دور کردن گدی بیارد کف پای جانور او را چاک
کرده تمام علت را بر آرد و هلیله و سنگ مهور و کف سفید یکجا کرده
سائیده در زخم پر کند و از پارچه ببندد بکرم الله تعالی صحت شود
نوع دیگر . بجهت دمه که جانور را میشود بیارد هفت [illegible] سفلات [illegible]

جانور بنده و یک بهلولی کرم کرده بالای سر جانور بماند
تا آنکه دو سه نه سقلات بپوشد و دوا می لپ جانور برسد
صحت کمال یابد ایضاً بجهت دمه دور کردن بیارد سنگ بوزن
یکرتی و مومیائی بوزن نیم رتی و کاوروهن دو رتی این سه را
ضم کرده از آب انار سائیده در لقمه گوشت کرده بوقت صبحی
وقتی که هضم کند بچال دیره طعمه برنجی بدهد باید که یکروز در میان
کرده تا سه روز بدهد در نه طعمه دمه برطرف کرد و این وزن
باز تو انارا باید داد اگر باز نیم گوشت بالاغر باشد از چهارم
حصه سه حصه بدهد و از برای باشه از چهارم حصه یک حصه بدهد
صحت کمال است ایضاً بجهت دمه بیارد بابا بوتهای پایچ و برگ
ونناج بالای سنگ بیداب بوزن چهار رتی از رخه صاف
کند بکرد مصری بوزن یکرتی و آب بلادر بوزن یکرتی و شنگرف
بوزن یکرتی و کهنگی سفید بوزن نیم رتی و کتیله بوزن نیم رتی همه را

بلی

یکجا کرده هر یک باید در گوشت انداخته بوقت صبحی بدهد وقتی
که وارو هضم کند بچال دیره طعمه بدهد بعد از آن دو روز در میان
کرده سه مرتبه بدهد و تاکید کند که این معالجه سیاه چشم است
و این وزن شاهین و بهری بوده شرط آنکه جانور را درون قفس
به بندد انشاء الله تعالی در دو سه روز از هر قسم دمه دور خواهد شد ایضاً
بجهت دمه بیارد مردار سنگ بوزن دو رتی و شنگرف بوزن یکرتی و شنگرف
بوزن نیم رتی و کافور بوزن نیم رتی و کهنگی سفید بوزن نیم رتی و مومیائی
بوزن یکرتی همه ادویه را یکجا کرده تا آب لیموی سائیده گولی بسته
بوقت صبحی در گوشت بکری کرده بدهد وقتیکه خوب هضم کند بچال
دیره طعمه بدهد چهار روز در میان انداخته سه مرتبه بدهد بحکم ایزد
متعال صحت یابد این وزن باز است اگر باشه و جره باشد
پنج حصه یک حصه بدهد اگر اجل نرسیده باشد بلا شک دمه
[illegible] ایضاً بجهت سینه خشکی بیارد تخم مرغ سیاه پنج عدد و در جام آهنی

بریان کرده روغن بگیرد وکافور بوزن نیم رتی ومشک از رتی
بگیرد در گوشت مرغی بی استخوان وبی چربی صاف کرده در
روغن مذکور همه را در انداخته وقت صبح بخوراند وقتیکه خوب
هضم کند بعد ازان دیگر طعام بدهد این وزن بار است بالغ وغیره را
نصف بدهد بحکم الله تعالی خشکی برطرف شود نسخه بجهت سینه
خشکی بیارد روغن السی بوزن یک توله ودانه الایچی خورد بوزن دو
رتی هر دو را در گوشت بکری با استخوان وقت صبح بخوراند وقتی
که هضم کند طعام بدهد سینه خشکی برود بحکم سبحانه تعالی نسخه بجهت سینه
خشکی بیارد چهار مغز ازو روغن بگیرد بوزن دو دام درمیانه
بوزن یکدام دو سینه بکری اخته در روغن مذکور زده وقت
صبح بخوراند وقتیکه هضم کند بعد ازان دیگر طعام دهد در هفت طعمه
سینه خشکی برود واین وزن بار است بالغ وغیره را نصف ازین
بدهد صحت یابد نسخه بجهت سینه خشکی بیارد گلاب بوزن یک توله

وخون

وخون سپرک بوزن یک توله ومشک بوزن نیم رتی همراه گوشت
بکری با استخوان بدهد بوقت صبح بخوراند وقتیکه خوب هضم
کند بعد ازان دیگر طعام بدهد در آن روز پرهیز نه دهد این وزن
بار است بالغ وغیره را از سه حصه یک حصه بدهد نیکو شود
انشاء الله تعالی مجرب است نسخه علاج سینه خشکی بیارد روغن السی
تمام آنرا در سفال نو انداخته در شب یکشنبه یا سه شنبه جای که
پاکیزه باشد در آنجا روغن مذکور در چراغ نو انداخته بسوزد و
روی چراغ وروی چراغ جوی جانور کند وروی جانور سوی چراغ
تمام شب چراغ روشن باشد وروغن که در چراغ باشد از هر چه
صاف کرده نگاه دارد بوقت صبح بوزن یک توله در گوشت بکری
با استخوان کرده طعمه بدهد وقتیکه خوب هضم کند بعد ازان دیگر
طعام بدهد در هفت طعمه سینه خشکی برود بالغ وغیره را از این
وزن نصف بدهد اما تا هفت روز آب نه دهد صحت کلی یابد

علاج بجهة تنگ کردن جانور را که نفوه مقعدی بر آمده باشد
بیارد نیله تموشه بوزن دو درم باریک سائیده در نفوه جانور بمالد
همدران وقت نیکو شود مجرب و آزموده است دیگر علاج بجهة دور
کردن نمای بیارد چوب انار درخت کرکنا را و او را از کارد تراشیده
راست کند و جانور را افکنده دهن او را واز کرده در گلوی او را از
چوب تراشیده تمام علت که در گلو باشد با چوب مذکور بر آرد
دیگر بیارد شراب خالص او را در گلوی جانور بچکاند و او را بگذارد
علفی او بمالد دیگر بیارد کتیره سفید بوزن یکدرم و فلفل کرده دو دانگ
هر دو را یکجا کرده کوبیده و شراب بهم کرده جایی که زخم باشد
بمالد سه روز متواتر بکنند اما بعد از علاج یک ساعت تحمل کرده دیگر
طعمه بدهد وقتیکه هضم کند روزمره بدهد صحت کامل یابد دیگر
بجهة دور کردن نمای بیارد برگ کوسه بدو دست بمالد و شیره
او را یکی دو دو دانه فلفل کرده در آن شیره مذکور انداخته به

و از چوب درخت کنار گلوی جانور صاف کرده ادویه مذکور
بمالد یک ساعت نگهدارد که دارو کارگر شود بعد از آن طعمه گرم
بدهد وقتیکه هضم کند طعمه روزمره بدهد بکرم الله تعالی صحت یابد
دیگر بجهة دور کردن عاقلی می باید که اول عاقلی را چاک کرده
آنچه علت کرده باشد بریده بیرون آید بعد آن نمک و کتیره سفید و
بادام فلفل کوفته کرده سائیده زخم الگی را پر کند بجوب [illegible]
صحت یابد دیگر بجهة دور کردن الگی بکیرد نمک و فلفل کرده سائیده
بیرون دهان جانور بمالد در دو سه روز به همت بزرگان صحت یابد
نوع دیگر بجهة دور کردن اسپنش بیارد فلفل و را از بوزن سه تولچه و
خاکستر با چک صحرائی مقدار یک تولچه هر دو را یکجا کرده در زیر جگر
جانور بریزد دو سه گهری در آفتاب بیند و همه اسپنش خواهند
مرد و خواهند بدر رفت و اگر احیانا تمامی اسپنش بدر نرود روز
سیوم باز دیگر بکنند که یکی در بدن نماند دیگر بجهة دور کردن اسپنش

بیارد برگ تماشه کلان برگ شود او را خوب خشک کرده
بساید و بگیرد برگهای مذکور چهار تولچه وزن یک توله از آن
بساید و از پرچه بگذراند بوزن یک توله بگیرد و همه را یکجا کرده در
شیشه بریزد و شیشه را در آفتاب بنهد و همراه اش بگیرد بعضی
بجهت دور کردن اسهال بیارد یک تنقال سایپوه از پرچه بگذراند شیره
در زیر پرهای جانور بریزد دو سه گهری در آفتاب بنهد و همه
اسهال بدر روند بعضی بجهت بر چهره که خام اندازد بیارد مال کنگنی
بوزن نیم توله و کمیله بوزن یک تنه و قوت در بوزن یک تنه و مصری
بوزن نیم توله همه را یکجا کرده بساید و از آب لیمون گولی بندد
روزی که داند فردا گولی بدهد امروز طعمه از چهار حصه سه حصه
بدهد بغیر چهره باید که بوقت صبح گولی بدهد تا دو سه روز بچه را
نگذارد آب ندهد و فضله صاف شود و دو سه تمام صاف بکند
از مال کنگنی بدهد بعد از آن بر چهره خام نخواهد انداخت و اگر باز

کهری بمعنی ساعت است

وزن توله
دو مثقال نیم است

گولی بمعنی حب کرده

مال کنگنی بمعنی هر قدر بخورد

کم قوت باشد از چهار حصه سه حصه بدهد این وزن باز قوت بخش
و بجز تسبیت باشه و جره را از این وزن نصفی بدهد علاج بجهت
خشک کردن جانور که از بازنر ادویه ها از گرمی آفتاب نوخته
باشد بیارد مصری بوزن نیم توله در نعالی نو انداخته بیارد برگ
خبازی او را بساید و از پرچه صاف کرده شیره او بوزن نیم توله
با مصری همراه کرده تمام شب بیرون نگاه دارد و بوقت بامداد
یک بگیری پاک کرده در آن آب مصری و خبازی کرده بخوراند
و فضله هضم کند بعد از آن طعمه روز مره بدهد تو خشکی برطرف شود بعضی
بجهت تر خشکی بیارد ساگ منهی بوزن یک توله و مصری بوزن نیم توله
باید که منهی را بسایده از پرچه بگذراند شیره او را بگیرد و مصری را
در و ترکند بیارد پیاله نو در آن انداخته تمام شب بیرون نگاهدارد
بوقت بامداد یک بگیری پاک کرده در آن آب تر کرده بخوراند و فضله
که خوب هضم کند آن زمان طعمه روز مره بدهد تو خشکی برطرف شود

علاج: بجهت نوخنکی بیارد سفیده کهل بوزن نیم توله و مصری بوزن
نیم توله هر دو را در آب سائیده از پارچه صاف کرده در پیاله گلینی
انداخته تمام شب بیرون نگاه دارد بوقت صبح یک بکبری یا یک
کرده در آب ادویه تر کرده بخوراند و فضیکه خوب هضم کند بعد از آن
طعمه روز مره بدهد نوخنکی بر طرف شود علاج: بجهت نوخنکی بیارد گنگ
بوزن یکرتی و کافور بهیم سینی بوزن یکرتی و الاچی کلان بوزن یکرتی
هر سه را یکجا کرده لب بید و همراه پاره گوشت کرده بوقت
صبح بخوراند و فضیکه خوب هضم کند بعد از آن بوقت شام کبریزه
بوزن یک توله سائیده در پیاله نو انداخته پاره آب بیندازد و تمام
شب بیرون نگاه دارد بوقت بامداد اول چاشتی که گفته شد — مره یعنی وقت
او را بخوراند بعد از آن و فضیکه هضم کند همراه طعمه روز مره این آب
بوزن یک توله بدهد یک ساعت معطل کند چون وانمکه یک نیچالی
کرده است بعد از آن بگذارد که برغبت خود آب بخورد و این وزن

ادرار

باز است باشه و جره را الصفتی بجهت این علاج کل حشم را کند
توعد: علاج از برای آنکه جانور آب از دهن بر نماید بیارد مالکنگنی
بوزن نیم توله و شنگرف بوزن یکرتی و مومیائی بوزن نیم رتی و کمیله
بوزن یک ماشه و صبر بوزن دو رتی و نوشادر بوزن دو رتی و نمک
بوزن دو رتی همه را سائیده از آب لیمون گولی بندد و از دانه
که خود گولی خواهیم داد باید که امروز از طعمه روز مره چهارم حصه کم
کرده بدهد صباحی بوقت نماز گولی بدهد چنانکه گولی را
زود بر دو دیگ نیچال کرده و از دهن چیزی انداخت فهو المراد بعد از آن
آب بخوراند هر گاه آب را هضم کرد طعمه یک بکبری بخوراند آبداره
کرده این وزن باز و شاهین است باشه و جره را از این چهار
افیون تریاک است — حصه یکحصه بدهد آزموده است علاج: بجهت سرکردانی بیارد افیون خالص
تیل تلخ روغن سنداب — بوزن نیم رتی و تیل تلخ بوزن چهار رتی هر دو را یکجا کرده در تازه
انداخته در سوراخ بینی دم زند و گوشت صحت بدهد آنچه علت خواهد

بود خواهد انداخت چنانکه همان وقت یک بکری از آب
تر کرده بخوراند در آفتاب و در گرمی به بندد اگر هوا گرم باشد بوقت
بامداد بدهد و اگر هوای گرم سرد باشد بوقت شام دهد و اگر
دارو کیف دارد یک بکری پاک کرده طعمه دهد و فنیکه کیف
دور شود از زمان طعمه روز مره بدهد اگر دارو بکم نبه دادن صحت شد
بهتر والا نه بکرو در میان انداخته باز دهد ان را الله تعالی صحت یابد
و فنیکه داند که کیف دور شد دو سه قطره از آب لیمونی
بدهد که جانور ینجال کند داین معالجه سیاه چشم است و اگر کلال
چشم بد اری دیگر به نمود بهتر والا دو مرتبه این دارو کند
برحمت استاد ان زمان صحت یابد بجهة بر کرانی جانور
هر دو را یکجا کرده نیم دو ب باز ه کرده از دانه برکرده در مغز
دم زند که آنچه علت خشکی در شکم جانور خواهد بود خواهد برآمد
بعد از آن آب بدهد اگر آب برغبت بخورد بهتر والا نه خایزه

مره بعد وقت
طعمه د

آب بدهد و فنیکه ینجال صاف کند طعمه دهد این وزن باز اشت
و شاهین و بحری باشد و باشه و شکره را نصفی بدهد ان شاء الله
صحت یابد علاج بجهة گنده ینجال بیارد مصری بوزن نیم توله و دانه
الاچی کلان بوزن دو ماشه و نبه بوزن دو ماشه و نمک سنگ بوزن
یک ماشه هر چهار دارو را یکجا کرده لب بید از آب لیمون گولی بندد
و بوقت صبح گولی بدهد این وزن باز و شاهین و بحری باشد باشه
و شکره را از ین نصفی بدهد صحت یابد علاج بجهة قوی کردن
جانور که سست و لست باشد در زبان هندوی سسکا بهته گویند
بیارد خشت پخته او را در آتش یاجک صحرائی گرم کرده و مصبر را در
اب حل کرده بالای خشت بپاشند و سه چهار شیر برنج بران
خشت انداخته بالای آن خشت جانور را بنشانند تا که
خشت سرد شود الحمد لله تعالی جانور قوی و لست شود اگر یکبار
شود بهتر والا نه بار دیگر بکنند مجرب است و آزموده است ایضا

الاچی بعرمال درست

باجک صحرائی
یعنی تیالهٔ صحرائی

بجهة دور کردن سستی آنکه بیارد انگشتری جهت ورقی
در پالیش اندازد قوی و لت شود باب ششم در بیان کمتی
روغن که در وقت کرز جانور را میخورانند که پر بیندازد و از
خوب بخورد بیارد آشیانه برگه بوزن شش تولچه و لوده تولچه
تولچه و تیخ و گوز کلاغ بوزن یک تولچه و فلفل دراز بوزن نیم تولچه
کنجشک چهارده عدد همه را بالای سنگ سای کنده از پرچه صاف
کرده نگاه دارد و بیارد تخم ماکیان سیاه زردی تخمها بگیرد
در آن زردی داروهای مذکور انداخته در میان زردی حل
کرده کولی بندد و بوقت صبح در پرچه گوشت کرده کولی بدهد
وقتیکه هضم کند آنزمان طعمه بدهد باز را بوزن پنج رتی و شاهین
دیگری را بوزن چهار رتی باشه و بیره را بوزن دو رتی بدهد
اگر جانور فربه باشد سه روز در میان کرده بدهد در یازده روز پنج
بار بدهد و اگر میانه گوشت باشد چهار روز کرده بدهد و این دارو

رفع

وقتی بدهد که ابر باران باشد و هوا که ادویه گرم است باید که جانور را
بوقت باران بیرون کنند و باران بسیار بروی باشد بحرمت شاه ارز
قدیم و صبر به گرز خوب بخورد رفع بجهة تحسین روغن برای جانوران
که در گرز باشند بیارد روغن گاو دیگ آهنی را در او داغ کرده در آن روغن
ششی هفت نه بچه موشی آنجا زنده انداخته بالک پنج بر پاره خاک
کیلس خورد نیمی ششه بر اندازد چون بیند که بچه موشی ناسوخته
شد روغن زرد بکجان فرود آورده از پرچه صاف کرده نگاه دارد
وقتی که جانور را آب دهد آنروز اندرون خانه نگهدارد چهار ته
برگ پان اندازد وقتیکه برگ مذکور بریان شود روغن را از دیگدان
فرود آورده از پرچه صاف کرده نگهدارد بعد از آن بزی ادویه را آن
روغن اندازد و همراه طعمه اندک اندک روغن جانور را میداده باشند
انشاء الله تعالی گرز خوب بخورد فاما باید که جانور را در گرز باد نرسد
انشاء الله تعالی گرز خوب بخورد خوب است رفع بجهة تحسین روغنی

که در گز بخورانند کلال خشیم و سیاه خشیم را بیارد دیگ اثار روغن
کاو داغ کند بعد از ان چهار تخم تنز زنبور سیاه در روغن خوب
داغ کند و نگهدارد اندک اندک با طعمه میداده باشد که گوشت
بزرگان خوب گزیده بخورد الیفم بجهت تخمی روغن که در گز جانور را
بخورانند بیارد زعفران بوزن یکرتی و مومیایی بوزن دو رتی
و قرنفل بوزن چهار رتی و مشک بوزن دو رتی و برگ پان چهار عدد
و هر چهار ادویه جدا جدا سائیده همه را یکجا کرده در پارچه
صاف نموده روغن مذکور را در دیگ گلین نو ما دیگ را که
کهری در آب داشته بعده خشک کند و روغن را در وی انداخته
داغ کند چون بیند که روغن در جوش آمد چهار دانه [illegible] اندازد
بعد از ان چهار برگ پان اندازد وقتی که برگها بریان شود
روغن را از دیگ فرود آرد از پارچه صاف کرده نگهدارد بعد
از ان تبری ادویه در ان اندازد همراه طعمه اندک اندک بدهم

بگرم

بگرم القدر تا گز خوب بخورد اما باید که احتیاط بسیار نماید چون

باب هفتم در بیان رام کردن جانور وحشی که بدام گرفته باشند

وقتی که جانور را بگیرند و چشم او را دوخته باشند اول در آب نشاسته
بکشایند بعد از ان بر دست نشانند بعد از ان هفته چشمانش
بکشایند پس از ان اندک گوشت به هر شب [illegible] در دست دارد
اگر احیانا سخت باشد باید که لوف [illegible] بدوا او را از آب گل کنار
بلبه تر کرده در حلق جانور بچکانند مقدار یک دو قطره وقتیکه گرفتنی شد
نخواهد طلبید الیفم بجهت رام کردن جانور وحشی بیارد برنج [illegible]
یکماشه هر دو را در گوشت کرده صبح بخوراند هر دو دارو [illegible]
خواهد کرد و آرام خواهد گرفت بعد از ادویه طعمه بدهد الیفم
بجهت رام کردن جانور وحشی که از دام گرفته باشند بیارد زعفران
تر کرده دو سه قطره در حلق جانور بچکانند این ادویه نیز کیف
دارد رام خواهد گشت می باید که دارو داده طعمه بدهد ان شاء الله تعالی

ملایم و رام خواهند شد و نخواهد طپید **باب** هشتم در معالجه استخوان
شکسته و آسیب یافته و درخفته شده باشد برای استخوان
شکسته اگر بند بالا شکسته باشد اول برای آنجا بگیرند چهار دسته
و بیخی بوزن یکدرم و هر جوره یک توله و پوست تو آنها گرفته
هر یک سه را یکجا کرده از بول آدم لت و موهائی که از بینی
برآمده باشد گرفته ناخن کرده ادویه های مذکور را بر آن موها
بگیرند همان موها را بر جای شکسته بپیچند و از ریسمان محکم
ببندد اگر سیاه چشم باشد کلاه داده بپیچند و اگر کلال چشم باشد
نیز کلاه دهد بعد از هفت روز چشم بگشاید **نسخه** جهت استخوان
شکسته اگر بند بالا شکسته باشد میده بوزن نیم توله و بیخی بوزن
یکدرم و پوست تو آنها این هر سه را با بول آدم سائیده در یک
پرچه مالیده بر پای جانور بپیچد و یک پر از زین گرفته در میان
شکاف کرده بالای پای جانور ببندد و از ریسمان تنگ ببندد و چهار

محکم

محکم ببندد که کف پای جانور را مس کند که باز علت نشود بعد
از سه روز بگشاید و جای ببندد که تواتر نشیند و نه طپد
در چند روز صحت یابد **نسخه** جهت استخوان شکسته اگر جانور را زخم
رسیده باشد باید که بوقت بامداد مومیائی بوزن یک رتی و هلیله
بوزن نیم رتی و شنگرف بقدر نیم رتی و بلادر نیم رتی همه را
یکجا کرده در پاره گوشت انداخته بخوراند وقتی که دو چنگال کند
از همان طعمه بدهد باید که دو روز در میان کرده دارو بدهد
و در دادن دارو سه وقت هر طور که زخم باشد به شود این
وزن باز راست شاهین و چرغ را نیز باشد از پنج حصه سه حصه
بدهد صحت یابد **نسخه** جهت رگ اگر در پای جانور رگ افتاده باشد
بیارد افیون خالص بوزن چهار رتی و انگوزه بوزن چهار رتی
و صبر بوزن چهار رتی این هر سه دارو را همراه دو قطره بول
آدم لب بدود در پرچه مالیده در آنجا ببندد و بالای آن بول آدم

مغز پخته باشد که هرچه خشک نشود و در چند روز صحت یابد ایضا
بجهت رگ اگر در پای جانور رگ باشد بیارد پوست بیخ بید انجیر
بوزن یکدرم و پوست بیخ درخت توت بوزن یکدرم و برگ املی بوزن
دو درم همه را همراه شاشهٔ آدمی بساید اندک گرم کرده بر پارچه
مالیده جای که رگ افتاده است بمالد و ببندد چنانکه تا نجید
کند که خشک نشود هر ساعت بول مغز پخته باشد بعد آن وا کند
هر نوعی که رگ افتاده باشد بیارد نعال که در رود ایم ماهی گیر شوند
آن دیگر را شکسته بگیرد بوزن نیم توله با کرده اده لب پید و از بول
آدم خمیر کند بالای هرچه بچسپاند و بر زخم بندد و خشک شدن نمد
صحت یابد دهم بجهت زخم که جانور را رسیده باشد بیارد تنباکو
و سنبل هر دو گیر هر یک را سائیده بر زخم بندد زود صحت
یابد باب نهم در شناختن باز و باشه و بهری و شکره و چرخ
کلان چشم و سیاه چشم در شناختن باز کلان دکن دم بر روا

بی و رنگ داغها داغی یا سیاه و صراحی گردن و ختیهایش خورد و
ابروی کلان و ناخنش متوسط و ناخن کلان و گنده و زرد و زیره بر
و زیره خط باشد بلا شک آن باز مردانه و کلان دلیر باشد
در شناختن باشه باشی که استادان متقدم گفته اند باشد
باشه آنست که مار سر باشد دیگر دم کوته گشاده پر باشد
باشه کوتاه چنگلهایش فراخ انچنین باشه پر زهر باشد
ایضا در شناختن بهری که دلاور باشد آنکه داغی باشد و صراحی
گردن و گنده ابرو و مار سر آن بهری دلاور باشد
در شناختن شکره آنکه صراحی گردن و مار سر و ختیهایش خورد و کلان
ابرو و سوراخ بینی فراخ و گشاده پر و چنگلهایش دراز و کوته باشد
و کوته دم و ناخن کلان و گنده و زرین چشم و مار یک سر
و زیره خط و زیره پر و پر بیضه دراز و یکدو پر در سینه ناگر باشد
و رنگ داغی و یا سیاه و زرین چشم و مثل اینها باشند انچنین شکره

دلاور و مردانه باشد و نیز پر و کلان کیر و پر همت و خوش آل
و مصاحب باشد و اگر در شهپر یا در پرهای یا در پرهای دنباله
چکر باشد در وی و افزادگی باشد باب دهم در شناختن
سیاه چشم شاهین که اشیانی و خراسانی و یا سنبهلی باشد
کوتاه دم و کوتاه قد و سرش کلان و چنگهایش دراز و کشاده پر
انچنین شاهین دلاور و مردانه باشد الفم در شناختن بحری
کلان و رنگ او سیاه و برش کلان و چشمانش و سر کلان
باشد و کشاده پر و دراز چنگ و کنده پاچه باشد انچنین
بحری بی خطا پر و دلاور و کلان کیر باشد الفم در شناختن
ترمتی نیز از قدم شاهین گفته اند ٥ تمام شد نسخه
بازنامه بتاریخ نهم ربیع الاول ۱۱۶۳
مطابق سنه جلوس احمد شاه بهادر بادشاه
غازی خلد الله ملکه

دیگر نقلست در بیابانی که جانور بی دام توانی
گرفت بیارد انگور در آب سخت کند و قدری شهد در آن
بیامیزد و گندم و آن تر کرده یک شبانه روز بدارد بگذارد و بعد از آن
هر جانوری که آن دانه بخورد بیهوش شود که بدست توان گرفت
و اگر خواهد که بهوش آید بیارد شیر و روغن ستور یکجا کرده بخوراند
باز بهوش آید نوعدیگر علاج زهر دادن زاغان بیارد شنگرف
و شنگرف روغن کنجد و حوات در برنج پخته انداخته بر زاغان
اندازد که بخورند همه زاغان بیهوش شوند علیحده علاج کردن بیهوش
جانوران بیارد پنج ماشه با گندم یکجا کرده خشک کند هر جانور
که بخورد بیهوش شود نوعدیگر بجهة گرفتن جانوران جمیع جانوران
بر بالای درخت بسر گرفته باشند باید که زیر آن درخت بهلاوه
دود کند هر جانور که دود برسد بیهوش شده افتد نوعدیگر
بجهة صاف کردن شکره بیارد صبر و دو تولچه و دانه مصری

اندرجو دو نمک سانبهر کمیله شنگرف غنچه کنچار
اینهمه ادویهارا برابر سائیده کولی بسته دو سه قطره آب
گرم در حلق جانور بچکاند بعد ازان کولی در حلق بنید از دو تا
فرو برد دو سه بنجال کند بعد ازان آب نیم گرم بدهد تا بخورد
و غسل کند و سفیدی بنجال با سیاهی بسته کند بعد ازان چکی
بدهد بعد از سه روز خون بدهد و براند خوب خواهد برید دیگر
ارسنگی سیاه چشم سهاکه ساده مصر
یکماسه ۴ ماشه
نیله تهوتهه کمیله شسته این همه ادویه‌ها را سائیده
یکماسه ۲ ماشه کولی مقدار یکماش بسته
بوقت شام بخوراند وقت سحر براند خوب کری خواهد کرد
دیگر صاف سیاه چشم شنگرف نوشادر
سهاکه نیله تهوتهه قرنفل فلفل دراز همراه اول
۱ ... ۱ ... ۳ عدد دویم عدد

سهاکه شش نخود

سهاکه سه... یا بوره
تبل تو تره ... سهمه بعض نیل است
زراج کبود

ادم

آدم خشت زرکند علی الصباح کشیده اینهمه را سائیده همراه قند
سیاه بخوراند نوع دیگر قرنفل زنجبیل ململ دراز
۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه
کمیله بلیل آرد موم سیاهی مرکب مصبر سهاکه
۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه
اینهمه ادویه گرفته در آب لیمون کاغذی سائیده کولی مقدار نخود
بندد و وقت سحر در یک لقمه بخوراند یکدو بنجال دیده براند
البته خوب کری خواهد کرد علاج ادویه برای بند کشت دو
جاری شدن دهات پوست سنبل لسوره
۲ دام ۲ دام
پیپل لیکر شکر اینهمه داروها را کوفته و بیخته از بره
۲ دام ۲ دام کذرانیده با شکر تری آمیخته مقدار
یک کهدت بخورد شفا یابد نوع دیگر جهة دهات بیارد
تخم باج خروس صحرائی کوند ملاد سمندر سوکه تخم خیار
۲ دام ۲ دام ۲ دام ۲ دام ۲ دام
شکر تری یکجا کرده بخورد به نخود اول جلاب تا سه
۲ دام

کمیله بعض قبیل

سهاکه بعض
شش نخود

سمندر سوکه
کف دریا
کوند ملات
جز کتیرا

روز بخورد نخوره جو کهار رایوند چینی سه ۱۲ درم بخورد
نیم درم نیم درم نیم درم بهتر شود

؛؛ ادویه جهت امساک آب منی روان تخم کونج
موصلی سیاه اسگند ناگوری سه باید که اول تخم
کونج را پوست دور کرده
هر سه دارو کوفته و بیخته در میان شکر تری آمیخته چهارده گولی
ببندد روز اول یک گولی همراه نیم آثار شیر ماده گاو بخورد
و از ترشی و بادی پرهیز نماید زوده شکتاب که طعم ترباید
با برنگ زنجبیل مشک مومیایی قرنفل
همراه لعاب آدم همه داروها را انداخته با من آب شیر به اندازد
و خوف ازه در آتش گرم کرده یک لک را در میان آن
کاله انداخته دو دوا آنرا بیرون آمدن نمهد لقمه بخوراند زوده بک
علاج کور بر که جانور پای خود را میکند و بعضی جلد اوده می اندازد

دقی

یعنی برگردان را دارو اینست ؛؛ هینگ کافوری اول سفید
مقدار دانه متوهمه و قفت در کاسه خورد بیاز دهم ما دو سه ساعت
طعمه نهد بعده طعمه وزن قدیم میداده باشد تا هفت روز داده
نفع کند ان را اله تعالی صحت شود مجرب است ؛ علاج قبهه و تی
که در پای جانور شود بیارد شیر انجیر به سیجی آمیخته بر آن قبهه بچسپاند
تا زمانیکه صفا شود خواه در بینی باشد اما جای صاف نماند
بسیار خوب است زوده بک اگر منقو جانور بند شده باشد اول تیل
تیل پهول لیل در بینی جانور اندازد بعده سیده دانه در آب
حل کرده در بینی اندازد زوده بک علاج تلی آنست که اول از بنیتی
گزند در پای جانور آماس جهت باید انداخت که بیماری
نکند بسیار خوب است دله علاج بیماری اکه آن باشد که در وقت
جانور فضل و انه خشخاش پیدا شود و طعمه کم خورد هر روز لاغر باشد
علاج او اینست نمکسنگ و یک تخم و شوره آتش نموده نگاه دارد

دیاکتور
یعنی برز الاایچ

سه وقت فجر در دهن مقدار جانور خورد زرک داشته بالان
انشاء الله تعالی فرصت شود خولست نوعدیگر اکر علی دریابی باشه
وشکره برخاسته باشد انکشت خورد که از همه انکشتان
خورد است که هندوی آنرا چهک انکشت میکویند زانکشت
مذکور در میان الطاقی سه عیا شد برابر باشد قدری خون
روان شود الی آن شاء الله تعالی فرصت شود بسیار خولست نوعدیگر
علاج اکر در موسم زمستان باز و باشه و شکره لاغر شده باشد
و فربه نشود بیارد شراب اعلی شوران هر قدر که طعمه کنجشک خورد
هر یک کنجشک را دو قطره شراب مذکور خوراند بعد از نیم ساعت
آنرا ذبح کنند و خون آنها را در جام گیرد و همون طعمه بدهند تا بخنه
فربه شود نوعدیگر که در چه جانور پرانده باز و باشه باشد این دواها
در شراب کولی بسته در طعمه فرو دهد همیشه خولست از سردی ها بشر
مانند زرد کم مومیائی ملک نوشته با برگ

زنجبیل
ازان

مرچ معر فلفل

لونگ

لونگ مرچ زنج دارچینی برابر هوی
بسیار آزموده است نوعدیگر علاج آنکه باز نر خود را پاک میکند
و طعمه یک هضم نمیکند روز بروز لاغر میشود باید که سه روز
شیر ماده گاو زرد بدهد فایده بسیار است و آنچه گوشت خام
نمیشود بجاه یک چمچه شیر در گلوی باز بینداز مقدار نیم پاو
که تواند خورد و فربه شود بسیار خولست و آزموده است نوعدیگر
اکر باز طعمه نیافته باشد بجاه یک چمچه شیر ماده گاو زرد را
بدهند که فایده بسیار است و آنچه گوشت خام نشده و گشنه
شده در شکم باز مانده باشد به بنجال بر تاب میکنند تا نیم روز
طعمه ندهد بعد از آن تمام بخشین اندک طعمه بدهند تا سه روز بلکه
چمچه شیر ماده گاو نیز بدهند که اشتها پیدا میکند و فربه میشود
و فایده ها میکند آزموده استادان منقول است نوعدیگر
علاج صفا نمودن چرخ و غیره سیاه چشم داری اینست باید

باید که در میان نقره سپید داده باشد پر آبلوبا مومیاست

۱ ماشه ۱ ماشه

مشک جوز جوتری الاچی خورد کتیله

۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه

ایلوه کالی زیری سونتهه ستوا انیسون کلونجی

۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه

قند کهنه این داروها را در رس لیمون خوب کاغذی خوب

۱ ماشه طور سائیده بعد از آن یک بهلاوه از یکطرف

چاک کرده بر آتش نهاده سه قطره از بهلاوه مذکور در همه

داروها انداخته باز خوب طور سائیده یک لیمون را برجه

از لیمون که در رس و تخم و جمیره که در پوست لیمون می باشد

دور کرده بعد از آن این داروها را در پوست لیمون مذکور

انداخته بر آتش نهد چون خوب طور پخته شود بعد از آن

جوتری پشپاته الاچی کلان

۱۱

از آتش زیر آورد موافق تر که در نخود پیدا شود گولیها بسته شود

بر وقتی که جانور در پا اندن تیار شود تا این یک گولی را

در لقمه طعمه انداخته بچرغ و شاهین بدهد هر وقت که خواهند

طعمه شود از اندرون صاف شود یک جانور زنده

سینه چاک کرده دو تولچه خون بدهد بعد از آن

شکار کرد انشاء الله تعالی بسیار خوب خواهد شد

۵۵۵ آزموده است ۵۵۵

اگر در میان شوهر و زن سازواری نباشد نوشته با مرد خوراندن

دهد و یک در گلوی عورت بندد قطع شود بسم الله الرحمن الرحیم

یا یا غث یا یا غث یا یا غث یا وارث یا وارث یا وارث

بحق یا ارحم الراحمین فلان بن فلان تو علی محبت

زن و شوهر و عاشق و معشوق اگر خواهی که در میان دو کس دوستی

کنی یک غث از نود و نوشته از خون گنجشک و ورکه شاه

کنه دفن کند از سوده است ... ۹۹ ... اما

دوایث العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا

ال عت ال عت ال عت ... از بران زیاده

شدن شیر ماده گاو وزن این تعویذ بنویسد و بر شاخ راست

بندد و یکی را خوردن دهد شیر زیاده شود ثبت ۵۵

لیس	له ابیا	ولا ده
بحی	ایاک	بغند
دایاک	نشتوف	اهیا شراهیا

اگر شبی کسی این تعویذ بنویسد او را هیچ بلا و

آتش و تیر و تفنگ و شمشیر کارگر نشود و سحر و جادو همه

دفع شود بحکم خدای تعالی ... تحذنی فی سبحور کل حین ...

و حین تقوم فاطلب تحذنی بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ

بکلمات الله التامات من شر ما خلق اللهم اجرنی من النار

یا مجیر اللهم اجرنی من النار یا مجیر ... والدین ...

جانور

جانوری که چه کردانی باشند و لوندی نشود اودیه ترندی

و انگوزه سفید یکی ... همراه طعمه بخوراند شفا شود برای ... انداز

ایضا برای بر کردان روغن زرد قرنفل برگ تنبول

قرنفل و برگ تنبول را در میان روغن ... انداخته داغ کند

چون خوب داغ شود در میان آب باسی بنهید اندوه روغن کننده

بگیرد بعد آن ... نمک مقدار وزن نبات بیامیزد

آنچه کوی ... شود به بار ... به ... هفت ...

به باشد ... یک ... دهد ۵ تمت تمت تمت ۵

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

صدهزار شکر و سپاس حضرت آفریدگاری را
که عالم بی علت و فاعل بی آلت است علیمی که بحکمة
بالغه کامله خلعت احسن التقویم در بر انسان
پوشانید و بمرتبه عقل و فضیلت نطق مخصوص
گردانیده صانعی که از جمیع مکونات نوع
انسان را ترجیح داده و تاج تکریم ولقد کرمنا بنی آدم
بید کرامت بر فرق انسان نهاده قادری که خاتم
امم افصح العرب والعجم رسول اولین و آخرین
که فرمود کنت نبیا وآدم بین الماء والطین شاه

یثرب و بطحا را واسطه آفرینش عرش و سما
گردانید و خلعت لولاک لما خلقت الافلاک
کینه کدورت او ساخت و ترتیب مصالح دنیا و صلاح
و نجاح عقبی در متابعه او مدار است که بعث لاصلاح
دنیاکم و نجاح آخرتکم و اصحاب او را که ستاره
آسمان شریعت و جواهر کان طریقت مقتدای و پیشوای
ملت گردانید که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
صلوات الله علیه و سلم و علی آله و ازواجه و ذریاته
و صحبه و خلفائه الطیبین الطاهرین اجمعین اما بعد
چنین گوید بنده مسکین ریزه چین خوان اهل یقین خاک روب
کوزه نشینان باتمکین احقر وافقر العباد احمد حاجی
غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه که این کم حوصله با استطاعت
قلیل البضاعت بتوفیق و عنایت احد جل ذکره در صدد

استادان حاذق که زانیج وارث ها بجاز ان
بلند پرواز و هوسناکان و جانوردان غرایب پرواز
موفت و صفت باز و باشه و شاهین و سایر
جانوران نیک پرواز و نام امراض و معالجت و قوت
نری و ماده که چنانکه مشغول است در ایام خلافت و
سلطنت و شوکت جهانبانی ظل سبحانی ابراهیم ادهم
سامانی رحمة الله علیه چنین تحفه کرده اند که دره
وسیع پر اشجار را با مرغزار را ابریشم گرفته فوق
عین و لب استحکم ساخته و جانوران بسیار در آن که ازهما
از هر جنس بیحد و لایحصی گذاشته و درین بابان هو نشیمند
گذاشته صبح و شام ملکه علی الدوام تماشا و نظر میکرده اند
چنان مذکور شده که باز خورد بر باز بزرگ بر آمده العنبر
و عشرت جنت گشته بهمین منوال با مثال کامرانی

و شوق جوانی میکرده اند پس الیقین گردید و معلوم شده
که هر جانوری بزرگ باشد حمل بر باد کی میکرده باشند و
هر جانوری که خورد باشد آزاز حمل فرمایند و دانستن
رنگ و خوش فعلی و نیک خوئی و علامات حرارت و عجز
معلوم علی الخصوص و الخصوص در شرف صحبت کثیر الکبر
پیر دستگیر قطب الاقطاب ارشاد پناهی هادی حضرات
مستقیم کمال الکریم خواجه مرم راتقه نصیحه کما ینبغی تحقیق
قواعد این فنون نموده چنان بخاطر گذرانیده که طلبه این
فن رساله بازنامه شروع نمایند تا آنکه التماس نمود فرزند
دلبند یگانه پیوند محمد شاه ابو الفتح طول الله عمره و علو
قدره که بزبان حال و اسهل ترین مقال شروع بیان
نماید اگر مشکلی شود نظر باین اوراق نموده حل نماید چون
خاطر فرزند حمیده خصال پسندیده افعال مایل این کار بود

اگرچه فرزندی را فوت طبیعت وسعت قابلیت بر
شمال بود اما میل طبع او بفارسی بیشتر خاران بدین
امر مبادرت نمود لاجرم نامردی برچهره اخلاص سودم
و حرف ریزه بمقدار بس روان ظرافت جمیع بیت
رساله اشتغال نمودیم امید آن است که بنظر لطف خدام
ذوالاحترام قبول نماید و بنظر گاهی از آن این نقد
کم عیار را قدر و قیمت افزاید و اگر خللی در نظر آید باصلاح
آن کوشند از کرم دور نخواهد بود و بدعای خیر یاد آرند و با این
وسیله مدد فرمایند و این ابواب را مستتی بر نوزده یک
فهرست کرده شد و من الله العون والعصمة باب
اول در بیان کنده کردن و طریق نگاهداشتن باب
دویم در بیان آنکه می باید از باز و ماده تفریق کرد باب
سیوم در بیان قواعد باز که بر چه کیف است باب

چهارم در بیان دانستن رنگهائی که کدام رنگ است
باز علامت مردانگی و قبول طبع است باب پنجم
در بیان دانستن باز مردانه و غیره باب ششم در بیان
آنکه کدام بنه بکار و موافق است باب هفتم در بیان تولک
شدن باز باب هشتم در بیان بهلم شدن که تشک
که آنرا ناکوار ون می گویند باب نهم در بیان آنکه باز را دی در
شکم جانور بچه افزاید باب دهم در بیان چنگال ناخن
باب یازدهم در بیان دانستن سیاه چنگال باز باب
دوازدهم در بیان آنکه دانستن خورنده اندر بیان
باب سیزدهم در بیان علت خوردن علتی که در باز پیدا
میشود باب چهاردهم در بیان تو ماغو نشدن باز این علت
از سبب باه است باب پانزدهم در بیان آنکه باز
خشم را او نشین دارد باب شانزدهم در بیان طعمه که

جانور را چه وقت باید داد باب هفدهم در بیان باز
بکن شدن باب هژدهم در بیان فربه کردن و دادن
گوشتهائی که کدام آن موافق است باب نوزدهم
در بیان پرانیدن جانور که در آخر او در بهار است باب
بیستم در بیان صحت و بیماری باز و جانور دیگر باب
بیست و یکم در بیان دانستن تمامی امراض جانوران
باب بیست و دوم در بیان تندرست و فربه نگاه داشتن
باب بیست و سیوم در بیان باز دمه شدن باب
بیست و چهارم در بیان کرم شکم باب بیست و پنجم
در بیان کم خوردن خورش و آب خوردن بسیار باب
بیست و ششم در بیان آنکه خود را بسیار افشاند باب
بیست و هفتم در بیان گردانیدن گوشت باب
بیست و هشتم در بیان باد رها کردن بسیار از طرفین

باب بیست و نهم در بیان دانستن بال و دنب
افشاندن باب سی ام در بیان دانستن نقرس
و مداوی کردن آن باب سی و یکم در بیان سم کردن
پای جانور باب سی و دوم در بیان دانستن درد سر
باب سی و سیوم در بیان طعمه ناخوردن و رغبت نانمودن
باب سی و چهارم در بیان طعمه را به تحلیل نابردن
و شبانه نگاه داشتن باب سی و پنجم در بیان پرباد
شدن باز باب سی و ششم در بیان برآمدن
چهار بند باب سی و هفتم در بیان سخت شدن اندام
جانوران باب سی و هشتم در بیان دانستن علت
در نخره و در بینی باب سی و نهم در بیان دانستن آخوره
شدن باز باب چهلم در بیان کج گرفتن دم باب
چهل و یکم در بیان که گوشت را خطا بردن باب

چهل و دوم در بیان طعمه را خوب تحلیل نا بردن باب
چهل و سیوم در بیان سست گرفتن بال این را و دیگر انگشتر
می ماند باب چهل و چهارم در بیان آنکه سست
گرفتن باز از دو جهت می‌بود باب چهل و پنجم در
بیان فریاد کردن بسیار باب چهل و ششم در بیان
سبکش نا شدن باز باب چهل و هفتم در بیان سرمازدگی
باب چهل و هشتم در بیان گرمازدگی باز باب چهل و نهم
در بیان گوشت را نخیسانیده بخورد نگاه داشتن باب
پنجاهم در بیان خورده شدن بال باز باب پنجاه و یکم
در بیان کج گشتن ناخن باز باب پنجاه و دوم در بیان
آنکه ناخن می‌شکند یا بر می‌آید باب پنجاه و سیوم در بیان
خورد شدن چنگال باب پنجاه و چهارم در بیان کج برآمدن
بال باب پنجاه و پنجم در بیان دانستن داروهایی که

جانور را خوش خو و خوش فعل و خوش پرواز کند باب
پنجاه و ششم در بیان وقت برآمدن پرواز کند
باب پنجاه و هفتم در بیان دانستن زنگوله بستن باب
پنجاه و هشتم در بیان شناختن و آموختن نوشخوار باب
پنجاه و نهم در بیان دانستن تولوم طاو صفت آن باب
شصتم در بیان دانستن انواع جنس شاهین باب
شصت و یکم در بیان گشاده کردن شاهین باب
شصت و دوم در بیان تولک نشاندن شاهین
باب شصت و سیوم در بیان دانستن امراض شاهین باز
و چرغ باب شصت و چهارم در بیان دانستن انواع چرغ
باب شصت و پنجم در بیان دانستن رنگها که رنگ
چرغ احسن است باب شصت و ششم در بیان گشاده
کردن چرغ باب شصت و هفتم در بیان گشاده کردن

چرغ آشیانه خواه پروازی باب شصت وهشتم در
بیان دانستن بیماری وتداوی آن باب شصت ونهم
در بیان آنکه که در شکم چرغ آرام پیدا شود باب هفتادم
در بیان آنکه از دیگر چرغ وعلامتش باب هفتاد ویکم در بیان
دانستن سرمازدگی چرغ باب هفتاد ودوم در بیان شم
بار چرغ علامتش آنست که پاره بمیرد باب هفتاد وسوم
در بیان نیک وبد شناختن باشه باب هفتاد وچهارم در
بیان دمه شدن باشه باب هفتاد وپنجم در بیان
پرده کشیدن چشم باشه باب هفتاد وششم در بیان
دانستن رقا باشه باب هفتاد وهفتم در بیان آماس
پای باشه باب هفتاد وهشتم در بیان دانستن زادن
بیضه باشه باب هفتاد ونهم در بیان دانستن ستم کردن
دهان وزبان باشه باب هشتادم در بیان دانستن

قلیج شدن باشه باب هشتاد ویکم در بیان دانستن
جونه دادن باد ودوم کردن باشه باب هشتاد ودوم در
بیان راندن وقضیه دادن یک شنال است باب
هشتاد وسوم در بیان خشک شدن مقعد باشه وتداوی
آن باب هشتاد وچهارم در بیان دانستن ولاغر شدن
باشه باب هشتاد وپنجم در بیان دراز گشتن بال
باب هشتاد وششم در بیان شناختن بیو باب
هشتاد وهفتم در بیان شناختن کوکال وصفت آن
باب هشتاد وهشتم در بیان آموختن وبرداشتن
تولوم طای باب هشتاد ونهم در بیان شناختن
دوبر داماق که بعضی اهل بلاد ملکی نامند باب نودم
در بیان دانستن برکوت وصفت باشه باب
نود ویکم در بیان انداختن الاتوغاناق وخوکردن آن

وکر انداختن شاهین نتر و تعلف آن باب اول در
بیان کشاده کردن باشه و باز و طریق نکاهداشتن و
برداشتن او آن است که از وقت صبح تا چاشتگاه
برداشته دست کشی بمهربانی کند و طعمه داده خشنود
چرا که در میان جانوران باز بغایت خوی نازک و طبع لطیف
دارد زمانی در فراغ و آسایش باشد و طعمه را بتحلیل برد خوش
و از نماز پیشین تا وقت نماز خفتن بطریق مهربانی و لطف
و خوشی دست کشی کند بغایت خوب و مرغوب است
مثل جانوران سیاه چشم اگر تمام روز بردارند ملول نشود
و از گوشت باز میماند و خلل در نهاد او پیدا میگردد و سیقه
این طایفه چنین فرموده اند چون بعد از چند روز که نیک
رام گردد بطرف چشم او را اندک وا کرده در بازار ها و جایها
که پر غوغا و از دحام باشد بگردانند بخوشی و بدفعها خود را تمام

كذاشته الفت آدمی زاد که کیرد یک چشم که جانب
جانوردار است تمام کشایند دست کشی بطریقی نمایند
که آزرده خاطر نشود چون یقین کردید که رام کشت و بدفعها کلاه
چشم دیگر او را کشایند و همین کیفیت در سواری پیاده
کرفته می کشته باشند تا دامی که الفت کامل و الفت تمام
پیدا کند کلاه او را کرند باید که رم و بدخلقی و بدفعی نکند بعده
مرغ را دانه پاشی او دانه اندازند و فریاد کنانند که آواز مرغ را
بروح نیک شناسد بعد بر کنانند و روز دیگر بدین طریق کردانند
از خون دل او داده و نمازش اندک طلب نماید برین
حال و منوال هر روز دور تر از روز دیگر طلبند تا به پله میعاد
برسد بعد از فراغ طلب مرغ آبی باشش پران دهند چون
او مرغ خوب گرفتن گرفت مرد در آورد جانب پران
طریقت طلب کرده شکارگاه برده پرانند در آخر روز اما خانه

سعی نماید و اهتمام تمام بکنند که البته بگیرد و از نزدیک اندازه
که خطا نکنند چرا که در اوایل اگر بگیرد شکسته خاطر و ملول میشود
و اگر خواهند که نامدار و معروف گیر شود چهل بار یک یک سیر
بکنند تا بمقصود باز گردند الغرض صیادان در کوهساران
در بهاران چنان دیده اند که باز سر در جفت بلند نشسته و بیا
سپرده از هر جنس جانورها و صحبت داشته طوطی غوغا کرده اقعد
طوقی ادبار است معنی آنکه او در سرائی در اجمل سیداه بوده است
از هر جنس جانور که جفت میشود از هر یک بیضه میکند
اگر فولاد است فولاد دهند و اگر از خاطر است خاطر مانند و حتی
علی هذا القیاس چنین تجربه کرده و گفته اند **باب** دویم در
تعریف باز نر و ماده و تفریق کردن آن آنست که اندام
باز ماده درست و توانا است شبیه نماند و تعیین شد
جانوری که بزرگ باشد اورا ماده گویند صفت او آنکه اگر

که سر او در بست خم‌ها و میان دو شانه و بر سینه
و بهنا کشیده می باید و پرهای سینه و کتف دراز و باریک
می باید کردن و ران و پای سطبر و درشت نیکو است و ناخنهای
خط درست و خوش رنگ می باید پای دوم کوتاه و در رنگها
سرخ رنگ و نقش خام و کلاه دام بهتر و در برداشتن اگر
و بوده است نزدیک بر طور نماید آن نه غرت و علامت
وفا و خوش خوئی و خوش فعلی گفته اند و رنگهای دیگر را جز آن
پسندیده اند اگرچه سیاه پشت تیز است اما از زیبائی
کینه ور و بیوفا و دیر آموز گفته اند **باب** سیوم در بیان
آنکه می باید دانست که تعریف باز نر یعنی جره باز بر چه کیفیت
است بدانکه سر او خورد و کوتاه کردن او اندام خمها
میان دو کتف و بر سینه کشیده و چنگها دراز بهنها
و بر خورد زود خصم می باید پرهای لنت و پای کوتاه خطهای

سینه درست و رنگین می باید و خود را محکم افکنده و
چنگال دور اندازد بسیار بار از زبان محکم مسکین شناندز
آموز و فاکجه بزنیغ الحرث درین فن با هر عصر و یگانه
دهر بوده چنین فرموده باب چهارم در بیان دانستن
رنگهائی که کدام رنگ باز علامت دانش نه نیکی و قبول
طبع است و بعضی دانایان این طایفه حضرت سلطان ابراهیم
ادهم در جمع اوست قبادی و سعد این حزو اسد ابن زبیر
کیخسرو و ادهم اعرابی و سعید سفر قدی و یحیی بخشی کازری
و سایر این طبقه چنین گفته اند تو نیوش که عبارت
ز باز سفید باشد نازک مزاج و بسیار بیمار شوند
جانور است سرخ اندام زرد فام و کل بادام
بهترین رنگهاست سیاه است سبز مایی اگر چه نیز
پر است اما کبر یا است قلاد و رنگ خاط و ضع

و عقاب مانند و خوش خور صفت بدین بازها
گفته اند باب پنجم در بیان دانستن باز مردانه
و غیر مردانه بدانکه باز بسیار را در جای خالی بنشانند
و آهسته آهن دست رسانند هر کدام باز که مضطرب
و بدحال شود علامت سبکساری و نامردی او است
و اگر متغیر نشود نه غرت و نهور است و طریق
دیگر آن است که بار چند در جای خلوت برابر نشد
کونت گوسفند داده باشند و ببینند که کدام چنگال
را دورتر و بلندتر انداخت علامت زور
و مردانگی است و طریق دیگر آن است هر جانوری
که نزدیک بر زمین می پرد پر زور و با قوت و غیره
گفته اند باب ششم در بیان آنکه می باید شناخت
و دانست که کدام رنگ بیک جانور موافق و اولا است

در میان رنگهای سبز یا سفید یا مادی یا زرد از نرخ
بهتر است چرا که این نهند سنج در پای داشته باشد
و وقت پراندن عقاب یا غیره گوشت چنگال
داده باو حمله میکنند و چیزی رسانند و دیگر در پی
ایشان نیک نبرد و دایم از همه چیز ترسان
و هراسان میباشد از همین نرخ را پسند نکرده اند
اما در باشه مجوز داشته اند استادان عالم

باب هفتم در بیان نولک شاندن باز بدانکه
در جای پاکیزه خوش هوا که باد شمال را راه
داشته باشد و اگر خانه گنبدی باشد اولی و انسب
است چرا که اگر دانشود بال و پر او از جهت نرسانند
و لشکند در خانه دیگر احتمال خراب شدن ناخن و شکستن
دارد و در ته باز و باشه دایم تازه تازه چو کار

و در جانب دیگر که باشد گاهی که خوش
آید و در بالای سبزه فراغت میکرده باشد و
صحرا را یاد نکند و خورشهای رنگارنگ از هر جنس
می باید داد و تغار را هر روز شسته آب تازه بآ
نهاد و اگر خانه محفوظ و نیک باشد آب روان را د
باز بکند و باین طریق بیر نشود او ل و در وقت طعمه
مصطکی با روغن کنجد یا چهار مغز بادام یا فندق یا روغن
بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن کدو چرب نمود و
پرهای بالین باقوت بدر می آید و در روزهای ناخن
چندان ضرر نکند و در سلطان در آب شیرین ریخته
میداده اند و در برآوردن فایده تمام دارد و اگر خواهند
زود تر باکره از گز برآید غدودی که در گلوی گوسفند
و در گوشت تن می باشد آنرا گرفته بسایه خشک

کرده بروغن قازی اسب مقدار با دام هفته دو بار بدهند
بسیار بسیار فایده شد گفته علاج دیگر بیخ لوسن را
نیز در سایه خشک کرده دهند فی‌الحال مجرب است
علاج دیگر آنکه آمی که در روی آب پیدا شد لوس
رنگ بسیار شدت تمام بالای آب برطرف میدود
و صورت کرده از و مقدار ماش پیدا شد و آنرا
وآن مخوف میگویند و در بعضی زبان ملاحی مور دان
میخوانند آنرا نیز خشک کرده بروغن زرد میخورانند
نیز سود شده است دیگر در خانه دایم سپند دانه بخور را
هرگاه معلوم شد که بیخ تور نشن موم کافوری و لوت تا در
کنند و زرنیخ و فلفل همه را کوفته و بیخته و با روغن مرهم
کرده فتیله محکم ساخته و آن فتیله را در بن مداوی
برور مالیدن در جای سوراخ بر خلا مند اگر او رک

نان

شکسته باشند بر تافته از سر خواهد بر آورد و تو لک
شاندن دایم زخم دهند الوان الوان اما زنده
زندانی ممنوع است **باب** هشتم در بیان بد هضم
شدن گوشت که آنرا ناگواردن میگویند از آن جهت
با این علت گرفتار میشود گوشتهای مخالف داده
یا رگ و پی داده باشند زود به تحلیل نرود و غبار
و خلا منبعث کننده اعضای را میگزد روز بروز فولادا
سستی پیدا میشود سیاهی یا سفیدی و بسیار سطر
میگردد و دور انداخته نمیتواند و خود را می آلاید علاجش
آنست که دو روز گرسنه نگاهدارد و سفیدان در
زنجبیل و تخم نمک و جوانه و نبات همه را برابر کوفته
و بیخته بسته بر کاسه گوشت مالیدن بدهند نیک میشود
علاج دیگر آنکه شراب کهنه را خوب جوشانند و اما ر

[illegible]

جوانی یعنی زیان

نیز بروز بزند مفید و سود مند گفته آند باب نهم
در بیان آن است که بادی در شکم جانور پیدا می شود
بنجال را خشک نوردانه دانه می اندازد و درون را
خشک میکند اگر فی الحال در پی معالجت نشوند لیکن
او محال است سفیدان و جوانه و زنجبیل و سیاه دانه
و بادیان و تخم بنگ همه را خوب کوفته با روغن
بادام تیپ زرده برآرند بعد به گوشت گنجشک
و خروس جوجه کبوتر بچه و موش بچه ضم کرده بخورانند
تا سه روز مفید گفته اند علاج دیگر آنکه سه برکاله
گوشت کوفته بروغن چهار مغز با روغن زنجیره ضم کرده
دهند و فتیله محکم تافته با روغن بادام یا پسته فتیله را
چرب کرده در مقعد فرستند لیکن از گوشت ماکیان
نگاه دارند سقرا ایطایفه چنین فرموده اند باب

دهم در بیان بنجال انداختن نشانه اش آن
است که چشم تنگ میشود و در اندام خارش پیدا
میشود از جهت گوشتهارم بادانگیز دادن و در پیش
او دایم آب ناکرده نشستن و از گوشت چرکین و خاک
آلوده دادن میشود علامت دیگر آنکه نوک اندام سیاه
میخارد آنرا کج نوج می نامند تا سه روز در خانه تاریک
به بندند بعده گوشت موش را ممسکه بدهند روز
چهارم گوشت ماکیان سیاه را با روغن زنجیره و با نبه
دانه بدهند مجرب گفته اند علاج دیگر آنکه پراک
زخم اندازند تا جراحت بکند خون او برآید روغن نیز
و شکر در بالای جراحت اندازند اندک اندک
تا جانور بخورد و تا سه روز همین عمل کنند نیکو میشود که زاک
را نیز گرگ میگویند علاج دیگر آنکه روغن نقالو و روغن گاو

ودود آستان خانه و نمک سنگ همه را خوب
نرم کرده سخت صاف سازند و هر روز یک
و نشاف در مقعد باز بردارند ساعتی تامل و مانند
و سر جانور را نشیب دارند تا دارو درون او مضمحل
شود بغایت مفید مجرب است نادر العصر جهان
و ماهر دوران بوده اند بتاکید تمام منع نموده اند خواه در
هوای سرد خواه در هوای گرم در نشستن جانور آب
گذارند بعضی گستاخی کرده می پرسیدند که در هوای سرد
آب یخ می شود چون است منع نموده اند طبع باز بغایت
لطیف و نازک مزاج و گرم است و اگر دایم نشستن آب
باشد تندرست و بی علت می باشد اسد ابن
زهیر و سعد ابن عبد الله چندان مبالغه نموده در شاهین
نامه که شرح عن مجاورا نعلم عند الله لا یعلم از نفس

الا الله است **باب** یازدهم در بیان داشتن
سیاه بنجال باز این علت را سفید مرگ نامند
از هواها بر گرد و خاک و از خورشها مخالف
پیدا میشود و بند دیدن نازک و تندرست می نماید و لیکن
از جرای گرفتن باز میماند و گوشت مرغان سرد
مفید و سازگار است علاجش آنست آب
گشنیز را به کافور و لاچین زرک سلایه کرده قبل
از طعمه مقدار یک مثقال در کام ریزند و در گوشت
هم مالیده بدهند بغایت مجربست علاج آن است
به بینی او سوزن خلانند قطره چند خون یا زرد آب
بیرون می آید مخلص می باید گفته **باب** دوازدهم
در بیان داشتن خوره شدن دهان این علت
را خوره دهان می نامند از خورشهای سرد باد انگیز

پیدا میشود علامتش آنست که در وقت سعال
انداختن نوک خود اندام را میخارد و درد نیز میکند
اگر بی علاج این فی الحال نشود در دردی افتد لاوه
و آنست که یک مثقال فلفل و نیم مثقال روغن زرد
با عسل هر روز صباح و شام بمالند سازوار است
علاج آن است که آب ترب را با فلفل و دانه
زردآلو و نوشادر و تخم سنگ را بهم برابر
ببر که مجرب گفته اند و اگر با بهانه نیک نشود روغن
زرد داغ کنند فی الحال بر طرف میشود گفته اند طریق
داغ آنست که گرد خوره را خمیر بگیرند و احتیاط نمایند
که بدر نرود **باب** سیزدهم در بیان خوره که در
سر باز پیدا میشود آنرا سر خوره می نامند علاج
آن است هفت دانه مویز را گرفته در ظرف انداخته

گذارند

گذارند که چون تر شود بعد زیر کرده بگیرند و
آن آب را در آویزند و در نوک و در پای او بمالند
نفع خواهد کرد هر علتی که در سر و دماغ است بیرون
خواهد شد مجرب گفته اند اگر این علت از
باد و از بلغم است نشانه اش آن است که دهان
خود را اگر گشاد شکم شدند خرخری بیرون می آید علاج خرخر
آن است که زنجبیل و دارچینی با روغن است مقدار
پسته حب کرده روز اول سه دانه حب روز
دوم پنج حب تا شش روز دوگان حب زیاده کرده
بدهند اگر دفع شود لعابت خوب والا نه بر همین
مثال تا ده روز میداده باشند و از گوشت کبوتر
بچه و مرغ چوزه و گنجشک و موش و دل گاو و گاو زنند
گاو و گوشت آهو موافق گفته اند **باب** چهاردهم

تو ماغون شدن باز این علت از سبب باد است
در سر و در بینی اگر پیدا شود تا شش روز گوزنشت
بز غاله بدهند بعده سفید و دارچینی و فلفل را با آب
تر بیک شب بگذارند بعده خوب ریزه کرده در
دهان و در بینی او ریزند اگر دم کشید بیرون انداخت
فبها والا کسی را فرمایند که بینی او را گیسین دور
کند تا سه روز انچنین عمل بکنند مجرب گفته ۲
یازدهم در بیان آنکه مار خشیم را پوشیده دارد این
علت را خشیم فرود اشتن می نامند و ناخنه نیز از
همین قسم است علاج آن است آب شب
ماند را در چشم باز زنند اگر دور شد فبها علاج
آنست که روغن گل در گوشش چکاند دور میگردد
گفته اند علاج دیگر آنست که ارسن در آتش اندازد

خوب بسرخ شود بعده در آب اندازد بسبب
و عفونت او بیرون آید صدف مروارید و چاکسو
پخته تا آب ریحان و کشنیز صلایه کرده سه روز
نگاه دارد بعد از آن روزی دو وقت با پخته در چشم
جانور ریزند نهایت مفید و سودمند است گفته اند
علاج آنست که سنگ سرمه را با آب لیلبو
صلایه کند بعد آن بادیان تر و کشنیز تر و بیخ بنفشه
و تخم خندر و تخم خشخاش را نیز نیم کوب کرده
همه را در ظرف سنگین یا سفالین انداخته آب
دو چندان از ادویه همه را برابر بگیرد خواه یکمثقال
خواه دو مثقال بسیار جوشانند صاف کنند بعده
باز جوشانند تا اندکی ماند تیر کرم زرد مانع او باید
ریزد گرد دود زرد میکند و مخلص می یابد بسیار تجربه کرده اند

علاج آنست که سیاه دانه بنفشه دانه را با روغن
زعفران همراه کرده خوب جوشانند تا قوام گیرد بعده روغن
گل زرد را ضم کرده شافها باریک سازد و در بینی
او خلانند و تحمل نماید چون دیدند که سر خود را می جنباند
با شانه را بکشند چون قره او در دماغ رود اخلاط
خواهد راند بسیار آزموده اند علاج آن است که گل زرد
و آب زرب و تخم ریحان و بادیان و شبت بر
و تلخه عکه هم با آب غوزه و صلایه کرده بسیار جوشانند
با پارچه شبه و ضم کرده در دماغ او ریزند از راه دماغ
و از چشم هر خلطی که باشد بیرون خواهد راند مخلص
خواهد یافت بسیار مجرب است و اگر این خلط را از
چشم جانور ناخنه با پرده گرامی شود لا علاج است
ازان است که جانور را اسوشنند دایم دماغ

بازرا

بازرا صاف می سازد و مخلط را دور می اندازد و فایده
بی گفته اند خردمندان عالم باب شانزدهم در بیان
طعمه آنست که جانور را چه وقت و چند بار طعمه دادن
لایق و فایق است باز سیاه چشم را در وقت چاشت
چنان طعمه دهند که نماز خفتن بالا باشد یا نباشد
علی الصباح اشتها بغایت صاف باشد اگر به پرانند
کارزار دارد بکنند که شاید و باید کم گوشت باشد
که شکارگاه دورتر اندک گوشت آنرا تلخی می باشد
و نسل جانوران است که خورش باشد باشد صباح
اندک تلخی دهند بعد از تحلیل چنان دهند که نماز خفتن
بالا مقدار الحبه باشد یا نباشد بعضی گفته اند که باشد
اولی و بعضی فرموده اند که باشد بهتر است چرا که جانور
نازک و لطیف طبع است باب هفدهم در بیان

بازه بکشد و نشدن جانور اول از نما دانه جانور دارست
که گوشت را معتاد نمیتوانند رسانید و نمیدانند که بکدام
ورطه نگاهدارد و فعل و خوی جانور را نمی باید از این سبب
نمیتوانند جانور را راست کرد و دیگر جانوران بدفعل نیز
میباشند بجانور بدفعل اکثر اوقات زنخ نه دهند
و نبات سفید با گوشت همراه خورانند و روغن اسب
را هم وقت بگوشت گنجشک مالیده دهند و روغن
قازی اسپ را در نول و در پایهای بمالند بدفعلی را میگذارد
علاج آنست نمک کشنیز را و نبات و عنبر هر سه
برابر کرده نگاهدارند چیزی که گیرد بخون او همراه مقدار
بادام بخورانند از بدفعلی باز می آید اگر سیاه چشم
باشند در دلهای گنجشک که بندد نهایت خوش میشود
و مداوای که در بار فرموده اند این نیز میدهند باب

دریافتن داغ سبب صاف و علاج چون لعلت ترسانی
در نحال آخر روز زنگاری بسیار و سفیدی کم ظاهر نموده ام
که قدری داغ رسیده اگر خفتی تا زنخ ظاهر گردد علامت
زیاد شدن داغ است دوایش اینست زمره هر قدر که توانم
خورد بجنس از دادن طعمه بخورانند اگر نخورد همراه چیکی بعد تر
بجوره بخورد دلش دهند ایضا آب لیمون چند قطره در حلق جانور
بجنس از طعمه چکاند ایضا برنج در آب تا زنخ تا یکپاس تر
کرده بدست مالش داده از پرچه گذرانیده آب آنرا
یک پاره بجنس از دادن طعمه کند باب نهم در
نگاهداشتن جوش جانوران کلاغ چشم و سیاه چشم
وقتی که لطافت در جوش بیارند بجهت نگاهداشتن
جوش یکی ازین معالجات که مذکور میشود بکار برند که از و
ملح صاف شود نسخه خواجه خوشحال که مکرر

به تجربه آورده شده حلبه دونیم ماشه شنکوزه
دار فلفل از هر کدام نیم ماشه دود سرخ خوب
سفید ده عدد و این هر چهار را یکجا کرده هر روز یسته
یکی از این جنس‌ها که مذکور شود دستی نمایند و در سایه
خشک کنند ایضا ماء الورق الدفلی آب برگ کنار
ماء الورق الاصابع الغایب آب برگ خار دار
ملمونه ماء الشجر المرایم ماء الشجر الاصل الرداب
درخت فالوته درخت ببلل ماء الشجر الوعدلین
النار بعد از این ادویه مذکور شود نیز داخل کنند
بهمن سفید سورنجان فلفل برطوطی
نانخواه خراسانی نانخواه هندی الرف خراسانی
ترنا بجره از هر کدام نیم ماشه و دو سرخ عنبر نیم ماشه
ماحره یک ماشه کاغذ حلوتی قرنفل بیخ الغاف

برباین کرده قافله صغار از هر کدام دو ماشه و نیم
سرخ همه را کوفته و بنحبه تاب لیمون دستی نموده در سایه
خشک کنند و بار دیگر با ماء الورد دستی نموده در سایه خشک
کرده نگاه دارد جانور تندرست را در موسم کرز رد
نگار را در آب دو مرتبه خورانند و هر گاه که خواهند که بالابان
صید نمایند و جانور خوب گیری کنند و روز شکار نیز
دهند باز را چهار سرخ و شاهین را سه سرخ در لقمه داده
بعد از دو ساعت که طعمه چون بخورانند و بچه از بالای باد شکم
و جوله و زهر باد و انداختن طعمه و پرنا فتن آب نیز همین
مقدار همین بدهند ایضا بروز شکار ناشتا ادویه مذکور کوفته
مسطور در لقمه داده بعد از یک گهری چون خوانند بکار
مشغول باشند اگر تا پاس روز صید یابند بهتر والا نیز طعمه
خفا بر گیرند ایضا چوب سیر چهار توله و چهار نیم ماشه

باسمن طبرزد از هر کدام دو توله و دو ماشه و دو سرخ
کاغذیه و دو ماشه و نیم زنج فاخره مومیایی از هر کدام چهار
سرخ قبل فرفیون از هر یک دو سرخ
اینهمه را کوفته بعد از ین زنخرف دو نیم ماشه
نیم زنج مسلم در روغن گاو بریان کرده در میان آن
نه کوربیند از و بعد از ان لشره یکی از ین چیزها که مذکور
میشود مستعمل کرده در سایه خشک کند
ماء الشعیر الاصل طبرزدا ماء الورق القرع آب
برگ کدوی شیرین ماء الورق الطاحک آب برگ
کسوندهی سیاه از هر کدام چهار توله و چهار نیم ماشه
آب برگ فالوته ده نیم ماشه بوت الفلفل دو توله
و دو ماشه و دو سرخ یا چهار توله و چهار نیم ماشه
ماء الفواطین مقدار دانه عدس حب بسته نگاه دارند

و جانور نشد زشت ماند سنور نشد کور در موسم گرمی
و شکار در باد و مرتبه خورانند و هر گاه که خواهند که جانور
خوب گیری کند یا در جانور کلان زور دادن شده باشد و
میخواهند که بر همان سر نمایند یا جائی که محراب میخواهند
بکشند روز صید نیز دهند باز دو عدد نان پنیر یک نیم عدد
در لقمه بس لذطعمه وقت صبح خورانند بعد از یک پهر
خون کنجشک داده مشغول شکار نمایند تا یک پاس اگر
باشند تجربه والامر للطعمه خون سیر نمایند و بجهت آزار باد یا
درد شکم باشند و جوله از هر باد و اند اخص طعمه و بر ما فتن
است نیز همین طریق میدهند الف حوب سفید سیب پنج عدد
و فلفل دار فلفل از هر کدام سیب عدد کاغذیه چهار عدد
سنگ زده داده فاغره چهار سرخ عنبر دو سرخ
مرکوملی یک ماشه این همه کوفته بروز نشر یکی از ین چیزها

که مذکور میشود سستی نموده در سایه خشک کنند نقل آب
درخت فالوله ما الورق للاعین آب برگ سنبالد
ماء الورق الاصابع الفاتت ابوالعمی لسن الست
لسن الحمو ما الوالین نقل سستی نموده حب برابر دانه
ماش بسته نگاه دارد جانور تندرست را در موسم ازر
و شکار در شهری دو مرتبه خوانند هر گاه که خواهند که جانور جو
گیری کند روز صد نیر دهند با زرا و علاوه شاهین را
یکنیم عدد و در لقمه پیش از طلوع آفتاب صبح بخورانند و بعد از
یک گهری خون کنجشک داده مشغول شکار شوند اگر در
یکپاس صید یافتند بهتر والا لطعمه چون سیر نمایند و یکجا
از آزار باد شکم و جهوله و زهرباد و انداختن طعمه نیز همین
طریق حب مذکور مهد نقل نسخه از حضرت شاء الله رد
باین دلب رقه رسید و تجربه آمده قبل باخرین

دو را ده عدد بار تا آب شسته خشک کرده در آب
لیمون خیسان تر نماید که در پنج روز خشک شود همچنین دو بار
دیگر عمل نماید که یکجا راست بار کرده و بعد آن جلوق در تقل
و سنکوپرو و اسرف و کاغذ و مومیای و فاعره فیلی
مذکور را از هر کدام یکماشه گرفته تا آب لیمون سحق کرده
عون آمدک نیم ماند حب برابر مشک که در هندوی
مرکوبنده از قسم غله است بجهت شاهین برابر ماش
که در هندوی موته گویند جهت باز بدهند دادلش بر دو
نوع است نوع اول بجهت سیاه چشم شب پر جهره بدهند
علی الصباح بعد از نگاه نی حب مذکور در لقمه بدهند
و بعد از ساعتی لقمه اندازه دهند تا پنج وقت روز سیوم
آخر روز وقت شستم نصف طعمه با خون دهند روز
چهارم علی الصباح البته شکار کنند و اگر نیابند طعمه نرم سخه

خون دهند نوع دوم بچه کلل چشم شب حب در
لقمه خورانیدن بر بر مهره جهند علی الصباح صید کند اگر باشد
بهتر و الا نه طعمه نرم مرغ خوش خورانند الف نسخه الوسینی
که تجربه در آمده مخصوص بچه شاهین است حلوی و فلفل
سنکویر انزروت کاغذه از هر کدام یکماشه مومیائی
فاغره از هر کدام دو ماشه قنبل صد بار بآب شسته
و سه نوبت بآب لیمون تازه بروز خشک کرده
دو نیم ماشه همه را کوفته و بیخته بآب لیمون سحق نموده بقدر
نخود حب بندد و بعد از سه نکاندن یک حب بدهند
دو وقت دو پاس بر دو نعل کنجک ایمان نموده و
خورانیدن آخر روز سه کنجک ایمان کند و خون دو
کنجک آدمان مذکور بدهند و بالای آن آدمان یک کنجک
مذکور دهند و بالای آن یک کنجک مذکور که مانع بود

خورانند و فردای او شکار کنند الف نسخه حاجی طاهر
رحیم خانی مخصوص شاهین که تجربه آمده کاغذه قدری
که خوابند در عاقرقرحا الفوطن اعلی اندا خشه نگاه دارند و خشک
کنند فلفل مومیائی فاغره کاغذه مذکور از هر کدام
یک توله طرز و همه وزن این چهار دو برگرفته بمار الفوافی
سحق کرده بقدر باجره که از قسم غله است حب بندد
و بعد از سه نکاندن یک حب در لقمه دهند و شکار
کنند اگر باشد بهتر و الا نه مرغ داده سیر کند الف نسخه
مرزا ابوتراب جو که تجربه در آمده بچه تجری است کاغذه
رطوط مومیائی از هر کدام یک ماشه قنبل
پنج ماشه در آب لیمون و آب سحق نموده بقدر نخود حب
بندد و بعد از شب نکاندن یکحب دهند و طعمه لطابق در نسخه اول نیز
نوشته شده بدستور او داده شکار کند الف بجای خشک

دوبهم ماشه مرطوطی دو سیخ قفل نشسته بیچانشه
را سائیده با روغن طلا در چوب کنند که خشک باشد بعد از ان
با شیره نمک سوده سخت نموده بعد ازین تا آب لیموی تر کنند
چنانچه در سه روز خشک شود بعده روغن گاو چهار ده
ماشه گرفته سخت نموده حب برابر موته بندد و ازین
برابر نصرو جاز برابر موته علی الصباح در لقمه داده شکار
کند اگر باینده بهتر والا از طعمه خون دهند نفع سگ بچه نر لبه
بلوزن بی زخم بکشند و در شکم آن بنیه و برگ لجوه تر کرده
در دیگ گلین کنند و دهن آن را سرپوش کرده با آرد
خمیر نموده محکم سازند و تا دو پاس زیر دیگ آتش شعل
چراغ میکرده باشند بعد ازین از دیگدان فرو آورده سرد نموده
سرپوش را بردارند و بنیه و برگ الجوه را از شکم آن
برآورده نگاه دارند که بر مهره سیاه چشم بکار می آید نفع

فاغر مرطوطی کاغنه غدود گاو و گوشت شکنجه
مذکور از هر کدام یک تولیه با لبن الحب به صلایه نموده در حباله
چشم انداخته به دست مالش داده مقدار دانه عدس
حب بسته نگاه دارد و روز شکار باز را یک عدد حب در لقمه
پیش از طعمه صبح بدهند و بعد از یک گهری خون کنجشک
داده مشغول صید شوند اگر تا یک پاس روز شکار باید بهتر والا
طعمه موه خون بخوراند و اگر این حب مذکور ربع کم یا هفت
عدد برگ الجوه که در شکم شکنجه پخته باشد در پنبه مذکور بسوزد
بر مهره دهند چون نگاه بعض انداز دو دو سه تولی خون
خشک داده مشغول شکار شوند اگر صید یابند بهتر والا طعمه
خون خود بدهند نفع شنگرف جبت و بیجا ماشه ازرق
دوازده ماشه عمار شش ماشه لفط هر سه ادویه را ریز
کند و بلند خام دارند مرزد بهر ده ماشه شنگرف

حلوق فی قله صغار کاغنه گوشت باد طانی از
هر یک شش ماشه زنفل لبابه فاغره
مومیائی از هر کدام سه ماشه دار مصوص باریح از
هر یک دوازده ماشه همه را کوفته و بیخته آب درخت
بابل خبازی در هاون سازند و سفوف مانند برای باز
چهار سنج دنبا هین نیم نرم وقت شام نصف طعمه
خوراند سفوف مذکور در لقمه بدهند با طعمه بالابس
خوراند و صبح آن شکار کنند نسخه مومیائی شنگوبز
از هر یک سه ماشه کاغنه حلوق از هر یک
دو ماشه فاغره نیم ماشه طرزد سفیدنمانه زنفل
سه ماشه همه را جایفه نگاهدارند آخر روز چهارم حصه از
مغدا و طعمه دهند و بعد سه پهر خوراک آه سبز نگاهدارند دو
نرم چاره یکم نیم شاهین در لقمه دو مرتبه در هفته دهند بعد

ازان

ازان شیم آن شکار کند اگر باشد تبرود الا زمعه خون
خوراند و دادن این حلق و گوشت اشتها زنده کند
سے آرد سیاهی گوشت و لاغری و بد هضمی وجع الراض
شکم بر طرف می نماید و برای انداختن طعمه بد هضمی باز
دارند که از سفوف مقدار لشه حب نموده باز زیرنیم
ولب هین اول بار آب شیر گرم در حلق اندازند و بعده
حب مذکور دهند باز بالاش چند قطره اندازند چون صاف
شد اشتها آرد بعد از شور طعمه دارد اندازند زنده خوراند
الفا ملح الصاعث بر بان مرطوطی طرخون دار فلفل
زنفل از هر کدام دو ماشه شنگوبز شب یمانی
ناخواه لب ان العصا والمرار از هر یک سه ماشه
کاغنه فاغره مومیائی مالو مراد از هر کدام چهار سنج
حب نموده باز یکعدد شاهین ربع کم در لقمه داده بعد از

هضم طعمه خون خورانند و دوای آن شکار کنند ایضا

و نقل بکتوله در رکاب کلین اندوخته بر آتش نرم نهاده

بول الصبی دو تولد بدفعات در روی آب باشند بعد الآن

بکتوله بخورد بستور مستور با شیرین برای آن داده خود و آورد

کاغذ چوب سفید از هر یک پنج عدد موبیائی

مال ازمیانی از هر کدام یک سنج مردار سنگ

سه ترنج فاغره دو سنج پوست بیخ بربارن کونت

بیخ خاردار کونه چهار سنج همه را کوفته تاب لیمون سحق

نموده در سایه خشک کرده مقدار دانه عدس حب بسته

نگاه دارند روز شکار باز را دو عدد از این حب یکنیم عدد دو قسمت

هم در لقمه دهند بعد از یک کاری قدری خون داده بعد مشغول

کردن شکار باید شد والا از طعمه با خون داده سیر نمایند

ایضا و نقل بکتوله مار القواطین چهار تولد هر دو در ظرف

چنین انداخته نگاه دارند تا چوب نمود در سایه

خشک کنند و یک شبانه روز با بول الصبی تر نموده خشک

کنند و نگاه دارند باز یک عدد و از این ربع حصه کم در لقمه

خورانند بعد از طعمه بر مهره دهند و صبح آن شکار کنند ایضا

تب بهانه فلفل از هر دو وزن برابر کوفته نگاه

دارند باز بکرنج و از این شش برنج در لقمه دهند و آب

نمایند بعد از هضم شکار کنند ایضا فلفل تب بهانه

هر دو هم وزن طرزده هم سنگ هر دو را بیند باز دو برنج

و از این یک برنج و چهار برنج در لقمه خورانند و آب نیز

نمایند بعد از هضم او بشکار مشغول شوند ایضا پوست زیب

در سایه خشک کرده نیم تولد سوخته خاکستر مذکور در آب

اندازند هفت ریزه سفال در آتش سرخ نموده در آب

مذکور سرد کنند و این را سنگاب کوبند لقمه آخر روز

بانشکتاب مذکور تر کرده بجانور دهند و فردا انبگار دوند
ولفا ملح الصاعث بریان کرده یکمانه زنجفر نیم
هر دو را کوفته باز را یکنیم سرخ و شاهین را ربع در لقمه صبحدم
دهند بعد از یک گهری خون کنجشک داده بشکار روند
اگر مگس صید نیابد بهتر والانه طعمه خون داده سیر نماید
ولفا فاغره چهار برنج قرنفل ماپوسته قنبیل ملح الفاعث
بریان افیون از هر کدام دو سرخ وزان کاغذه
جوز زنجفر لبیاسه از هر یک چهار سرخ
دانه قافله کبار سنتس تانه ولفا صندل سفید سیره یکتوله همه را
کوفته تاب لیموی صلایه نموده بوزن یک سرخ حب
بندد برای باز دو عدد و شاهین یکنیم عدد در لقمه داده آب
نماید فردای آن انبگار مشغول شوند ولفا لاک چیل چوب صنج
مصطکی بار ملکس فاغره مومیائی بهموزن کوفته سفوف

نموده

نموده باز دو سرخ و شاهین یکنیم سرخ ته چهار گهری
خنس ز شکار در لقمه دهند اگر شکار کند بهتر والانه طعمه
خون دهند ولفا مومیائی فاغره قرنفل بهموزن کوفته
وزن نمایند و نخ برابر آن غایت از باب داخل کنند
و بما بر النواطف و لعاب الصبح حب برابر سرخ بندد و
باز یکعدد و شاهین ربع کم در لقمه خوراند شکار کند
و بچه ردادن طعمه کنند و بنجال درین طریق عمل از حب
در حلق اندازند و چند قطره آب چکانند چون دو ساعت
بنجال کند لقدر طعمه واری خوراند ولفا مومیائی فاغره
مرطوطی نانخواه خراسانی قنبیل کلیجی از هر کدام
یکسرخ قرنفل قافله صغار فلفل از هر یک یکعدد
کاغذه نیم عدد همه را کوفته حب تاب مقدار سرخ عدد
برای باز و شاهین ربع کم در هفته یکمرتبه در لقمه دقت

شام دهند ایضاً مرطوطی کاغذه هموزن بیول الصبی
سائیده در ظرف گلی انداخته جوش کنند تا بقوام آید
مقدار نخود دل حب بندد بعد از چهار عدد دو تن هر روز یک عدد
در لقمه دو کمری کاتیس از شکار دهند چون شکار کنند چهارم
حصه از طعمه را شب دهند و آب ناخنها تا هضم کند
بعد از آن لقمه را شب دهند در ماهی یکبار در مرتبه تمام کرند
ایضاً برگ خرزه یکعدد لسان العصافیر فاقله و قرنفل
از هر یک دو عدد فلفل مرطیط افیون از هر کدام
یک سرخ فاغره بوزن دو جو در ظرف گلین چرب
انداخته بعد دیگر و زیر زمین دفن کنند بعد آن بر آورده
در پیاله کاشی با مار الورق الطاحک سائیده مقدار
سرخ بندد بعد یک عدد تن هر روز کم در لقمه بوقت
شام دهند و جوانی آن شکار کنند بول الصبی و آب

فلفل

خالص از هر کدام نخش باشه گرفته در ظرف گلین انداخته
یک جوش بر آتش داده فرود آورده ایضاً مو میانی حقی کاغذه
از هر یک دو برنج فاغره شکوفه از هر کدام چهار برنج
القرف کوکنار از هر یک یک برنج قرنفل عدد ناخواه
شمار از هر کدام هفت دانه همه را جو کوفته داده در
بول آب مذکور انداخته سنگریزه در آتش سرخ یکان یکان
انداخته از بر چه کند اینرا یکماشه بعد از دو تن هر روز شش
سرخ در حلق جانور بعد از یک پهر خون کنجشک داده
مشغول شکار نشوند اگر باشه باشد و الا طعمه سوخته خوراند
و نگهداری کنند بحالیکه فربه کردن لاغر همین دستور در ماهی دو
مرتبه بکار برند ایضاً در یک تولهٔ آب سرشت هفت مثقالی
ریزه آب نارسیده انداخته یک شبانه روز در شبنم آفتاب
دارند و بعد از آن در سایه بگذارند و آب ترب در

سفال مذکور جذب نمود چون خواهند که شکار کنند آخر روز
را طعمه روزمره یکحصه کم دهند و بعد از انداختن بر چهره بول آدمی
و آب نارنج از هر کدام شش ماشه باهم کنند سفال مذکور را
در ماه حشار البقر گرم نموده در بول و آب مطلوب سرد نموده
در ملح الصاعت بریان کرده یک سیرخ فاقله کبار
دو سیرخ و طرز د نیج همه را سائیده در بول و آب مذکور
انداخته از این یکماشه بجا از و ششن سرخ لب هین
در حلق چکانیده به دستور مذکور چکا داده شکار کرده طعمه
بقدر طعمه واهی سه خون خوراند (دیگر) طرز دو نیم ماشه بجا از
و یکماشه و هفت سرخ لب هین در حلق اندازند و آب
برگ خاردار کهنه چهار قطره چکانند بعد از بنجال کردن شکار
کند و چون خون سیر نمایند (دیگر) چوب سفید و نفل از هر یک
چهار عدد و کافنه دو عدد و بابوسر مومیائی از هر یک

دو سیرخ فاقله کبار دو نیم ماشه پوست بیخ بر باره
با لبن الشار الصبی سائیده یک تولچه همه ادویه یکجا کرده سائیده
و شکار خورنا زخم گشته پر و بال دور کرده از شکمش بر دره
و فضله صاف نموده بشست و سینه او را المک زده
ادویه مذکور در جهار او پر کرده در دو تولچه روغن گاو بریان
سائیده همه روغن نگاهدارند برای باز چهار سیرخ و برای
شاهین سه سرخ در لقمه وقت صبح داده بعد از بنجال
کردن بخورانند بعد از ساعتی طعمه مواندک خون دهند صبح آه
شکار کنند (دیگر) مومیائی فلفل سیفه ملح الصاعت
بریان کرده طرز دیمون سائیده در ظرف چینی انداخته
چندان آب لیمون بریزند که از ادویه مذکور یک انگشت
بالا باشد چون خشک شود هر مرتبه دیگر به دستور مذکور
نموده مقدار ماشی حب بسته نگاهدارند باز یکعدد لب هین

ربع کم بیش از طعمه دهند و بعد از هضم آن طعمه سیر خون خورانند
و دو شکار کنند ایضا مر طوطی کاغذه از هر کدام یکماشه
همه را سائیده بآب لیمون خمیر ساخته حب برابر نخود
کابلی نموده در سایه خشک کرده نگاهدارند در ماهی یکبنده باز
و در ربع باهنی بیش از طعمه دهند چون هضم نماید طعمه خون خورانند
و دو شکار کنند ایضا تمار هندی طرزد بار تلاسی
سنگویز از هر کدام یکماشه و فلفل دو عدد اینهمه را کوفته
و بیخته نگاهدارند روز شکار باز را دو سرخ شاهین را یکنیم
سرخ در طعمه وقت صبح دهند بعد از یک پهر اندک
خون داده بصید مشغول نمایند و اگر تا یکپاس روز شکار نیابند
بهر والا طعمه خون داده سیر نمایند ایضا مار کینه گرفته
بکشند و یکانی وجب از جانب سر و دم بریده دور کنند
باقی را در آوند سفالی انداخته سرپوش و در زمین دفن کنند

بعداز

بعد از یک هفته بکشند اگر کرم افتاده باشند آنرا گرفته
در سایه خشک نموده فاغره دار چینی و آم و کرم مذکور
هم سنگ کوفته و بیخته نگاهدارند باز را یکنیم سرخ و شاهین
نیم سرخ در لقمه دهد بعد از یک پهر طعمه سیر خون خورانند
و صبح بشکار روند باب نوزدهم در بستن بر بهره و
دادن آن بسیاه چشم و این مشتمل بر سه فصل است فصل
اول در بیان بستن بر بهره نشمین دادن که آزاد و بهیری
فلته گویند و بر کار رفتو گویند چهار دانه چشم گوسفند با بیش و
آزاد آنرا نموده در بیان چشم مذکور شاهین و آن طوطی
در آن از هر کدام یکسرخ طرزد دو سرخ برای بحری ترکوهی
در آن یکسرخ و چهار برنج و طرزد سه سرخ و برای شنقار و
چرخ مر طوطی در آن دو سرخ طرزد چهار سرخ و تیز
همه اینها کرنهاده رشته تا رخام بحیده در کف هر دو دست

ببیضه کنجشک ساخته در آفتاب خشک کرده از آب
شسته خشک نموده بطریقی مذکور بعمل آرند **فصل** دوم
بستن بر چهره و بسته و دادن او قطعی در بستن الوانی
شب و روز هم کنند و بکشبانروز خشک نمایند و مرتبه
دیگر همین قسم بعمل آورده در چینه مذکور برای شاهین و از
شب بهاء یکرنج و برای بحری یکرنج و چهار رنج و برای شنقار
و طماع و چرخ دو رنج و بر همه اینها را اگر از اینها انداخته
رشته مار خام همچون مثل بیضه کنجشک ساخته بطریقی در
فصل اول همین باب مذکور شد بکار برند // مار الخب
شجر المریم و مار الورق الامین هر دو هموزن گرفته
بدستور مذکور سه مرتبه تر کرده خشک نموده از بیضه بطور
برابر بیضه کنجشک ساخته مار خام همچون بطریقی که در فصل اول
همین باب ذکر کرده رفته عمل آرند **ایضا** بیارند قطعی ندانی کرده

گرفته مالش داده بقدر بیضه کنجشک سازند و احتیاط
کنند که زیاده از مقدار نشود تا جانور در آمدن حاجت [illegible]
و طریق دادن بر چهره اینست آنکه روز چهارم حصه از [illegible]
کم نموده طعمه آماده با استخوان دهند بعد از یکپاس شب [illegible]
نمایند اگر در حوصله جانور طعمه نباشد بر چهره را حجاب [illegible]
تراده بای دو دست محکم گرفته طماغه فرود آورده بر چهره [illegible]
دادن طعمه نمایند اگر جانور خورد بهتر والا بدست در حلق
اندازد و اگر بطریقی هم نخورد آنرا در میان دو دست دیگری
بگیرانند و بر چهره بدست خود در حلق انداخته باشکنت از حوصله
فرو آرند چون جانور بکار بر چهره که انداختن و دل و گوشت
ران مرغ داده آنروز آبدار شسته کنجشک داده صبح
آن شکار کنند **ایضا** بگیرد لشم کوسفند و آنرا ندانی نموده
در کف هر دو دست گرفته تاب صابون مالش داده بقدر

بلو

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

نخل رشته کنفی دراز نموده تاب داده هم تا کرده بار
دیگر تاب نموده فتیله مذکور شد مقدار ده از جانکه برای
تاب هم تا نموده هر دو مقدار حلقه آن بگذارند و در کف
هر دو دست مالش داده مقدار بیضه گنجشک سازند
و احتیاط کنند که زیاده از مقدار نشود تا جانور در گرد
آمدن عاجز نباید و طریق دادن برجهره هست آخر روز
چهارم حصه از مثقال کم نیمه طعمه داری کنند و طعمه آبدار از پای استخوان
دهند بعد یک پاس شب ملاحظه نمایند اگر در حوصله جانور
طعمه نباشد برجهره را بلعاب دهن تر کرده تا بره در
دست محکم گرفته طاغه فوز آورده برجهره نشل دادن طعمه
نمایند اگر جانور خود دا تقر والا نه بدست در حلق اندازند
اگر تا بیطرفی هم نخورد آنرا در دست دیگر گیرانیده برجهره
بدست خود گرفته در حلق انداخته با نگشت از حوصله فرو

ارو

آرند چون جانور نگاه برجهره گرداند خون دل و گوشت
ران مرغ داده آخر روز آبدار نشسته بغل ته گنجشک
داده صبح آن شکار کنند **فصل** سیوم در بستن برجهره
بر و دادن آن بباید برای کلان تو شمار که آنرا بزبان
هندی نکله گویند رگ آن را دور کرده نشل قسم کنند و
ادویه که مذکور شود در میان نهاده بالای آن رشته تار
خام بچند مقدار گنجد سازند و برای شاهین با یازده
دانه قاقله سه دانه از قرنفل و جوز دار مصوص ملح الفاعث
بزبان از هر یک شش برنج و برای بحری از ازدو تا بیست دانه
قاقله پنج دانه قرنفل نصف جوزدار مصوص ملح الفاعث
بزبان از هر یک نیم برنج و برای شنقار و تلماح و چرغ
ازدو تا بیست و پنج دانه قاقله هفت دانه جوزدار مصوص
ملح الفاعث از هر کدام یک نیم برنج و نیز همه را از همان کم

بطریقی که در فصل اول همین باب نوشته شد بر بندد
باب بیستم در وحشت کردن جانوران بدخواهی مشتمل بر
دو فصل است فصل اول در دانستن بدخوئی کلیل خشیم
و درست کردن آن اگر بعد از پرانیدن بر درخت نشیند
و نطلبند و نیاید دانند که در تر لقمه دارد و باید که یک کوری
تحمل کنند تا آنحال انداخته معده خالی کند نطلبند چون
ماند با زوجه را بر مرغ و جانوری دیگر را بر طعمه سیر کنند
و چند روز دیگر طعمه داری کرده طلبند سیر می نموده باشند
تا بدخوئی نکند اگر بر درخت نشسته بانگ بزند و در آمدن تغافل
ورزد دانند که وقت سحری دارد باید دو پاس میانه
شب آرام دهند تا چنین نکند و اگر از درخت بدرخت
دیگر برود و توجه بر شکار نکند بدانند که تمام شب جانور
خفته نمانده باید که روز و شب

سینه باز یا هر جانور بمالند اگر در حال خشک شد
نشانه صحت است اگر دیر کشد علامت
بیماری است حسن تجربه کرده اند والله اعلم
بالصواب باب بیست و یکم در بیان دانستن
نامهای امراض جانوران برین ترتیب ناگواردن
باد شکم کج نوخ استفراغ مرگ چوزه و دهان خوره سر
سرگران چشم فراز کام شکم خون نشستن قی ناندن
خورش افگندن دمه کاس باد گرفتن بادزدن
نفوس اماس گرفتن پای عقاب صادق حباب
ناصور نیک شدن اندام نجر قهوه دم کج کردن
گوشت خطا کردن از گوشت باز ایستادن
بال فرو گذاشتن پای سست داشتن پاک
کردن سنگین افتادن سرما زده گرما زدگی برخوره

شدن خوره شدن چنگ بر گوشت نازدن
رغبت بر کور کردن پران شکستن برون آمدن
چنگال چنگ کج زدن می باید که این همه بیک
بار باید کیره و بمقصود رسد ان شاء الله تعالی
باب بیست و دوم در بیان باز تندرست
و خوب و فربه نگاهداشتن باز بدین طریقت
در هوای گرم در خانه سرد نگاه دارند و در پیش
او دایما آب گذارند چوبها سته برگ بگازند و
دایم زنده دهند انواع انواع و در هوای سرد
در خانه گرم بندند و در خانه جانور جس اندازند
اگر بلاس صغیر باشد بهتر بود و مگس بها
نه نگیرند و طعمه را گرم گرم دهند و سردی که از
جانب پای گذرد و علتهای گوناگون گرفتار
میکر

میکردد و الله اعلم بالصواب باب بیست و سیوم
در بیان باز دم شدن و این علت از بلغم
است یا از دود خوردن یا از گرد و خاک خوردن
و از گوشتهای چرکین دادن نمودن نشان این علت
که دم خود می جنباند علاج انیست مومیائی و روغن
سوسن در گوشش چکانند علاج دیگر آن است
جگر گوسفند را بسوزن خلانند و نارسیده را و بنهند
که بالای آن بول کنند شب نگاهداشته علی الصباح
بهند اگر نخورد بزور در گلوی او بنهند مجرب فرموده اند
علاج آنست که در میان سر و بالای بینی را داغ کنند
بکاغذ باین کیفیت که تنه را شب برکه و نمک
زرده بمانند صباح خشک کرده داغ کنند بغایت
مجرب گفته اند والله اعلم باب بیست و چهارم

در بیان دانستن کرم شکم معلوم کردن او آنست
که بنجال کرم می آید علاج آنست که جگر را با تلخهٔ گاو
آمیخته در شکم ناشتا سه روز بمالند مفید است
دیگر علاج آن است که آب انار ترش را بگوشت
گوسفند تر کرده بدهند غایت مفید و سازوار است
اگر علت را سود نشد گفته اند حضرت مرحومی
برد الله مضجعه گفته یکبار آب انار میدادند و فواید
میفرمودند علاج آن است نوشادر و فلفل و زیره
هر سه را برابر کوفته و بیخته با روغن گاو آمیخته میداده
باشند قبل از طعمه علاج دیگر آن است که نخود سفید
را کوفته با حل ضم کرده بگوشت همراه دهند که
سازوار است والله اعلم **باب** بیست و پنجم
در بیان کم خوردن خورش و آب خوردن بسیار

این

این علت را کاهش مینامند علاجش آنست
که گوشت گوسفند فربه را بی نمک بسیار جوشانیده
بعد روغن او را صاف کرده بگیرند و آنرا با آب
شبت تر بر ضم کرده بدهند مجرب گفته اند دیگر
آنست که شش مثقال روغن و سه مثقال
نخود سفید همه شان را ضم کرده چهار روز بدهند
اول روز کمتر روز دوم و سیوم بیشتر بگوشت بدهند
موافق گفته اند والله اعلم بالصواب **باب**
بیست و ششم در بیان باز که خود را بسیار افشاند
و این علت را خوتنین افشاندن گویند علاجش
آنست که دو وزن روغن گاو بدهند بعد زبان باز
را بیرون کشیده در سوراخ او چهار قطره شیر بچه را
بریزند و رفیق دیگر کند روی سفید را پوست دور کرده

مقداری شنگرف درهم کرده بدهند سودمند
گفته اند والله اعلم بالصواب باب بیست و پنجم
در بیان گردانیدن گوشت این مرض را خورش
افکندن گویند علاجش آنست سوخته نان سه
با آب تازه گرم کرده ساعتی بماند بعد آب
را صاف کرده گوشت گوسفند را از کرده دهند
اگر دل خوش باشد اولیست علاجش آن است
که زنجبیل و سپندان هر دو برابر عسل دو چند او دو
حب کرده بسازند مقدار پسته بگاه بدهند علاجش
آن است که گوشت همراه شراب یا گوسفند
دهند سودمند گفته اند والله اعلم بالصواب باب
بیست و ششم در بیان باد رها کردن بسیار از
طرفین این علت را آب گرفتن می نامند علاجش

الخ

آنست که تخم بنگ و جوانی و انگبیر را خوب کوفته
بگوشت کبوتر و یا گنجشک یا موش بدهند مجرب
گفته اند علاجش آن است که فندوق و دل فاخته
را در سم کرده بدهند مجرب است علاجش آن است
که انگبیر را از کرده در گوشت

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

طایر فرخنده پی قدیم

خطبهٔ ذی بال همایون کتاب خال وخط عارض ام الکتاب
نقطهٔ این بسملهٔ پرفتوح دانهٔ مرغان گلستان روح
بهترین طایر فرخ فال که اسمار سعادت و اجلال در
آغاز ذی بال بر عنوان بازنامه میر شکاران باز دار سایهٔ
همایون افکنده و شهپر ناز و دولت و اجلال بر صفحهٔ
اندیشه و خیال خوشنبیان دانش اندوز آموزگار گسترانند
مرغ زرین بال بسمله است که مرغان اولی اجنحه آشیان

قدس صید دام نه خال بای بی مانند آب خمیه سیم
او بند و طایر خطایر کاشانهٔ انس در دام لام طره نشان
بای بند گشته اند و سر از حلقه مویهای هویت بی همتایش
نکشیده اند و بر زنت و جزنت های صباح که صید صیاد
اصطفا و واذ جعلتم فاصطادوا اند گشته گنش سین سکین
وشش بسملانش گشته اند بیت مرغ هلالی که درین مرحله
است بسملش از بسمل این بسمل است همایون
مرغ که بر سر لوح هر کتاب از قلم صنع حضرت بچون
مانند بوقلمون برنگ و وضع دیگر نموده و سایهٔ بال
اقبالش گوناگون مبارک و میمون داشته اند از غنوان
رحمانیت و رحیمیتش را بفال شگون گرفته اند پس از
ادای بسمله خوش نغمه و لکش بلبل داستان سرا لسان
و قمری خوش الحان بیان سرایه و طوطی شکر زبان

علمنا منطق الطیر بان ترنم کرده حمد پروردگاری است عز اسمه
وجل ذکره وحوش وطیر را مسخر اولاد آدم کرده بی چنگال
کرکس و سباع درنده را مسخر پنجه شکاران معلم ساخته
وعلم سعادت بر جم و احل لکم صید البر والبحر را در بر و بحر
بر سر این طایفه مکرم افراخته و دیده باز عقل تیز پرواز
وچشم شاهین خرد خورده بین را منظارت ایوان جلالش
دوخته وطاووس جان وهمای وهم را در هوای ادراک
کمالش بال و پر سوخته **قطعه** ای انکه باز عقل بپرواز
قصر تو ؛؛ شاهین صفت دو چشم خود از دور دوخته ؛؛
مرغ خیال را بهوای تو چون همای ؛؛ پرهای فکر ریخته و بال
سوخته ؛؛ وبعد از حمد نامحدود و شکر نامعدود نیکوتر درودی
که عندلیب سر البستان جان سرود نماید تحفه صلوات نیات
حضرت رسالت پناهی است که عنقای بلند ارتقای پایه

قاب قوسین او ادنی است و شهباز بلند پرواز مقام
محمود انکه هم هما پیغامبران وطاووس عرش آشیان اعنی
پیک خجسته اثر فرخنده خبر جبرئیل امین در سدرة المنتهی
از رکاب براق برق رفتارش ماند واز عجز **بیت** بگفتا
فراتر مجالم نماند ؛؛ بماندم که نیروی بالم نماند ؛؛ اگر یک
سر موی برتر پرم ؛؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛؛ وبعد از
درود آن سرور انبیا وآن شمع اصفیا که مرغان اولی
اجنحه پروانه او یند ملک از شرم او سر زیر بال فرو
برده اند **بیت** ای اولی اجنحه مرغان سر خویش برده
از شرم تو زیر پر خویش تحفه دعا و ثنا بر اولاد و اصحاب
عظام وکرامش باد که هر یک شکاربند بیشه ولایت و
کرامت اند وسیمرغ نقابت ومنقبت صلی الله علیه
وآله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا ؛؛ اما بعد باز مینماید

فقیر قلیل البضاعت محب علی الملقب بجان خاص
محلی ابن نظام الدین علی خلیفه میر علائی غفر الله له ولوالدیه
که هوای لازم نفس انسانی است لاجرم بموجب آنکه و
لنفسک علیک حق اکابر دین استراحت نفس را با امور مباح
تجویز فرموده اند و ازین جمله صید کردن و شکار کردن است
چنانچه حضرت شاه مردان مرتضی سرور اولیا اسد الله الغالب
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه روز شنبه را
برای صید اختیار فرموده اند و زبان دربار آنحضرت باین
بیت ناطق شده **شعر** نعم الیوم یوم السبت حقاً
لصید ان اردت بلا امتراء ترجمه این بیت این رباعی است
رباعی ای بخت تو بر سمند اقبال سوار گاهی که کند
رخ دولت عزم شکار باید که شود بروز شنبه آن کار
تا چرخ نهد فلک مرادت بکنار این فقیر بموجب عرض

نکته دانان سخن سنج برساند که اینجا نکته میتوان گفت چه
شکار کردن سلاطین نامدار و خواقین کامکار را قانونی است
که این طایفه علیه را ناچار است از حرب و کارزار با کفار
نابکار و مخالفان دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله
وسلم و مقابله جنگ را ورزش باید و هیچ ورزش و مشق
جهة کارزار بهتر از شکار کردن و اسب دوانیدن و تیر
انداختن در پی صید حلال نیست و اقتدار تمام دلاوری
حاصل نمیشود بشرط آنکه طریق اقتصاد در اصطیاد مرعی باشد
و مشابهت شکار بروز جنگ و کارزار برانگیختن از یمین و
یسار و تعیین کمینگاه نمودن و از چپ و راست در آمدن
و بهم رسانیدن قرغه شکار بعینه مانند آراسته شدن قلب
و جناح و ساقه و کمینگاه و میمنه و میسره روز حرب
است و لهذا میر شکار را به سپه سالار تشبیه داده اند و جوانان

جلدجرار جان بازرا بلاچین و بحری وجره بازان که در پی
صید دوند بنابرین مقدمه از صغر سن تا این اوان که سن
قریب بستین رسیده در ملازمت بادشاه ذی شان
صاحب اقتدار نامدار وزرش الجکار رسیده انواع تجربها
بدست آورده و در معالجه جانوران اختراع نموده و نیک
وبد نگاه داشته و برآوردن از کریز و طعمه دادن بمحل برور
ایام دریافته و شنیدن بخاطر فاتر رسید که این ذخیره خطیررا
رساله سازد و بذیل نام نامی و اسم سامی بادشاه جم جاه
گرداند که مجدد رسم شکار است و قواعد و قوانین بحد وضع
نموده و در هیچ تاریخی درین جهان نشنفتش در فن شکار بدین
درین باب صاحبان این فن ذات بابرکاتش را مسلم
نموده داشته اند و از سلاطین ما تقدم هیچ یکی را مهارت انگار
باینمقدار میسر نیامده و اختراعات نموده وانواع هنر بشکار آورده

ودلاوری بحدی که با شیر زبر از نشیند و بضرب سنان جان
ستان تقبل رسانیده و فیلان مست را بضرب چنگ خون
فشان زبون ساخته چنانچه این مضمون را یکی از شعرای زمان
بنظم آورده **نظم** آنکه بر ناف زمین دوخته هنگام شکار
سینه شیر ژیان را بدم نوک سنان ؛ زهره شیر ژیان از هیبت
او آب شده ؛ خم شد از چنگل او چنگ صفت فیل دمان ؛
؛ الحمد لله مصداق این شعر باز نامدار عالیمقدار است که از
سهم عقاب عقاب شکارش سیمرغ بس کوه قاف متواری شده
و لشکر طایر و واقع از ترس و نهیب چنگل باز بلند پروازش
بربام فلک گریخته و چون طایر و واقع دید باز آمد چون
باز بال خویش بعزم شکار بکشاید و خبر که خوردن او دل انگیز
است به بس خورده سگان شکارش قناعت نمایند عدلش
بمثابه که باز در عهدش بیمار شود آرزوی تیهو از خاطرش محو گردد

وعقاب اگر از آتش جوع سینهٔ او کباب گردد چشم
طمع بسوی طعمه باز نگشاید بدور عدلش زیاد چرا از مرغان
چمن بر نیاید و بیداد از معشوق بر عاشق نیاید و گرگ و
گوسفند در یکجا آب خورده و شاهین و دراج در یک آشیان
خواب کرده **بیت** بره و گرگ اند بهم گشته رام آهو و
شیر اند بهم در خرام اینهمه از دولت این خسروست
کز قدمش رسم عدالت نواست شجاعت شعاری که
این بیت در نمایش وارد شده شهسواری که از صدمت تیر
عقاب پرش آهوان صحرا را آورده اند و مرغان هوا از سهم تیر
در پرواز پر ریخته اند **بیت** بهر شکاری تیر او ران هر بوده
شکار چون عقاب تیز پر بر هر جانور رو آورده است
کمانداری که کمانش بازوی اقتدار هلالیست که با آفتاب
اجتماع نموده و یا هاله ایست که گرد ماه تابان حلقه زده صف شکن

زرنگش که از تیر تفاخر نشیر بجانوری رسد یا طغرائیست که از
سهم او خشم دشمن بپرد و لغوت سهم الغیب بمقصود
برسد و یا ابلقیست که در میان جان دشمنان جا کرده
و ثابت قدم بایستی بماند **نظم** طرفه ترغیث بزرگت
ای خسرو که بزرگان برو بهموار نخورد خردل عدو
طعمه نکند جز حیات خصم شکار زلف نصرت
گرفته در چنگل نامهٔ فتح بسته در منقار مرغ بی ماهیت
که هست او را کف دریا نشاه دریا بار باز ماهی
بسوی شصت خوشنش دهن بی زبان ماهی وار
ماهی دیدم که صدمهٔ شصت رساند بکام او آزار
من ندانم که چیست این دانم که بر آرد ز بر و بحر دمار
لاجرم بگریزان ز هیبت او مرغ و ماهی نمیکنند قرار
شهسواری که چینهٔ تیر چنگالش با ماه تابان در جنگ است

و با شیر زبان در جنگ چنگ دارد ب جثه اش با ماه
شبها چون پلنگ ٭ کوچ الوند به خرگاه شه بالاتر
است ٭ حمله آرد بر غضنفر جثه اش گاه شکار ٭ خنجر
بر پشت کو با بچه بر نخچیر در است ٭ ا بخجند رباعی در وصف
آن پادشاه عالی زبان فصیح یکی از شعرای زمان گفته
این است رباعی شاها که ز دست برد شت بر خصم دلیر
هر خط از کف تو کرده کار شمشیر ٭ هر بار به هنگام شکار
شد باز ٭ هر جثه پلنگ آمد هر آهو شیر رباعی
هر که بغیرت هوس صید کند شت ٭ گردید شکار که
سراسر درود شت ٭ نخجیر بدین آب داده سگ
آهو به تو آمده صید تو گشت ٭ با یوز سگ نه آهو
از بیم کند ٭ داند که سگ نه است تعظیم کند ٭ بر سر
زند ز بیم جان دادن دست ٭ چند بگفت چو تیغ تسلیم کند

بو العجب حکایتی که شمار شکار بازی آن شهریار رو علاوه
پارس که زبان هندی جثه گویند از حساب و احصا بیرون
است و همواره خیل خیل را بگرفتن صید تعیین میفرماید و هر روز
چندین صیدی میکنند و مطلقا آهوان آن شکارگاه و حوالی
پای تخت پادشاه جم جاه کم نمیشوند و رم نمیکنند و این از
غرایب امور است و دلالت بر قوت طالع و دولت
و کرامت آنحضرت والا نهمت میکند و این بیت که بادر
وصف آن پادشاه عالم پناه وارد شده بیت همه آهوان
صحرا سر خود نهاده برره ٭ به امید آن که روزی بشکار
خواهی آمد ٭ پادشاهی که گردن گردنکشان سلاطین گردون
اقتدار بطوق بندگی و حلقه فرمان برداریش قرین است و
شمه صحایف دوران بالقاب جلالش موشح و مشغول
عالم مداری که نسیم خلق گرامیش چون فروردین روح تازه در

قالب عالم دمید و شمایم لطف عمیمش مانند نافهٔ آهوی
چین مشام جانرا معطر کرد این هلال که در رفعت منزلت
با سپهر برین پهلو بود در قصر جلال او شرفهٔ از صفت
نعالت و خورشید که تیغ آتشبار ممالک شرق و غرب
بیک نابد بدولت صلاح داری او پای بر افلاک می نهد
ماهچهٔ چتر آسمان پیکر منور خورشید و گوهر تاج سعادت
سمانش نور بخش افق جمشید و پادشاهان و سلاطین
عالیمقدار تاج بخش خواقین نامدار خورشید برج اوج اقتدار
سایهٔ عاطفت پروردگار خسرو اقلیم بخش رستم عالم ستان
مصرع شاه فریدون خشم شیر ممالک شکار مصرع شاه عادل
دل اسکندر درماه فرخ غضنفر و شهنشاه خاقان اکبر
سلیمان زمان دارای داور شکار پیشهٔ نامداری که این
سطر از مصنف کتاب مستطر نام نامیش سروده بیت

آنکه شهباز قضا را بال همت شهپر است شاه شیر افکن
جلال الدین محمد اکبر است ابد الله تعالی ظلال جلاله
العالی علی مفارق العالمین و خلد ملکه و سلطانه الی یوم
الدین و قبل از شروع در مقدمه مذکور میشود که چون خاطر
دریا مقاطر مشاهده تماشای طیور که از جمله اسباب حضور
و سرور و بهجت انشراح ببداند در معرفت ذوات
ایشان و طیور و سایر حیوانات کمال نام نامی و اسم
سامی ایشان بغایت مشهور و معروف بود و جانوران معلوم
چند که بسبب کثرت اشتغال در مدت چهل سال در ظلال
عاطفت و تربیت حضرت پادشاهی که مرید و دعاگویان
قدیم و دولتخواهان شنیده بود تجربه معلوم افتاده بود درین آوان
خواست که ذخایر معلوم را بی شائبهٔ حشو و خشونت بر
طبق تحریر نهاده بموقف عرض رساند و امیدوار میباشد

که چون الصید راحة و ... الاصطیاد استراحة منظور داشت
نقض اصطیاد غفقاء ضیقت کمند کردن و زود توجه و
تفرج را در هوا ربیدار زند لل و تخنیع جولان داده شهباز
بلند پرواز دعا را در فضا ریاض قدس لعید مطالب
دارین پرواز دهند و صاید مقاصد کونین را بدست آورد
این خجسته حال شکسته حال را از رشحات قبول خاطر
دریا مقاطر شهد رن زند مصراع یارب دعای خسته
دلان مستجاب کن آمین و این رساله مرتب بر چند
باب است باب اول در بیان دلایل بر جواز شکار
باب دویم در بیان آنکه صید چه کسان حلال است باب
سیوم در بیان آنکه اگر کسی سگ و باز و چرغ چند از
و یکبار ده چه حکمت باب چهارم بمذهب شافعی اگر باز
و چرغ و یوز صید واند و خود خوردند چه حکم است باب پنجم

در مفهوم مرد شکاری و آهو شناسا باب ششم در بیان
یافتن اصناف جانور باب هفتم در چگونگی بر جانوران
و بیضه آن باب هشتم در بیان آنکه بعد از آن که جانوران
از بیضه برون می آرند باب نهم در بیان آنکه زنگ
در چه جای جانور باید بست باب دهم در بیان
خوانش جانوران باب یازدهم در بیان دست کشی
جانوران باب دوازدهم در بیان سنجیدن اعضای جانوران
که مرد شکار خوش کند باب سیزدهم در بیان سنجیدن باز
باب چهاردهم در بیان اصناف شاهین و سنجران
باب پانزدهم در بیان دانستن اصناف باز باب
شانزدهم در بیان دانستن تندرستی باز و بیماری او
باب هفدهم در بیان ابلکو و لاچین که درون جانوران
دارو داده پاک سازد باب هژدهم در بیان آنکه

چون خواهند که بجانور تجا نموده پرچهره دهند بچه دستور
دهند باب نوزدهم دربیان دانستن موسم شکار
باب بیستم دربیان جانور انداختن باب بیست ویکم
دربیان کروز جانوران باب بیست ودوم دربیان کیفیت
هوای کروزخانه باب بیست وسوم بیان آنکه گوشت بکدام جانور
باید داد باب بیست وچهارم دربیان
کیفیت وطبیعت نجوم باب بیست وپنجم دربیان
فربه ساختن باز لاغر باب بیست وششم دربیان
فربه داشتن جانور باب بیست وهفتم دربیان
طریق نواختن طبل باز باب بیست وهشتم دربیان اختیار
کردن ساعات شکار باب بیست ونهم در دانستن حقیقت
ستغفار باب سیم در گشاودن باز باب
سی ویکم در دست رو کردن باز بمرغابی باب سی و
دوم دربیان ماشه تولک باب سی وسوم
دربیان اصناف چرخ وبیان آموختن آن بآهو
باب سی وچهارم دربیان اوجارچی ساختن اینالکو
بکلنگ باب سی وپنجم در آموختن لاچین باب سی
وششم در طریق آموختن بحری باب سی
وهفتم دربیان طریق آموختن باشه باب سی وهشتم
دربیان تولوهای باب سی ونهم دربیان معقبه
باب چهلم دربیان بسیره باب چهل ویکم
دربیان بکر باب چهل ودوم دربیان خطا کردن
گوشت باز باب چهل وسوم دربیان امراض و
جنبش علت جانوران باب چهل وچهارم دربیان
علاج اوقی های باب چهل وپنجم در علاج پرده چشم
باب چهل وششم در علاج مرض لج باب چهل وهفتم

در بیان دیر ماندن گوشت
در حوصله جانور باب چهل و ششم در علاج پر شدن
جانور باب چهل و نهم در علاج صرع باب پنجاهم
در علاج سست شدن جاجین باب پنجاه و یکم در نگاه
داشتن جانور باب پنجاه و دویم در بیان گرانی سر
جانور باب پنجاه و سیوم در بیان گرفتن جانور که از دست
میرشکار گریخته باشد باب پنجاه و چهارم در بیان آنکه
چون باز ست نود و کاهل باب پنجاه و پنجم در مسایل
متفرقه باب پنجاه و ششم در علاج جانور که میرشکار
فیل فورت میگویند باب پنجاه و هفتم در علاج کرمی
که مثانه بگویند است خلال فیل فورت باب پنجاه
و هشتم در بیان گرفتگی نفس جانور باب پنجاه و نهم
در بیان متفرقه اصل جانور باب اول در بیان

دلایل

ولایل جواز بر صید کردن قال الله تعالی واذا حللتم
فاصطادوا یعنی بیرون از خانه کعبه حرم صید کنید
درین آیه حق تعالی امر فرموده شد که از الصید ادنی
وا دنی مرتبه صید کردن بجنسی مباح شدن آن چیز
است حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
الصید لمن اخذ یعنی صید از آن کس است که گرفت
از اهل ملت اسلام واجماع اتفاق دارند بر جواز
صید نمودن از جهت طلاوت ظاهر سا ختن برو نشمانی
دن طا نمودن از برای دفع غم و خستگی و کسب کردن بجهت
مدد معاش کردد اما مکروه آن است که برای مجرد
لهو و بازی و تفریح باشند و یا این را حرفه و پیشه
خود سازند و صید کردن جانور که حلال نباشد آن
رواست از جهت نفع گرفتن پوست با آنکه خلاص شدن

از هر روی **باب دویم** در بیان آنکه صید کودک و
حلال بتوان شمرد و بقول ابله هندی مسلمان یا دین
موسی و عیسی علیهم السلام باشد بت پرست و آتش
پرست نباشند و شرط است که بت پرست و ترسا نیز
نباشد با مسلمان در صید کردن لازم نیست که مرد باشد
یا بالغ و عاقل با کمال یا نشسته باشد بلکه آنقدر از آن
که ذبح نمودن و بسم الله گفتن را داند بسند است و اگر
چنین نباشد روا نباشد بمذهب ابوحنیفه و اما
فتوی بمذهب امام شافعی آن است که ذبح کردن
کودک و دیوانه هر چند تمیز نداشته باشند رواست
و به تیر انداختن و سگ دوانیدن روا نیست و آن
کشته حلال نیست و صید کردن کور به تیر و سگ دوانیدن
نزد امام حنیفه رواست و کشته وی حلال است و

بباید دانست که در وقت تیر انداختن و سگ دوانیدن
یا باز و چرغ پرانیدن یا در وقت دام نهادن نزد
ابوحنیفه شرط است که بسم الله گوید اگر عمداً یا قصداً
ترک کند آن صید و کشته حرام باشد و اگر سهواً ترک
کند حلال باشد و بهتر آن است که بسم الله والله اکبر
گوید و نیت بنام خدا تعالی باشد روا باشد و اگر قصد
او این نباشد آن صید حلال نیست و همچنین اگر
الحمد لله گوید یا سبحان الله مقصود از صید کردن بنام
خدا تعالی باشد حلال است اما اگر عطسه زند الحمد
لله گوید از برای شکر آن نعمت و مانند این آن
صید حلال نباشد و همچنین اگر چیزی تعجب کند و سبحان الله
گوید حلال نیست و اگر گوید بنام خدا و یا بنام پادشاه
و یا بدولت سلطان و تیر اندازد نسل آن صید و کشته

حلال نیست اما اگر گوید بنام خدا و بنام پادشاه و لفظ
او را نگوید حلال باشد لیکن مکروه باشد و همچنین اگر
نام پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شریک سازد بنام
خدا تعالی حلال نباشد و بمذهب امام شافعی
بسم الله گفتن و آنچه در معنی آن باشد شرط است
در ذبح کردن و تیر انداختن و باز و چرغ و سگ
راندن و دواندن هر چند بقصد ترک نباشد و اما
اگر گوید بنام خدا تعالی و بنام رسول صلعم یا بنام پادشاه
حرام باشد و اگر چرغ و باز و مانند آن از خداوندش
بگریزد و زمانی درنگ کند و بعد از آن شکاری بگیرد
حلال نباشد و همچنین است اگر باز بالای درخت ساعتی
نشیند بعد از آن صید را گرفتن او برای آسایش
است حلال نیست و اگر برای حیله صید بود حلال است

باب سیوم اگر کسی باز و چرغ و سگ آموخته را
بدواند یا باز و چرغ آموخته را بپراند و بسم الله
گوید در وقت پرانیدن و دوانیدن باز و چرغ
و سگ و آنها جانوری بگیرند چون خداوندش
برسد کشته باشند او را یا چنان زده باشند که زیادت
زندگی ندارد و اندک رمقی دارد که کشته را باشد حلال است
آن جانور حاجت نیست که خداوندش سر ببرد و
بکشد و اگر زیادت زندگی دارد نه چنانکه مرده را باشد
اما آن مقدار نیست که ببرد یا بدود در روایت مشهور
از ابو حنیفه حلال نیست آن جانور تا ذبح نکنند لیکن بسیاری
از علمای حنفی فتوی داده اند بر آنکه حلال است چنانچه در
مذهب امام شافعی حلال است اما غریب است و تقوی آنکه
حنفی مذهب نخورد آنرا و اگر آن جانور آن مقدار زندگی

وارد و در نیوفت خداوندش رسید بوی که سر حیوان برید
واجبست که سر ببرد و بکشد و اگر چنین نکند حلال نباشد
هرچند که کار دریافته باشد و شرطست در آنکه شکار
و صید حلالی که سگ یا یوز یا چرغ یا باز و مانند اینها
او را کشته باشند حلال نیست و همچنین اگر شخصی جانور
را به تیر بکشد وقتی حلال است که جراحت کند فتوی
برین است اما بعضی علما گفته اند که اگر باز و چرغ صید را
جراحت نکند حلالست باب چهارم بمذهب امام
شافعی باز و یوز و چرغ و سگ و مانند اینها اگر وقتی
معلم و آموخته نبود چنانچه کشته ایشان حلال است
که چند شرطست اول آنکه جراحت کند یا از هیبت
آن خود بکشد هر چند جراحت نبود دویم آنکه اگر
خداوندش از پریدن بایستد سیوم آنکه از سر خود و از

پیش خود رفته باشد و در دنبال شکاری بلکه از پیش
خداوندش رفته باشد چهارم آنکه شکاری را نگاه داشته
باشد و نگذارد تا آمدن خداوند پنجم آنکه هیچ یکی از سگ یا
از گوشت و شکنبه و روده و جگر و دل او نخورد
خون پاک نیست ششم آنکه خداوند منع کند از گرفتن
شکاری هفتم اگر مکرر کرده از وی این امرها که شرط باشند
و گذشته چند آنکه گمان برند شکار این را درست و معلم
باشد و تجربه شده مرتبه شرطست اگر بعد از آن که معلم
آموخته شده باشد صیاد که در وقت صید کردن که از او
بخورد یا از صید دیگر حرامست اما صیدها که پیشتر کرده
حلال است هر چند که بر صحرا باشد و خداوندش صید
نکرده باشد مگر چند نوبت صید بکند و نخورد آنگاه هر صید
که پیشتر کرده باشد حرام باشد باب پنجم در مفهوم

پرندگاری و هوسناکی و در اصطلاح پرندگار کسی را گویند
که جمیع اصناف و اقسام جانور را نیک داند از بیخ و
بن سیجانه که اخس جانور است تا شنقار که افضل جانوران
شکاریست خوب داند و هر یک را آنچه رتبهٔ اعلی است
بگیراند رتبهٔ اعلی از باشه آن است که مرغابی را در دریا
مثل باز بگیراند علی هذا القیاس و در مفهوم هوسناکی شرط نیست
که اقسام را خوب داند نسبت میان پرندگاری
و هوسناکی عموم و خصوص من وجه است میتواند بود که
هوس داشته باشد اما پرندگار نباشد یا پرندگار باشد
هوس نداشته باشد یا هم هوس داشته باشد و هم پرندگار
باشد منقول است اول کسی که دام نهاده و جانور گرفته
و صید کرده جمشید بوده و میگویند که جمشید و فریدون و کیخسرو
از جملهٔ تلامیذ افلاطون بوده اند عمارات عالی ساخته بودند

از برای درس فریدون و کیخسرو و در آنجا نشسته ته‌نشینی
ترتیب داده بودند و با این جماعت پادشاهزاده ها
سبق میگفته و آن طایفهٔ ته‌نشین را رواق میگویند
تابعان این طبقه را حکماء رواق میگویند و جماعتی دیگر
از و جماعت دیگر از مستعدا را اشراقین میگویند که بغیر
قیل و قال بنور اشراق سبقهای خود را در می یافتند جمعی
دیگر از فقرا بوده اند که در صحبت افلاطون راه نمی یافته اند
بلکه در راهگذار افلاطون مثل سایلان نشسته دریوزهٔ
کل مشکلات و معضلات میکردند این طبقه را تابعان
مشائین میگویند در مسلمان بودن و نبودن جمشید اختلاف
تمام است میگویند که همت او را هوس گرفتن جانوران
شکاری بود تا آنکه روزی مگسی پریده آمده در دام
عنکبوت گرفتار شد همان دم ترتیب دام داده و جانور

گرفته وصید کرده اما از مشایخ کبار ترکستان خواجه
احمد یسوی اند قدس سره که بشکار شنقار و شاهین
مشغوف بوده اند چنانکه از شوق ایشان معلوم میشود
باب ششم در بیان یافتن که آشیانهای جانور یافته
بچه گیرند و احتیاط نموده خود را ننمایند چه خاصیت جانوران
که هر گاه گرد آشیان خود آدم را بیند میداند که از برای
قصد بچهای او آمده است ترک آن منزل کرده بکوه دیگر
روز از آن کوه میبرد و در بخصوصت بیم فاسد شدن
بیضه و هلاک شدن بچهای او دارد پس قاعده و
دستور چنان است که روز نروند بلکه شب رفته
در قاعده کوه بطریقی که صیادان جاهای ساخته نشینند
و منتظر باشند که چون روز شود از کدام جانب خواهد پرید اما
باید دانست که در اول پریدن گشت که آشیان او معلوم

شود اما محل راحت که به بچهای خود غذا می آرد و بجهت
بمقتضای عادت چون مادر و پدر را از دور می بینند و با
میکنند درین مرتبه مشخص میشود که کدام محل است کاسه
چنان میشود که بعد از دیدن دیگر در آن کوه آشیان نمیگذارد
و جای دیگر انتقال میکنند دوری و نزدیکی او و انحور بدان
و خورانیدن بچه باشد تا ضرور نشود بسیار خورده و برندارد
از چند جهت یکی آنکه هر گاه پس از آن بچه شدن برد از
در خورانیدن غذا عاجز خواهد آمد بواسطه آنکه حکمت خداوند
برین رفته که چند روز مادر و پدر ایشان غذا را برابر دهان
چنجاش اخذ کرده تناول مینماید چون برحد کمال رسید
پر رسید بعده بفرزندان القا میکنند این کیفیت از بنی آدم
نمی آید دیگر آنکه چون جانور را بسیار خورد بروانند بر فرار باد
دیر بطوع او شوند این میشود و این خوب نیست اگر او قاش

بواسطه شلاین پر و دم او میکشد و خراب میشود پس
لایق چنانست که سفیدی بسیاهی بدل شود بر وازند تجربه
معلوم کرده اند که هر شاهین که در کوه بلند باشد و
تخم آشیان نهد شجاع باشد و هر چرغی که نزدیک
همواری آشیان نهد پر دل باشد سبب اینست که صید
شاهین در صحرا مرغابی و کبوتر و زاغچه و کبک است و در
بسیار می باید که مرغابی یک کروه دو کروه مار بقاع
کوه با آشیان خود برد آنکه گفته اند که آشیان چرغ اگر
در زمین هموار باشد علامت دلیریست بواسطه آنست
که چرغ در همواری آشیان می نهد مصلحتی اینست که آهو
بره و خرگوش و تغدری شکار میکند از آشیان خود در
جای بلند نهد بردن این نوع جانوران ثقیل و محال است
دیگر آنکه چه مقدار قوت و شجاعت می باید که از کوه

تا بچه

و مشغال نرسد اعتماد بزور و پنجه خود کرده در زمین
هموار آشیان نهد و بیضه نهد بعد از ان که جانور را از
آشیان بردارند هر چه دهند پر استخوان دهند تا زمانیکه
که کلان شود گوشت چارپایان ندهند که این موضعی
که پیر شکاران کرشکی و پیری باز را از آنجا معلوم میکنند
ست و خریطه میشود و در هضم طعمه عاجز و قاصر خواهد آمد
موضع مذکور هر چند صلب و محکم مثل پوست طبل باز
آفتاب خورده باشد بهتر است و در بهدت هر طعمه دهند
با آواز دهد و بعد از ان از کلان شدن مدار است
شود

باب هفتم در چگونگی پروردن بیضه جانوران

بباید دانست که حضرت واهب الصور بجانوران
این خاصیت داده که هر گاه که بیضه نهند بایست ان
بنوبت محافظت بیضه و دیگری از ان کار رفته خود را

کرده می آید بعد از ان دیگری رود تا از زاغ و زغن
بیضه محفوظ ماند و فاسد نیز نشود و از خلق شدن حیوانات
که اول کدام عضو مخلوق میشود اختلاف است بعضی
از حکما برین اند که اول عضو که موجود میشود دل است بعضی
جگر گفته اند درین وادی بحث بسیار کرده اند وجود
بسیار [illegible] ان نموده اند همه جالینوس و اطباع او همه
برین اند که اول عضو که خلق میشود دماغ است دلیل
برین سخن اینست که [illegible] گاه رنگ برنگ خون میگردد
بتوماه حالی اول [illegible] جانور مخلوق میشود اگر هزار
بیضه [illegible] زمان شکسته بینند همین صورت مشاهده کنند
خوا[illegible] [illegible]وک و خواهی که از ابنا رخ احتم
[illegible] [illegible]ند هر چه درین فن رسیده
از [illegible] [illegible] غریب و عجیب بیانی

نموده گفته اند که از زمان چنگیز این قاعده در میان
احشام ماند که هر سال جانوری متقرری خود را به دیوان
برساند اگر تقصیر واقع شود مبلغی جریمانه بدهند همچنین
در زمان سلطان حسین میرزا بواسطه بسیاری هوس
ایشان در باب جانوران اهتمام تمام [illegible] و جماعت
بلوچان زغندار بمحافظت ایشان هر [illegible]ب و روز
مشغول بوده اند که مبادا از زاغ و زغن آسیب برسد
گناهکار دیوان شود یک [illegible] وز خیال میشود که نگاهبانان
آن آشیان غافل میشوند زاغی آمده بیضه را گرفته روان
میشود اتفاقا خلاف عادت مادر و پدر آن بیرون رفته
رفته بوده اند در آن وقت که [illegible]
میشود نر و ماده هر دو [illegible] [illegible] زاغ [illegible]
چشم زاغ [illegible] جانور [illegible] سیاه شده

بیضه را می پرتابد و کز زیران شود نگهبانان آن آشیان هم
نقل کرده اند که اول بار ماده او نفر یاد و عوغار تمام شکل
برق تیر روشن آمد که بیضه را در هوا یا بد خطا کرده بر
زمین رسیدن بود که پدر او آمد برداشته برده باشیان
گذاشته که اصلا آسیبی و خوری به بیضه رسیدن میگویند
که هر یک ازین دو که قباغوی بچه بر تابد اول او انگار
میرود و سیر نشین می آید بعد ازان دیگری میرود و گاهی دو بچه
اند همچنان که بفرزندان خود طعمه می آرد بجهت خود در سر
آشیان طعمه می آرد و دستور جانور آن است که هر روز
بیضه را ازین دو بار رو میگردانند تا همه جانب یکسان
پرورش یابد و هر بیضه که قشر ان سخت بود درون آن
بچه دو رنگ خواهد بود یکی ماده بوست و دیگری ماده
جسم و آن بیضه که زیبو ملایم باشد درون او بچه یک رنگ

خواهد بود مجرد جسم خواهد بود چون سمک

باب هشتم

در بیان آنکه بعد ازان که جانور از بیضه
بیرون می آید مادر و پدر ایشان چگونه می پرورد آنرا و از
صید کننده صید زنده میگیرند بعد از گرفتن درم درم را
دانه خشخاش اخذ کرده شامل شیما نید بعد ازان باشیان
می پرند و این گوشت مدتی در حوصله خود میدارند که کله
یکگوسس میرسد بعده فرزندان خود را تنبیه کرده دهن
بدهن متصل ساخته این غذا را میدهند هر چند کلانتر
میشوند غذا را باندازه آن در حوصله خود نگاهداشته
میدهند چون بال و پر می آرند جانورهای زنده را زخم آورده
پیش بجای خود می اندازند و تلاش کرده گرفته بر
میشوند چون بال و دم ایشان بکمال برسد صیدها را
زنده آورده پیش ایشان می گذارند که فرزندان از

آشیان فرود آمده بگیرند و سیر نشوند هر کدام که
دلیرتر است زودتر دانه بگیرند بعضی که بی‌دل است
از پریدن می‌ترسد و فرود نمی‌آید آنکه اول فرود
آید اگر بدست آید زهی طالع تا چند روز چنین میکنند
بعد از آن گاهی ازین درخت بآن درخت همراه
می‌پرد تا آنکه جلد شوند بعد از جلد شدن جهت شکار
بصحرا همراه می‌برند و صید زبون یافته بفرزندان
القا میکنند خود نیز نزدیک میگردند و فرزندان اگر
جلادت کرده گرفته خوب و اگر دیده خلاص میشود از
دور شکار برق رسیده او را به پیش فرزندان میگذرد که
سیر شوند چون مدتی برین بگذرد بعضی از فرزندان
استاد شده طلب جفت کرده جدا میشوند و بعضی
که بی‌دل و بی‌همت واقع شده باشند اصلا از مادر و

جدا نمیشوند و هر چه از مادر و پدر صید می‌کنند میخورند
و چون باین سن برسند مادر و پدر مغالطه پیش آرند
جدا میشوند بعد از آن دو سه روز که گرسنه می‌مانند
از روی ضرورت صید میکنند و سیر میشوند **باب پنجم**
در بیان آنکه گاهی هست که بواسطه چنگل پای باز
زنگ می‌بندند که گم نشوند و بر شکار از جانور آگاهی
باید درین باب استادان حکایت بسیار گفته‌اند
در چه جای باز باید بست آنچه معروف و مشهور
استادان است پای جانور است علتش حضرت افاضل
زمان مخدومی و استادی مولانا علی قوشچی درین
باب نکته بتحقیق بیان فرموده‌اند و او اینست گفته‌اند
که اول جانور است که جانوران را بر شکار به آواز زنگ
ی باید و کم کنند هر گاه که باز صید را گرفته در زمان

تعدی هر دو پای او بسبالای صید عمود خواهد بود و
نخواهد جنبید اما هرگاه که در دم جانور ببندد در
وقت برکندن و تعدی نمودن البته دم جانور خواهد
جنبید و بطبیعت دم رنگ نیز بحرکت خواهد آمد پس
درین صورت بستن رنگ در دم جانور بهتر باشد
اما بعضی استادان شنیده و تجربه یافته اند که باستخوان
دم باز هرگاه که دست بسیار رسانند و محل جستن گشت
می جهد همان آن موضعست که گوشت سیاه در آنجا
حاصل میشود بلکه اجزای آن عضو روغن است هرگاه
بآن عضو دست بسیار برسانند بتحلیل رفته در جستن
عاجز خواهد آمد سابقا نیز اشارت باین رفته
که جانور با دم خود را پهن میکند باسمان نمیتواند رفت
و این پهن کردن بزور استخوان دم است هرگاه قوت

آن عضو بواسطه دست رساندن بسیار بتحلیل رود
ناچار است که در جستن نقصان خواهد کرد چه دست
کشیدن بر عضوی از اعضای جانور بمنزله دلکت
و دلک باعث هزال آن عضو میشود مع هذا آن
عضو بواسطه آن تحلیل شده باشد **باب سیم** در بیان
خوانش و طلبیدن جانوران تذرو صورت در اینجا گو
بشتر و آهسته تر میباید اینجا گو مثل کلنگ و زاغ
کران تذرو بسیار دیر و سبب آنست که جرخ جانوری
است که صید خود را مجادله بسیار در راه دور رفته برده
میگیرد هر چند آهسته و بر اصل رود و آخور آن کار
بسیار خواهد کرد و نفس خود را ضایع نخواهد ساخت
بخلاف لاچین که بصید خود بکمر زیادت نمی آید
هر چند تند پرد و بصید خود دراز و دیر رساند بهتر

بنابر آن است که هر صوت در لاچین اقصر از
ایشا لکون است سکون در میان دو صوت در
در زمان خواندن لاچین مجوز نیست چراکه زود آخر سرخ
آواز جانور تیز پرواز آمد و چون سکون واقع شود
کاهل میشود اگر هوسناکان جانور لاچین را بدلبا
کاهل و بد ریسا زند بواسطه نادانستن همین گونه
کارها است بدرنگ تغافل خراب میشود و هوسناک
واقف نیست که از چه جهت است شاهین که بآواز
استاد بریسع و عادت کرده باشد اگر دیگری او را
مثل جسنغ بصوت بد در از نخواند البته با آن دستور
نخواهد آمد و پرش خود را کم خواهد کرد اما آنچه معروف
و مشهور است این است در زمانی که لاچین را بدلبا
می خوانند نزدیک میرسد دلبار از زمین می پرتابند

اما بتجربه معلوم شده که هرگاه لاچین نزدیک
رسد دلبار را بلند پرتابند چراکه درین صورت جانور
آشیانی طریق بالا جستن را آموخته شده بدلبا
گرم میشود هرگاه که دلبار را بر زمین اندازند چون جای
تیز شدن نیست بالضروره بخاطر جمع خود را نگاه داشته
آمده بدلبا خواهد نشست و این کاهلی در طبیعت او
خواهد ماند و دیگر جانور را چه مقدار که از صید خط و فرح
دست میدهد هر از بالا جستن گیرد گرفتن دلبا او را هم تیز
شوق میشود پس لایق چنان است که دلبار را بسیار
گران و ثقیل و بسیار سبک و خفیف نباشد از انجهت
که چون دلبار سبک را بالا پرتابند جانور او را گرفته راه
راست دور فرود می آید درین صورت احتمال دارد که از
آسمان مثل عقاب آمده مزاحم شود و ضرر رساند

[illegible]

و بسیار گران و ثقیل ازان سبب باید که هر گاه
جانور تشنه آمده به لبارگران زند آزاد یافته
معیوب نشود و طریق خوانش بحری مابین اشیالکو
لاجین است و طریق باز و باشه و بیور و جره
و شیو و عقاب بکنوع است خوانش تولوم بای و کوکجای
شل بحری است باید که دلبارا بر توالی کرد اند جانور کند
نشود **باب یازدهم** در بیان دست گرفتن جانوران بطرز
تفصیل باید دانست که اصل در میرشکاری دست گرفتن
جانور است و اخور فعل جانور دست گرفتنی باید از دو دست
تمام جانوران را اگر صرف یک چرغ نماید هنوز کم
است چرغ را هیچ وقت از دست نباید نهاد مقدار که
واجب نبود در اصطلاح میرشکاران چند موضع است که
در زمان دست گرفتن بدست باید گرفت اول بار که بیکرند

نعل جانور است یعنی دو طرف سینه او و روی قرغه او
و استخوان گردن و دو سر خاصین دست گرفتنی
چرغ و شاهین را نزدیک همت اما در استخوان دم
باز دست نباید رساند لیکن همیشه جانب نوک دم
دم بپرند که دم باز همیشه راست باشد و دو شهپر
او را بدست گرفته طرف پای باز کشیده گذارند و دو
بال که دو ال شل متراس از یکدیگر تقاطع کند تا جانور قباحه
اصلی خود را اهتمام نماید و جلد نشستن را عادت کند
چه در انداختن تفاوت بسیار است میان آنکه جانور
دو دست جمع کرده نشسته باشد و میان آنکه خود را اگذاشته
باشد پس باید که میرشکار هیچ گاه از احوال جانور غافل
نباشد هر لحظه جانور را تنبیه سازد که در دست سبک
نشیند بال و دم را فرو گذارد و پای خود را نزدیک ماند

باز معلم را همه وقت دست کشی نمودن حاجت نیست
چون یکپاس اول شب و یکپاس آخر شب بیدار
سازد کافیست این در اغلب باز است الا در بعضی
باز است که بر آن جمیع دست کشی میطلبد چون او را
تا بیگاه در جای فرود نشانند که از پیش او مردم میگذشته
باشند اما از طرف عقب نگذارند که مردم عبور نمایند
در زمان سیری دست کشی ممنوع است بعد از آنکه نصف
غذا از حوصله جانور بجانب شقفل متحدی گرده بعد ازان
اگر دست کرند میتواند بود دست کشی بانه شل باز است
و دست کشی لکرشل چرغ است و دست کشی بحری و نیایون
دامی و قولوم تای و جز آن بکدیگر است جره و بنو از
باشه بهتر البته باز را در زمان دست کشی در جای گرفته
نشیند که او عقب بارکش نگذرد و جانور نه طلبد تا بد فعل

نشود و جانوران سینه خشم را عیب است که بغیر
تو ماغه دست کشی نمایند مگر جانور تو را این نیز عیب است
که از دست میرشکار بغیر تو ماغه بگیرند **باب**
دوازدهم چون میرشکار خواهد که در میان جانوران جانور را
خوش کند بکرد و غیر سنجی نشانه دیگر است که آنرا
مرعی دارد اول آنکه هر جانوری که چنگال دور تر اندازد
قوت کر او زیاد خواهد بود و دیگر هر جانوری که تاب
در آمدن بسیار را عقب باشد علامت شجاعت دارد
و دلیری آن جانور است و در لاحق این نشانه تخلف
نکرده اما گاهی هست که بواسطه عوارض چنگال خود را کوتاه
اندازد هر گاه جانور در دست میرشکار مدتی بر استخوان
بپاید و گوشت چهار پایه بعضی بر مهره هم بیگاه ندهد که
تا شکاری نباشند و گوشت چهار اندام که این در رونی

مرغ زبون شود و پنجال کوتاه می اندازد و بسیار می طپد

ومع هذا بدست میرشکار بسیار کاهد وآن دو استخوان

که در تنه جانور است هر گاه که از هم دور شوند پنجال جانور

نیز کوتاه افتد جانوری که طرق صحرا پنجال دو ردراز

میکند که میرشکار همیشه باگوشت گنجشک وکبوتر وبر

استخوان لایق داده باشد وآن دو استخوان لوضع

طبیعی بوده باشد اما هر گاه که گوشت گاو وبز و مثال هم

بدهند مع هذا آب بهم زرد داده باشد یعنی آن

دو استخوان از جای قدیم از هم جدا شده وسبب

طعمه بد ومدام آب وار داده وبر جهره هیچ گاه نداده

باشد این استخوانها از هم جدا شده باشد وآن

دو استخوان انحراف اصلی گرفته باشد درین صورت

البته پنجال او کوتاه خواهد افتاد این حکم وفنی درست است

که زمان گرفتن باز بعید باشد بلکه قریب العهد

باشد ودرین مرتبه پنجال هر جانور را که دور بیفتد آن

جانور پرقوت باشد دست افشاندن اگر در پرواز باشد

علامت بدفعلی است وگاهی نشانه اینست که در صحرا

پنجال حرارت یا کرمهای ریزه حادث شده باشد در پهلو

اگر اوقات بر خود را طرف دست برده پنج دنب میخارد

اما در دست میرشکار دم خود را جنبانیدن نشانه نیکی

است خواب رفتن اگر اوقات بر روی سینه بتخصیص

در زمان شکار بر روی ابله ولرزیدن آن نشانه بهر

است افشاندن جانور خود را العوث تمام چنانچه آدمی

غافل را تنبیه کند آن نیز نشانه خوب است خلاف

بانگ رسمی یک بانگ خاص دارد جانور که در زمان

زبهی کند هر جانوری که در غیر زبهی آن بانگ کند

تن نه خوب است بغذا حریص بودن و بسیار خوردن
و زود هضم کردن آن نیز نشانه هنر است و شجاعت
در زمان خطا کردن صید انتها کردن و غنچه شدن
بجا نشستن و دور بازرفتن نیز هنر است چه اینها علامت
صحت و قوت است بر خلاف آن علامت عدم
قوتست و مرض سر خود را وقت خواب در پس پشت
بردن نشانه مرض است **باب سیزدهم** در بیان
سنجی باز اول آنکه چشم باز رنگین می باید رنگ
اول کهربائیست خوش فعل و هنری باشد رنگ دویم
احمر قانی یعنی سرخ محض ازین رنگ خالی از فعل بد
نخواهد بود سیوم رنگ ترنجی است این رنگ بهتر
از سرخ است هر گاه که رنگ چشم باز کهربائی واقع
شود معهذا اگر در چشم و نواحی بینی او سبز باشد نظیر نخواهد

داشت منقار باز هر چند کلان تر و خانه چشم او
گودال تر باشد بهتر است گردن باز دراز باشد و بیخ
گردن او غلیظ و پرهای بناگوش بر خاسته و دم کوتاه
و سینه عریض چون بدست گیرند گران باشد و پر اندک
و برشته مانند بازی که دیرهای او در آمده باشد
بد دل و بد فعل خواهد بود اگر باین صفت چشم او بی رنگ
باشد از رنگ چشم چه باید داشت اما خالی از تندی
و تیزی نخواهد بود سینه باز هر چند بر گوشت و بر او
آمده و عریض باشد فراخور آن در بلهای دور خواهد
بود چنانچه در علم طبیعی روشن است که چنین دلالت بر قوت
مزاج و ضعف قلب و ترسناکی و سرعت غضب و
جرأت و حدت و کثرت زیاد دلالت میکند بر
حرارت مزاج چون این نشانها در مزاج جانور باشد او

تندی و تیزی میکند پس در ضرورت محتاج میشود بجوی
مکان وسیع از جهة ذات او تا اینکه رام شود و از جهة
محتاج بودن او بوی برای ترویح تا منحرف نگردد و دیگر گاه
سینه جانور عریض و پر باشد خود را از هوا بر زمین
دور برساند و اگر خلاف این باشد با او مانع خواهد
آمد زود جستن و بزمین آمدن تر اند تجربه معلوم شده
است که باز هر چند کلانتر بود وی در با بهوا می برد
سببش همین خواهد بود که اعتماد بر وجود کرده از آب
بر نمی برده باشد عظیم الاطراف یعنی تمام قد و اطراف
و بلور تفاضل بدن نیز از مر حرارت است از آنجه که در اطراف
اطراف و جسم و قعد او تمام میشود حرارت چرا که
ایشان آلت اند از برای افاعیل نشو به ولا بد است در تنی
صفات از وفور ماده دیگر نیست که بجانور کلان

صید ملاتس نتواند کرد بحسب ظاهر باز کلان اعتبار
بیشتر دارد ولیکن همچنانکه در جواهر آب و رنگ معتبر است
در جانور نیز بر اعتبار دارد هر گاه که کلان و تیز رو باشد
قیمت نخواهد داشت از برای تحصیل صید باز چار و ناچار
بهتر است که زود ماهر شود استخوان بر جانور که بر گاه
او را افادر سون میکوبند هر چند پیچ و سبک و محکم و
باریک باشند در بادهای تند عاجز نخواهد آمد مر این را
در باب جانوران آشیان نیز گفته شده و دیگر می باید که
پای باز زرد نباشد سبب زردی پای از دو جهة است
یکی آنکه مادر و پدر هر دو پیر بوده باشند یا بواسطه کاهلی
از صید کردن طیور باز مانده باشند و خراب از حفی
گرفته غذا میکرده باشد و اگر کوتاه باشد دراز باشد اما
ذات دم و سینه و پر و ار دن دراز که اکثر خطی مستقیم

از فرق او برکشنده این خط سیخی لشود این باز نادر بدر
می آید نیست باز اگر سیخی واقع شود دم کوتاه و غلاطه
باشد این نوع سیخ خوب میشود اگر ده باشد
سیخ سینه او باریک باشد و دم او دراز و غلاطه و
پایها و پرها و بازوها دراز باشد و چشم بارنگ باشد
و نیست چشم تنگ و پای زرد هیچ مصلحت کار نمی آید
بعضی محظوظ نمیتوان شد در سیخی سر باز دو قول است
اگر بر سر رفته که سر باز اگر کلان باشد کلان گیرنده
از آب بیشتر رسد بخلاف باز خورد که تندی پر خواهد
داشت اما کلان گیر دیر لشده و جانوران که بحسب ظاهر
سیخی ندا شته اند دیر شده که خوبها برخی اند اما در آن
مرتبه یک سیخی مخفی خواهد بود که بر شکار واقف نشده
همچنانکه در سیخ باز اختلاف است آنچه از اوستادان

تیک شدن و تجربه معلوم است که باز وی باز نسل باز
پیشوی باید دید که باز زود مانس شود

باب چهاردهم

در بیان اصناف شاهین و سیخی همچنانکه چرغ را
اصناف بسیار است شاهین نیز اصناف بسیار دارد
چنانچه استادان ماتقدم بحری را نیز اصناف شاهین
شمرده اند اول صنف اب قازی و ولایت عراق و
خراسان می باشد رنگ او سیاه است در کلان
برابر بحری میباشد کلنگ را نیز میگیرد و نسل بحری و
دیگر را زاول میگویند که در ولایت هند میباشد این نیز
سیاه می باشد اگر بر شکار قصد کند این نیز نسل بحری میگیرد
زاولی که کلنگ بگیرد کم دیر شدن بگمان آن از نستیم دیر شکار
مانس باشد و الا غایت دلیر و سیخ نرمی برابر جناح
باولی نمارد و دیگر لاچین و نیست قند است زرد و سفید میباشد

درنه پریدن و بلند جستن از هر دو صنف بهتر است
چون در دامنه کوه هند عقبات و جنگل بسیار است لاجرم
لاچین هند بلند آمده صید را میگیرد یعنی در اوج
نیز مراتب میکند بخلاف لاچین های دشت قندهار و
هرات که کوههائی که بر روی زمین هموار افتاده رفته
صید میگیرند باید دانست که چون شاهین و چرغ مثل
کلنگ از صید کلنگ زخم خورده باشند نمی باید انداخت
بلکه توبه باید ساخت و باز از سر باید خواند از
گوشتی که سابقا بآن گوشت می گرفته اند که لاغر باید
ساخت بعد از آن باید انداخت والا وهم آن است
که دیگر بآن صید نرود و دیگر هر لاچین که بکلنگ بلند
پر می باشد علاجش این است که بصید ریزه بسیار اندازند
تا الفت بزمین عادت کند چرا که بصید ریزه تا جانور

نبرد نمی تواند رسید و دیگر آنکه صید ریزه را از بون دیرچ
رغبت تمام خواهد برید هر صیدی که بذوق تمام بسته
البته جانور بموجب طبیعی خود متصل زمین خواهد پرید علاج
دیگر آن است که در زمانی که کلنگ در روی زمین نشسته
بر فته باشد جانور را اندازد که اگر بعد از ارتفاع گرفتن
اندازد جانور البته بتیغ خواهد رفت و شاهین را گفته
اند که هر چند کوه باشد بهتر یعنی دم او کوتاه و گردن دراز
باشد و سینه او و سر کتف عریض و سر و لوک مخلب
او کلان و ثقبهای بینی او کشاده و بازوهای او دراز و
ساقین او پرقوت و کف پای او کشاده هرگاه
که باین صفت شاهین بدست افتد غنیمت باید شمرد

باب پانزدهم

در دانستن اصناف باز آنچه مشهور است
که باز بغیر جنس خود جفت نشود و اینجا استدلال از الوان

کرده استدلال از الوان و رنگ مستقیم نیست چه
اختلاف الوان بواسطه اختلاف رنگ زمین ها
و کوهها می باشد جانوری که در بیشه و کوهی و صحراست
بمقتضای آب و خاک آن زمین رنگ میگیرد و اسم
چنانکه رنگهای لاچین کوهستان هند و بستان اکثر
بواسطه رنگ کوه سیاه می باشند اما جوره لاچین سیاه
میگویند که با گنجشک در وقت جنگال جفت شده العلم
عند الله بهر تقدیر باز اصناف بسیار دارد اول باعتبار
تویغون است بعد از ان طبرخ مایل بسیاهی بعد از ان
زردی بعد از ان سیاه است بعد از ان گل بادام اگرچه
اعتبار تویغون بسیار است اما پرش و تندی و کلان
گیری قرزباده است تویغون اینجا نیک و بد برابر آید
اما هرگز دیده نشده که قرز بد برآید مگر شکار بد باشد

قرز اصلی آنست که پشتهای بال مثل پشت بال
توغدری ملون باشد و موزه پای باشد و نقطه
از قرزها دیده شده که خوردتر از همه مرغان بوده
گردن او بغایت دراز و عقب او برابر سینه برآمده
و پرهای گردن رخاسته و پای او مثل کبوتر موزه پایی
بودن نه خاصه قرز است که مذکور شد مطلق جانوران
سفید نیک بدر نمی آید ازینجهه که در علم طبیعی معلوم شد
که جمیع حیوانات سفید را طاقت مشقت و کثرت بسیار
نیست بواسطه آنکه مزاج حیوانات سفید خالی از لینتی
و برودتی نمیباشد و این سبب هم آیند باعث کاهلی
جانوری باشند مار سرخ و سیاه در طاقت و شجاعت
در قرینه قرز است سیه پشت در پرش و بزودی رفتن
و قابو شناختن از جمیع اصناف بهتر است عاجیش

دست کشی او را بیشتر باید کرد و نباید رنجانیدن و بر روی
او بیشتر نگاه کردن زردی از سینه و پشت خود راست
کل با دام فی غایت بدفعل بدر می آید احیانا خوب هم
دیده شده حکایت مشهور است که هر گاه قیر با جنس
خود جفت یکی قیر شود و دیگری بصورت مار جانوری
حاصل شود و این اصلا از قیر جدا نیست و هر گاه که صیاد
قیر خواهد نتواند زیرا که خود بنای راست میکند بوده
تور می فشاند والا وهم زبان است میگویند که یکبار
صیادی بقیر تور گذاشته بود در پس درختی متواری
شده بود که همین قیر مار آمد خود را بدرخت زد که
تا نصف بدن نشسته بود العهده علی الراوی باب
شانزدهم در بیان داشتن تندرستی باز باید دانست
که ترکیب جمیع حیوانات مرکب از چهار خلط است

هر که یکی از چهار خلط تغیر عارض شود آن حیوان بیمار
خواهد بود غرض از تمهیدات این مقدمات این است
که استادان بتجربات معلوم کرده اند که مزاج و طبیعت
باز بطبع آدمی نزدیک است بعضی بیماریها که بآدمی
عارض میشود باز را نیز مثل آن مرضها طاری میشود چنانکه باطل
شدن حس و حرکت چنانچه مثل افلیج و بینی از نفس
باز که مثل زکام و نزله است و دمه شدن باز که مثل باد است
پرشکار را شرط است که هر صباح که برخیزد ملاحظه
مزوج جانور کرده قیاغوه ببیند که چه نوع بر تافته و چگال
چه نوع انداخته فراخور دریافت خود باز طعمه میدهد و
سیر سازد تا غلطی و تخلیطی واقع نشود نه باز تندرست
آنست که از نفس ها از و ظاهر باشد نه از راه بطروت
بوده طعمه را زود فرو برده سخت و محکم داشته قیا خورا

علی الصباح واخورکی غذا و بسیاری پر باز از قبا غو

هر چند تنقیه مایت نشانه صحت است برخلاف

این فن نشانه مرض است بنحال جانور صحیح المزاج آن است

که بیاض او رقیق بوده بسیاهی مخلوط باشد و سیاهی

او جامد بوده رقیق نرم نباشد نه بخش سفیدی باشد

و یک بخش سیاهی باشد اما هر گاه که بیاض او مخلوط

بصفرت باشد یا سیاهی یقین دانند که طبیعت باز

بواسطه ناسازی و یا بواسطه طپیدن بسیار البته بر هم خورده

در این صورت از احوال باز غافل نباشند نه هر دو پا

نشستن باز و کردن طرف عقب پشت ناپردن و پا

تاب نا درآمدن و خود را سست افتادن این بسته

علامت مرض است و ضعف مزاج سبب بیاض

و حواد در موقع جانور نیست که از جنس طعمه هر چه دارد

حوصله جانور بسیار دو مرکبان بر چهار جزو است و چهار

جزوی ارضی است بواسطه حرارت مفرط صورت

انجماد یافته رنگ سیاهی می شود و آنچه جزوی مایی است

و بادی است سفید می شود و جزوی ارضی ماده جسم میگردد

و جزو بادی ماده موی میگردد هر گاه که ازین دو رنگ

زیاده بر طبیعت اصل گردد باید دانست که مزاج جانور

از قانون اعتدال منحرف شده لاتی چنان است که تبار

سبب او معلوم کرده تدارک آن مشغول گردد باب

مقدم در بیان ایبالکو ولاچین تورا اگر خواهند که درون

او را پاک سازند و دارو دهند وقتی باید داد که از خواندن

و لجا فارغ شده باشد و معده آن تهی باشد که بعید کلان

اندازد هر گاه که باین مرتبه رسد در روز بیشتر مسهل داده

اشتهای بعی را حرکت آورده بعید اندازند که سیاه و

سفید در نظر او نخواهد آمد و کاری خواهد کرد که هرگاه
جانور را پیشتر از زمان انداختن مسهل دهند و
پاک سازند و اشتها را او را در حرکت آورده نه اندازند
و نگاه دارند جانور را از حدت و تیزی و اوماق خود مانده
ضایع خواهد شد و قبض پیدا خواهد کرد و در زمان مسهل
دادن و جوع و قشتبال یک کیفیتی خاص حاصل شود
که در آن کیفیت بهر جا که افکنند روی نخواهد کرد و اندیشه نگار
روزگاری بسر برد و در ریاضت و مشقت میکند که آن
حالت و کیفیت در جانور پیدا شود هرگاه که آن کیفیت
را از دست دهد و نه اندازد و دیگر بسیار مشقت باید کشید
که باز آن نوع اشتها و کیفیت پیدا کند بلکه بسیار
دیده که ضایع شده دیگر بکاری نیامده پس باید
بجانور وقتی دارو داده قشتبال دهند که بعد از آن بصید

نو در اندازند اما اگر ضرورتی حادث شده باشد در القوت
در دادن محتاج رانده **باب نزدهم** چون باز بر چهره
و قباغو دهند بچه دستور دهند و اگر نه بر تابد چه عمل کند
که بر تابد طبیعت جانوران که مرغ را همچنان او مره که آنچه
ایشان غذا میکنند و از پر و از استخوان و از جنس خاشاک
دارد و غبار هر چه همراه غذا بحوصله جانوران برود علی
الصباح همه را همراه پر و استخوان از دهن می اندازند باشند
تا از بعضی تشویش و علل محفوظ باشند اگر خواهد که جانور
کم علت باشد و همیشه درون او صاف باشد قباغو
داده باشند چه جنس جانور همیشه باین عادت کرده و این
درین مشتمل استفراغ است هرگاه حیوانی که باستفراغ
عادت کرده باشد اگر بر چهره ندهند نه صحت جانور
بیت و چون بی استخوان بخورد و آخور غذا بر دابکه بر تابد.

و محکم باشد مضمحل شده باشد اگر محکم نباشد نرم و
ملایم باشد نشانه آن است که جانور علت دارد از
قباغو نشود و مایت تمام نکرده باشد و اگر قباغو را نگاه داشته
نه برباید یک جو از صمغ کندر بیاید کندر آنچیز است که زرگران
آلت پرداخت باو مضبوط میکنند یا کندر انجوی ناکوفته
بگلوی او اندازند اگر باین نشود نیم ماشه قند فرنگی بدهند
اگر باین هم نشود بگویند انگور خشک بدهند شک نیست همین فعل
میکند و چیزی شوطی همین فعل میکند گاهی که از بن
دو استخوان که نشیب جانور می باشد از یکدیگر دوری آشکار شده
از جهت آن برچهره راست است و بدی برباید از جهت بسیاری
خلط است یا بواسطه ملانس جانور آن دو استخوان
از هم دور شده نزدیکی و دوری نخال بواسطه قرب
و بعد آن دو استخوان است هر گاه که آن دو استخوان

که بدستور صحرا نزدیک باشد علامت صحت است
نسل جانور صحرائی دور بحال خواهد انداخت و برچهره
راست نخواهد برتافت و هر گاه که این دو استخوان از
هم دور باشند بحال جانور ضعف خواهد بود و در بلند جستن
تفاوت پیدا کرده تنزل خواهد کرد چون قباغو در معنی
استفراغ است اگر روز دو سیان داده شود بهتر باشد
اما جانوری را که چون دست بر شکم ایشان زنند که سست
باشد یا قباغو راست بر نیاید البته باو برچهره دادن
التزام باید نمود و اکثر اوقات گوشت گنجشک و کبک دهانند
این باید داد و قباغو لفظ ترکیست و برچهره لفظ هندی معنی
هر دو یکی است هر گاه که آن دو استخوان که بالا مذکور شد
از هم دور شوند امید علاج بس بالبای نرم لستانند مقصد
ساخته بوزن نیم نخود از این بس همراه ... عدد نخود ...

بجانور بدهند در چند روز باصلاح خواهد آمد ان شاء الله
تعالی باید که گوشت چهارپایان ندهند گوشت کنجشک و کبوتر
و کلنگ مناسب است و گوشت هر جری که گرم و خشک
باشد باید داد باب نوزدهم در بیان شناختن موسم
شکار و شناختن آن تیر ماه که موسم بهار است شکار
هر اقلیم و شهر موسمها دارد چون اصناف شکار و دست
مملکت او در هندوستان بیشتر است ما بیان از ممالک
هند شروع کرده ایم الله المستعان و هو علی کل شی قدیر
مدت زمان شکار هندوستان از پانزدهم سنبله تا آخر
حوت است درین شش ماه شکار مرغابی و کلنگ بسیار دو
بسیار است اما چون کلنگ نو بچه همراه می آرد در
ابتدا آمدن بسیار لاغر می باشد ازین جهة نزدیک
میتوان انداخت و آسان میتوان گرفت اما هر گاه

از پانزدهم سنبله تا آخر دلو می باشد دیگر بسیار فربه
میشود و زود میگیرد و از دور می پرند اگر جانور دیگر هم میشود
بسیار بگیرد و بواسطه آنکه بسیار فربه و گرفته و فربه شده چاق
یک کلنگ بگیرد و تباهی بچه میشود که مثل روغن زیاده
بر آمده بود اگر همچنین کلنگ را در هوای گرم بگیرند این کلنگ
نیز از جهة سختی و بهتر ملایمش میتوانند کرد اما مرغابی را
همه وقت خوب میگیرند بتخصیص چون آفتاب در اول
حوت برسد مرغابی هندوستان آنجا فربه میشود که
از روی آب بصید نتوانیش بگیرد و آن وقت جانور در
کمال است اما هر چند دور باشند میگیرد و شکار بودن هندوستان
از نوروز تا پانزدهم سنبله بود است اوقات شکار علی
الصباح و نماز دیگر می باشد و خوب است جانور درین
دو وقت خوب میپرد و وقت معتاد جانور است

که در صحرا بنشسته و در خوف صید میکند از قضه غذا اسازد

چون نیم روز می شود از برای تفریح روح و اشتیاق هوا به

پرواز آمده در اوج هوا خود را میگیرد هر چند بلندتر میرود دیگر

هوا از دیگر میرسد هوا را بهتر می یابد از جهت است که بر کوه

جانور رفته بالای محل آنچه از دو میرانند البته بواسطه

عادت جبلی جهه دریافتن هوا و سردی میل بالا میکند

هر چند اوج میگیرد و بالا میرود هوای خنک بیشتر می یابد

تا آنکه از چشم غایب میشود بهترین اوقات شکار همین

دو وقت که مذکور شد و اگر در هوای ایام از ضرورت

اندازد دم او را در یکجا ببندد که نتواند نشست حیثیت جا

جانور این است که تا دام که پرهای دم جانور را بهم نکند نتواند

مرور نشست و در اصطلاح میرشکاران همین است که وا دارند که

دوا مختلفه احداث کنند **باب بیستم** در بیان جانوران

که جانور در دست میرشکار درست و بی نقص و نقصان

و راست بدر آید چنانچه که در وقت که از دست بیرون

آید چنانچه اصلا واشود دو گاه است که باز و باشه را

بهوا دست و زور آنقدر می اندازد که در سی گز از چهل گز

رفته بالا را وا میکند نهایت نیک اندازی همین

است گاهی از برای نشستن جانور اندازی و نعصب برای

باشه و جانور را از هر طرف چند رشته میبندد و نیز شکاران

دیگر می انداخت که بر رشته اند بزور دست بیشتر

از دیگران میگیرند و در جاهای دور و راههای بلند جانور

از دست میرشکار دو و درست و بی عیب بیرون

نیاید ممکن نیست که بصید برسد و بر تقدیر رسیدن

معلوم نیست که تا آن راه بلند تواند جست و بر تقدیر جستن

پای را کوتاه خواهد انداخت غرض ازین همه هر دو از

نفسه اینست که اصل تیر شکاری جانور را نیک انداختن
است بیشتر خطای که در جانور واقع میشود از جهه بد انداختن
خواهد بود اگر چه جانور نزدیک باشد و از دست تیر
بد بیرون می آید احتمال گرفتن دارد اما صید باز
یعنی مرغابی چند طپل خورده باشد و مع هذا راه دور باشد
درینصورت اگر از دست درست بیرون نیاید هر آینه
رسیدن او بصید و گرفتن محال خواهد بود در فصل باز
هر جا که لفظ صید واقع شده مقصود اصلی مرغابی خواهد
بود چه افضل اصناف شکار طیور است در وقت انداختن
جانور از دست میر شکار چنگ قفل بیرون آید تا
بی عیب تیر د این تعلیم و تلقین در باب معلم است
نه معلم چه معلم را بواسطه آنکه بسیار کیفیت و حالت
حاصل شود که بند جانور را خواه کوتاه گیرد خواه

دراز بهر نوع که گیرد جانور را بهوای دست نوعی
می اندازد که تفاوت نکند گاهی هست که بعد دو چهار بار
انداخته گیرا شدن هر جانور در فصل علیحده بیان آمده

باب بیست و یکم در بیان گرفتن هوا از گرم خانه

چون میر شکار خواهد که باز بگر زند لایق چنانست
که ملاحظه کند اگر در بدن جانور خلط فاسد هست
اول درون جانور را بداروی لایق پاک کند که بیان آن
علت بیارد و باعث درماندگی شود دیگر از موسم
گریز بسیار یکه تر نزند که علت خواهد آورد دیگر هوای
توشخانه می باید که خوب بوده از دود و غبار و تعفن
و از سایر اشجار عفنه و از جوانب مادون دور باشد
تولیف هوای نیک را در فصل علیحده آورده شده
اما لازم هست که اطراف خانه وا باشند تجربه معلوم

شده که در هوای محبوس بهتر کریز میشوند همین بهتر
خواهد بود که چون جنس باز جوان کوهی است و بیابانی است
همیشه از هوای متعفن و دود و غبار دور باشد در
زمینهای پاک و جنگلهای بی تکلف روزگار سیر
می پرند و با آن هوای مروح عادت کرده و تربیت
چون بدست برنشکاری افتد هوای شهر بواسطه
کثافت و تعفنات که ضد مزاج کوه و صحرا بوده
باعث ایذای مزاج جانور میکردد مناسب حال
چنانست که اگر در حجره گذارند جانب شمال که گشته
از هوای جنوب محفوظ دارند که عوایقی سرد و داغ
گرفتن و بیرون دواندن خشم بواسطه باد جنوب است
دیگر باید که در وقت کریز غذا با زنبک بجانور دهند
که ماده پر نو و پر خود را بی عیب بیرون می آورد و روغن

گاو سیاه را بگیرند و بیک شاخ دارچین بجوشانند
که بخته بوی روغن تمام برود و اگر بروغن زیتون گوشت
را تر کرده دهند پر جانور بی عیب بدر می آید و در زمان
کریز جانور را گرسنه ندارد که پر جانور ضعیف و کج
و بی ترتیب بدر خواهد آمد و در ایام کریز گوشت را
بتفاوت مزاج و اشتهای مزاج جانور کم و
زیادت داده بیک و سنور غذا ندهند که باعث
اختلال عدم اشتها نمی علت خواهد آورد و هر جانوری
که در کریز خانه با وجود فربهی پر خود را نه اندازد آن جانور
اندک لاغر باید ساخت تا گوشت جانور متحمل شده
بجهای پر او شکست شود پر تا به کاهی است که بواسطه
غفلت برنشکار جانور خود را لاغر سازد و بجهای
پر او شکست شود پر خود را زود پر تا به منور است که تا زمانی

که جانور بعینه می باشد ... [illegible]
طران فضلان هم ... [illegible]
بعینه می باشد هرگاه که بگرز می ... از
موسم گرز یک سبط طعمه را کم و زیاده دهند مواد
فاسد جمع شده باعث هلاک خواهد شد جانوری
که خود را لاغر می سازد و طعمه نمیخورد و جانوری که
بواسطه علت طعمه نمیخورد میرشکار از مدفوع جانور
احساس کرده فراخور آن بعلاج آن مشغول شود در
میان گرز هر چند که علت آورده باشد دارو دادن
ممنوع است بواسطه آنکه از جهة بسیار نشستن جانور
در گرز مواد فاسده بسیار جمع گشته غلیظ شده
اگر درین محل دارو دهند ممکن است که در رگهای باریک
راه گذر نیابد و جانور هلاک شود و میگردد دارو دادن

بر شکاری می باید که حاذق شده همان مقدار خلطی
که اخراج واجب شده همان مقدار از خلط بیرون
آورده افراط نکند و اخلاط دیگر او را حرکت نیارده
باعث تعفن نباشد که جانور هلاک خواهد شد در
بی‌ضرورت ممکن باشد بغذای لایق تعدیل و ترقیق
مواد فاسده کرده از دارو دادن محترز باشد و اگر
ضرورت شود و اول چند روز گوشت جانور را زیاده
دهند و دست کشی نموده رام سازد بعد از آن سه جزو
نبات و یک جزو لوبیج را بیخته کرده در شیر گاو خم
ساخته در پاره جانور بریزند همین کافیست و دیگر
در قوشخانه چون خواهند که در آیند شرط است میرشکار
را اول بدر قوشخانه آمده بایستد آواز خود را بشنواند
و جانور را آگاه سازد و بعد از آن در درون قوشخانه درآید

چهار گاه که جانور در زمان فربهی از یک چیز برمد تنها
در خانه نگاه دارد و جای بلند نشاند نزدیک
زمین می باید تا وقتی آزار جبرهای جانور رسد
دویم بی طهارت و بی نماز را نیز درون تو نشستن نگذارد
و مدار و جانور را از کوز بیرون آوردن ممنوع است و اسطه
آنکه عمل دارو این است که خلاف عادت پرهای خود
همه یکبار بر تابد از نجته تمامی بر خود غذا نتواند
رسانید پرهای خود را است و ضعیف خواهد بر آورد
انجمن پر در بادهای تند باید داری بشکنند غدود
گوسفند را اگر بدهند بجانور تا نه ندهند که باعث مرض
نشود بلکه خشک ساخته و بیخ کرده همراه طعمه دهند
عمل غدود گوسفند و نیز در این امر ضعیف است غدود گاو
اقوی است در حلقوم گاو غدود بسیار است تمامی غدود

این عمل بکنند داروهای که در وقت کوز باید داد که از
کوز زود بیرون آید غدود گاو است که نزدیک
نخ واقع شده است یکی در همین است دویمی در لب
این غدود در او رشته غدود میگویند اما نر و طرز آنکه
غدود گرفته بدست آنقدر از جا بکشند که پوچ شود زرد آب
او برود و بعد از آن هر روز یک غدود بدهند تا سه
روز و اگر ضرور شود زیاده بدهند دیگر کهای زنبور زرشت
که درون خانه اش بوده هنوز سر در نیاورده باشند
بیست باشد عدد از آن کهای زنبور را گرفته در روغن
زرد بریزند چون بریان شود زنبور بریان را آورده بر تابند
و گوشت را با آن روغن همراه بدهند در اندک زمانی
پرهای ... خود را اتمام خواهد بر تافت و دیگر از چیزهای عجیب
و کلاغ که سر او سیاه است در بدن درخت در آمد

مغز درخت را میخورد اگر از وی چند عدد را بروغن
بریان کنند و برمائی او از حد اعتدال نگذرد و ازین
روغن نیز بگوشت بدهند پرهای خود را جانور بیکبار بریزد
دیگر یکی ملخ سیاه است که مشابه بشیر خدا است او را
کهواره جنبان میگویند در پشت او خط سفید است
مشابه فیل اگر او را نیز بروغن بریان کنند و ازان روغن
همراه گوشت بدهند در سه روز تمامی پر خود را بریزاند
و دیگر ساندره نام جانور است که مردار خواران هستند
از سوراخها بیرون آورند و غذا سازند اگر از وی چند
بخوراک جانور بدهند پرهای خود را می ریزاند و چون جانور را
از کور بردارند تا ده یا پانزده روز در جایش گوشت شسته
بدهند که از غش از دوری او کم نمود اندکی از گوشت
زود آید بعد ازان الطریق باز تو به خط تمام بردارند که به طبید

دود درون او سیاه نشود و بالای بام نوشتنخانه بر رود

باب بیست و دوم در بیان گرز خانه و کیفیت هوا

قبل ازین اشارت باین شده بود که هوا گرز می باید
که خالی باشد از دود و غبار و تعفنات و در جوار آشیانه
دود و ده نباشد نیز اشارات در کیفیت هوا اگر چه چند در معرض
بیان آورده شود هوا که محیط است باید آن محتاج
الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح باختناق آن دود
فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود
تقویت و ترویح روح میشود بسبب حرارت روح میشود
دو خانه میشود پس بیرون می آید و بهترین هوا آن است
که صاف بوده و بخار و دود آمیخته نباشد و بهترین
منزل نوشتنخانه آن است که دور باشد از مواضع اجامی
و خنادق و مقابر و از صاعقه روث شکل باز و کنده

و جو و کرسنه و از معادن رویه مثل کبریت و زرنیخ
و از اشجار مفیده مثل انجیر و جوز و بید انجیر هرگاه
چون هوا فاسد شود در آن وقت هوای محبوس اکثر
از هوای گشاده بود تغییرات که هوا را حادث شود
طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی یا تغیرات طبیعی آن است
که بواسطه فصول و انتقالات از لاحق واقع شود و پیش
منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در
جزوی از فلک چنانچه در اول میزان تا آخر قوس
خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا
ربیع آن زمان است که هوا معتدل بود در حرارت
و برودت در اشجار نشو و نما و شکوفه ظاهر شود و صیف
زمانیست که در مقابله ربیع تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق
ظاهر شود و شتا آن وقت است که نیران غایب شود و صیف

انگاه بود که اراغلبه کند و شاید که فصول منجمان موافق
بوده باشد بتقدیم و تاخیر اما هوای ربیع چون بالطبیعت
خود بود اعدل بود و اشرف زمان باعتدال حقیقی
و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاط
که در بدن بواسطه سرما زمستان بسته شده در ربیع بحرکت
آید **باب بیست و سیوم** در بیان آنکه گوشت کدام
جانوران پرورده کرده باید داد از جانوران که ابدان بعضی
گوشت با آب تر کرده میدهند اشتالکون و لاچین است
بجانور بحری ها هم گاهی میدهند اما التزام نمودن لایق
نیست چرا که طبیعت جانوران مختلف است پس بسبب
مزاج بعضی جانوران لازمست و به بعضی جانور مناسب
نیست بحری از دو جهت یکی آنکه بحری کلنگ و بوتیمار
را بجانب در اوج فلک میرود و به تردد بسیار میکرد

پس مناسب آن است که گوشت مستحلل نباشد
هر چند گوشت صلب و محکم باشد زور پر او بیشتر
خواهد بود و تندی و تیزی بیشتر خواهد نمود و تلاش و نبرد
بسیار خواهد کرد دویم آنکه معلوم شده که هر گاه که بجانور
بحری مثل اینالکو گوشت بدهند علت خواهد آورد و
ثقیل و ورث پیدا خواهد کرد و ازین سبب لایق است که
بحری را اگر اوقات زمرج دهند چون زور انداختن نمود
بلکه زیادهتر اگر گوشت شسته بدهند که شکم او صاف
شود تواند بود که بیاز و باشه هر چه از جنس ایشان باشند
گوشت آب مناسب جنت گوشت را آنقدر از آنکه
بدهند که در حوصله او راه شود و زود کباب ثقل متعذر
کرد و زیاده برین بیاز و باشه حاجت جنت و مایتالکو
و شاهین که گوشت را در آب پرورده کرده میدهند بسبب

اینست که چون گوشت تمام در آب صرف شود
تا اینالکو و شاهین را در شکم و روی قبرغه و بالای دم
غوزه روغن پیدا شود که جنس اینالکو را که در روی قبرغه
او که اندک روغن پیدا شود مانع احساس انامل باشد
و بار اگر خشکی پس روغن در بالای دم غوزه ظاهر شود
نصیب نیکو نخواهد برید و بد فعل خواهد کرد اما اینالکو که کلنگ را
صاحب صید زد اگر در روی قبرغه اندک روغنی داشته
باشد مجوز است چراکه آهو نسبت بکلنگ کاهلی است
آن نوع که کلنگ جانور اوج میگیرد و حیثیت زور
میرود تا آهو نمیشود دیگر آنکه کلنگ نسبت تا آهو خورد است
و بیشتر صید او بوده اگر اندک روغنی در روی قبرغه
داشته باشد از کلنگ بد نخواهد برد بخلاف آهو که
تا آن گوشتی که استادان تعیین کرده اند نرسد تا آهو

بد خواهد پرید اگرچه کلنگ از آهو کمتر است اما
وضع طبیعی اینالگو و لاچین از برای جانوران بزرگ آمده
است و آهو بقصد و حیله میگیرانند پس هر دام که روغن
او را تمام نکنند اطاعت نمیکنند استادان بکو نشاب
نعل جانور را آن نوع بر جا زنند که مردم را گمان نشود
در او زر بسته اند لیکن با وجود احتمال بگذرند روغن نخواهد
داشت هر زنی که خواهند و طعمه کنند خواهد پرید و غرض
قبرغه لاچین را برابر اینالگو نباید گرفت از دو وجه یکی
آنکه لاچین نسبت با اینالگو شجاع است با همه قدر از روغن
مستغنی شده از کلنگ نخواهد ترسید و دیگر کار لاچین
این است که از حضیض با اوج هزار گز زمین یکی می جهد
تا در روی قبرغه بالای دم عوزه نداشته باشد آن
مقدار بلند جستن را قوت وفا نمیکند باز هر چند فربه

باشد یا در روی قبرغه و دم عوزه روغن داشته باشد
باک ندارد از بهر آنکه صید باز از مرغابی تا سرخاب صید
میگیرد که او را لاغر سازد و سرخاب و مرغابی
حاجت لاغر کردن نیست اگر لاغر سازند به بلهای
دور در روی دریا چگونه رود و راه طلبد را چگونه خواهد
جست و بوده و بوزنه را در روی زمین هموار هزار
ارقه چه نوع خواهد برداشت جانوران باز و باشه را
نگاه میدارند قاب واره نمیدهند در آب واره قاین
دیگر این است که هوای غذا بسیار است و باک و خاف
نگاه میدارد و در روده جانور فراخ میشود طعمه بیشتر
میخورند تجربه معلوم شد که طلب غذا بیشتر میکند هر گاه
که طعمه بسیار خورد و اشتها بسیار دارد نشانه کلان
کرمی است از بهر آنکه جانوران که بصید کلان انداخته می

نسل لاچین و اتالکو آب داره صید کنند بعضی جز شکاران
نسل طغرل باز صید کنند بعضی میگذارند که خود اندک اندک غذا داده
تناول می نماید اما بتجربه معلوم شده که هرگاه باز را خواهند
که بالای صید سیر سازند بگذارند که غذای باز را که از
و باز خود زور کشیدن بخورد که از جنبی او آب برود و دماغ
او پاک شود و بعد از آن بگذارند تنک تنک لقمهای کلان
دهند که سیر شود در همچنین وجوه بسیار است باب بیست

و چهارم در بیان کیفیت طبیعت لحوم بطریق تفصیل تا
بمقتضای مزاج جانور مر شکاری جانور گوشت بدهد بطریق
گوشتها گوشت گوسفند است خصی بهتر از فحل است
و نر بهتر از ماده و بسیار موی به از اندک موی و چرا
کننده به از معلوف گوشت گوسفند چهار طبیعت
و گوشت رطوبت بیش بود و گوشت میش را حرارت

و رطوبت کمتر است گوشت بزغاله سرد و تر بود و گوشت
بره سرد و خشک بهترین ماده یکساله بود و گوشت بز
بغایت بد بود و گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ
بود و گوشت بزغاله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت
شتر گرم و خشک بود و گوشت گوسفندان کوهی گرم و
خشک است لقوه و فالج را بسیار مفید است و گوشت
اسب گرم و خشک بود گوشت گور خر گرم و تر بود و غلیظ
باشد و گاو کوهی سرد و خشک است و غلیظ گوشت
مرغ جوان معتدل بود در حرارت و در رطوبت کمتر گوشت
کبوتر گرم و تر باشد و دیر گوارد و گوشت کبک و
کنجشک و فاخته و دراج و کلنک گرم و خشک بود
و گوشت بط و مرغابی گرم و تر و غلیظ باشد گوشت
ماهی بازه سرد و تر باشد و دیر گوارد آنچه لایق مزاج باز است

کلنک و دراج و تدرو و تیهو و بودنه و زاغچه کوهی و مرغ
جوان و گوشت گوسفند در فصل زمستان گوشت کبوتر
و گنجشک است و آنچه موافق مزاج چرغ است گوشت
گوسفند و آهو و خرگوش و تغدری و قاز و کلنگ و دوش
و آنچه موافق مزاج شاهین است گوشت کبوتر و گنجشک
و دل گوسفند است و آنچه موافق مزاج باشه است گوشت
گنجشک و چغچغا و زاغچه و آنچه لایق مزاج بحری است
فاخته و کبوتر و موسیجه و جوکه و جوجلی و تقوی و فودیل
قومی رق و حاوق است و آنچه لایق تولوم نامی است
جنس تورقای تمام و قزلاق و سایر جانوران ریزه است
و آنچه لایق لکا است دل گاو و شنبه و گوشت زاغ
و شبهه که است و این را باید دانست که هر عضوی از
اعضای حیوان خصوصیت بیک جانور دارد مثل در

گوسفند گوشت ترسوجی بیاز مناسب است و گوشت
تولوق و گوشت ماهیچه که در خم ران گوسفند می باشد که
هیچ گوشتی متصل نیست که بقدر یک مشت باشد آن
گوشت لایق شاهین و چرغ است دل گوسفندان لایق
سیاه چشم است از خرگوش دست او مناسب باز است
و ران او مناسب جانوران سیاه چشم گوشتهای ضخیم
اختلاف ترغ آلی جاز ساز کار نیست الا سر و بد جگر که

باب بیست و پنجم در بیان وجه حاصل شدن باز لاغر سبب
باز لاغر شدن و فربه باشدن باز از چند جهت خواهد بود
اگر گمان غلط است بدارهای لایق اخراج ماده باید کرد
اگر جانور طاقت نداشته باشد و معهذا اخلاط مذکور رقیق
و قلیل بوده باشد نیز ماده اخراج ماده کرده بطعمهای
مناسب مزاج جانور با صلاح آرند یا از جهت کرم که در وی است کم

غذائی که بدل انحلاب میشود کرم مذکور غذای خود میساخته
باشد یا در جای خرابه و شطط رسیدن باشد یا بواسطه بسیار
انداختن در هوای گرم و بسیار طپاندن در آفتاب رطوبت
اصلی فانی تن باشد اگر از جهة خلط است از گوشت فرو
بردن معلوم میشود و اینهم خورد که و نا جائی بیخال ظاهر میگردد
اگر از جهة کرم است یک قسم او گاهی همراه بیخال بر زمین
می افتد علاج او در محل خود آمده و اگر از جهة خرابه و سقط
بوده باشد در محل که جانور خود را می اندازد ظاهر میشود در
خانه گرم نگاه داشته مدتی بعد از دوا اگر از جهة طپیدن و
در هوای گرم انداختن و آفتاب بوده باشد از سلامتی
و از طراوت بشره و رنگ پر و نور باچره و از آب خوردن
معلوم میشود هر گاه بینند که لاغر باز دیر مانده باشد آنچه ده
حال نگاه داشته تا چند گاه مطلق چند از دول گوسفند یا

گوشت بکوفتن را نمک بریان نشیر ماده گاو و یک
کسری پرورده کرده بدهد و گاهی طعمه را همراه مسکه بدهند
و گاه مسکه را همراه نبات بغیر طعمه بدهند برابر یک
جوز بویا زیاده ندهند و گاهی گوشت پشت مار را همراه
مغز یا بچه بدهند و گاه دو گاه از دم غوک گوسفند جوان
فربه تندرست گرفته جا و مرغ شکسته بدهند و گاه گوشت
بودنه بدهند شرط آنکه مانده بوده مجیع نشده باشد
و گاه دراج ماده را بگیرند و در گلوی او بچه سیماب
انداخته بگذارند چون صباح شود آن دراج را کشته بغیر پا
از گوشت آن ریزه سازند گوشت مرغ خانگی خورده با روغن
مکا و نیز دادن خوبست و چه نام جانوری خوردی میباشد
از گنجشک خوردتر است در میان کوههای باشد رنگ او
سیاهی مایل است و رنگ دیگری بور است آنچه رنگ او

سیاه است بجانور غذای لطیف می بخشد بر شکاری
و صیادان تا و از این جانور باز و باشه را می بستند و
می باید گوشت گنجشک بچه و کبوتر بچه نیز خوب است
اما شروط آنکه واقف باشد که از بران تی جانور
نخورد و همیشه جانور را در آسایش نگاه داشته نه بطیانشد
در بوستانها و در زیر سایه ها نگاه دارند بسیار گرسنه نگاه
ندارند و لی محل غذا ندهند اینست که در اندک زمانی
فربه شود از اوستادان هند دیده شده که باز لاغر را باین
نوع فربه میسازند که روز چند عدد گنجشک و جانور ریزه
میکشند و خون بسمل او را در قدح میگیرند و طعمه بند
تا آن خون گرم و نان تر کرده بدهند زود فربه می شود انشاء الله
علاج خوب است درجه اوستا معلوم است باب بیست
و ششم در بیان فربه نگاه داشتن جانور که فراخور صید

فربه و لاغر نگاه دارند نغل باز را سه درجه اعتبار کرده
شده درجه اول نغل است که تا آن نغل و بو تیمار و
خرگوش و طاوس می گیرانند این را در اول اعتبار
کرده میشود و درجه دویم نغلیست که تا آن نغل مرغ آبی
را بر روی آب و بر زمین از زمین در اوج هوا میگیرد
و درجه سیوم نغلیست که تا آن نغل بوده شده
را و راهمای دور بر جنس رفته بر میدارد این هر دو بر
بلند تر است نهایت فربهی جانور را آنرا که میر شکاران
معتبر تعبیر فربهی میکنند از نغل بوده نمیگذرد و بالفرض
لیکن کلان فربه می اندازند که روی نگرداند و بگیرد و یکبار از
زیره از آنچه فربه تر می اندازند که تواند رسید از استادان
حاذق منقول است که جانور بگوشت خود می باید یعنی آن
مقدار فربه کردن مجوز است که اگر صید خورد قصد کند تواند

گرفت و فواید رسید زیادت برین وجه کردن جهالت
اول آنکه اگر جانور را بسیار وجه نگاه دارند و در پریدن ثقیل
و کاهل باشد و در راههای دور و جایهای دراز نفس او بر
کوتهی خواهد کرد و بصید نخواهد رسید و دوم آنکه هرگاه که در هوا
کم صید بسیار کند و بواسطه هوس خواهد که بسیار اندازم
بسیار خواهد گرفت و چون بالا دست نشیند بطلب
خیره و دیر خواهد آمد و بد عادت خواهد شد و اگر دست
مرد نا آموزکار باشد باندک طپانیدن بی ترتیب او
با محل و درون او سیاه خواهد شد و علة خواهد آورد جانور
هر چند سبک باشد بهتر و بصید تیزتر رسد نمی بینی که هرگاه
صیاد جانور از در صحرا بگیرد و چون بعضی را می کشد درون
او را پاره کرده می بینند روغن نمی یابند فی الجمله روغنی داشته
است آن نوع روغن نیست که از جهت آن زیادتی بجانوران

رسد همیشه جانوران صحرا خود را سبک نگاه میدارند و از
زیادتی را نخور نمی گیرند تا در اختیار کاهل نباشند خود را
و بهی از خیری بر مدعا در خاطر نگاه میدارد دیگر شکار
حاذق اگر وجه نگاه دارد وقت انداختن و سیر کردن
میداند قصوری و ضرری نخواهد کرد و وجه نگاه داشتن اینجا
خاصیتی دارد که اگر جانور را بیماری شود زمان قوت وفا کند
معالجه آن اگر لاغر شود وقت معالجه آن وفا نخواهد کرد
والله اعلم بالصواب **باب بیست و نهم** در طریق نواختن
طبل باز که بچه اسلوب نوازند و بکدام طرف زین بندند
و آنچه مشهور و شایع است طرف راست که می بندند
اما در نواختن طبل باز چند چیز مرعی باید داشت اول
ملاحظه جانور فرمایند که جانور نو است یا استاد چند بار
باز می پرد بعد از آن مرغ الی را ملاحظه فرمایند که چه

جنس است و بعد از آن باید ملاحظه نماید که چند است
با آهسته اگر جانور نو است اول آواز طبل باز آشنا
سازد تا چند روز استاد شود بعد از آن لعبه که اندازد
فراخور استعداد جانور طبل نوازند که اگر در طبل نواختن
افراط کنند احتمال دارد که مرغ آبی بسیار اوج گیرد
که باز نو در آن بله نتواند رسید بباز نو همان مقدار طبل
باید نواخت که مرغابی تا رسیدن باز اندک معطل شود
گریزان نشود و اگر جانور دست رو است و اگر بلند پرواز
بوده باشد در طبل نواختن اصلا مبادرت نماید بیش
از آنکه مرغابی از روی آب ببرد جانور را گذارند چون
نصف بله را طی کند بعد از آن طبل نواختن گیرد
که در این صورت البته نه خواهد پرید و جانوری که در اصل تیز
پرد و فراخور کلانی آب و فراخور جنس مرغابی و فراخور

دویدن و رسیدن و رام بودن اندازند اگر مرغابی
رم خورده و جانور را دیده است طبل را نواختن متعاقب
عیب نیست بواسطه آنکه ضرورت طبل را زود زود نواختن
تا مرغابی مضطرب شده طرف جانور نبینند و دیگر باز زد
و دیگر مرغابی رمیدن را نیز رعایت کند که مرغابی
از روی آب برانند و جانور را گذارند و طبل گیرند
هرگاه در زمان نشستن اگر اندازند جانور دیده گریزانی
میشود دیگر هر چند طبل نوازند فایده نخواهد بود آنکه گفته‌اند
طبل را زود زود نوازند این سخن کلیه نیست بواسطه آنکه
زود زود نواختن محسوس و الطبیعت بیشتر بکار تعلقی دارد
در زمان ضرورت چاره نیست که خلاف قاعده زود زود نوازند
و در غیر ضرورت هرگاه مرغابی بلند برخاسته می‌باید موافق قاعده

بیک طبل نوازند بلندی مرغابیا از اعتدال بیشتر گردد و
دیگر چون در یک آن آواز طبل باز را مرغابی نشنود
خاطر آن مطمئن شده دیگر طبل نخواهد خورد دیگر یک جنس
مرغابی هست در هندوستان که کردن او شل کردن
کلنگ هندوستان سرخ میشود در موسم لشه کال پیدا میشود
طاقت در طبل ندارد در یک طبل زدن آنقدر اوج
میگیرد که جانور مطلق نتواند رسید باین نوع مرغابی بیشتر
طبل را موافق قاعده نوازند و سرعت نمایند اما در
جنس الماس دار کارو سونه رمین و خونش بانگ و سرخ و غیر هیچ
طبل را نفل تر نوازند بهتر والا کلان باشند و راه دور
در صورت نیز چون باز را رفته باشد که موافق قاعده نوازند نقره
کنند چون نزدیک بگرفتن رسد تیزتر نوازند که مرغابی

بازرا نه بیند و نگیرد درباد شند نواختن طبل سرعت
نمایند که درباد های شند باندک آواز طبل مرغ آبی
بسیار بلند میشود والله اعلم بالصواب که خواننده را
آسان گردد باید دانست که تمامی روز دوازده
ساعت است منسوب این دوازده ساعت را بهفت
کوکب داده اند بدین تفصیل شنبه منسوب است
بزحل اول ساعت شنبه را بزحل داده اند دوم
را بمشتری سیوم را بمریخ چهارم را بآفتاب پنجم را
بزهره ششم را بعطارد هفتم را بزهره هشتم را باز بزحل
نهم را بمشتری دهم را بمریخ یازدهم بآفتاب دوازدهم
را بزهره یکشنبه منسوبست بآفتاب اول ساعت
بآفتاب داده اند دوم را بزهره سیوم را بعطارد چهارم
را بزحل پنجم را بمریخ ششم را بآفتاب هفتم را بزهره هشتم

را عطارد نهم را قمر دهم را زحل یازدهم را مریخ
دوازدهم را آفتاب دوشنبه منسوب است بقمر
اول ساعت را بقمر داده اند دویم را بزحل سیوم را
بمشتری چهارم را بمریخ پنجم را بآفتاب ششم را بزهره
هفتم را بعطارد هشتم را بقمر نهم را بزحل دهم را بمریخ یازدهم
را بآفتاب دوازدهم را بزهره سه شنبه منسوب است
بمریخ ساعت اول را بمریخ داده اند دویم را بآفتاب
سیوم را بزهره چهارم را بعطارد پنجم را بقمر ششم را
بزحل هفتم را بمریخ هشتم را بآفتاب نهم را بزهره دهم
را بعطارد یازدهم را بقمر دوازدهم را بزحل چهارشنبه
منسوب است بعطارد اول ساعت را بعطارد داده اند
دویم را بقمر سیوم را بزحل چهارم را بمریخ پنجم را بآفتاب
ششم را بزهره هفتم را بعطارد هشتم را بقمر نهم بزحل دهم

دهم را بمریخ یازدهم را بآفتاب دوازدهم را بزهره.
روز پنجشنبه منسوب است بمشتری ساعت اول را
بمشتری داده اند دویم را بمریخ سیوم را بآفتاب چهارم
بزهره پنجم را بعطارد ششم را بقمر هفتم را بزحل هشتم
را بمشتری نهم را بآفتاب دهم را بزهره یازدهم
را بعطارد دوازدهم را بقمر جمعه منسوب است بزهره اول
بزهره داده اند دویم را بعطارد سیوم را بقمر چهارم را
بزحل پنجم را بمشتری ششم را بمریخ هفتم را بآفتاب هشتم
بزهره نهم بعطارد دهم بزحل یازدهم بمشتری دوازدهم
بمریخ اگر اشکال بلدور مصطلح منجمان نیست اما بواسطه کثرت
و شدت لمعان غالب خالق حقیقی پیدا کرده و انواع نعم
آثار از وی ظاهر میکرده بنابراین نام اشکال بلدور را که
ترکان نهاده اند تفاوت در میان عرب و ترک بکم و زیاد دو روز

می باشد چنانچه منجمان در تقویم ها در صفحهٔ قمری بعد از
ساعت در جدول علیحده می نویسند حساب سکر
یلدوز اول ماه مشرق دویم میان مشرق و جنوب
سیوم در جنوب چهارم میان جنوب و مغرب
هفتم شمال هشتم میان شمال و مشرق نهم در زمین
دهم در آسمان و علی هذا القیاس حساب ستارهٔ
سکر یولدوز از مشرق جنوب میکنند و حساب
رجال الغیب از مشرق شمال چون به نیت شکار از
خانه بیرون آید در قفا در دست چپ گذارد مقابل
او سوار نشوند و جانور را جنبد ازند و چون در وقت سواری
جانوری که بسبب شکون از خیر کند یک بگیرد باید
این دعا را بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله غیرک باب

باب هشتم در بیان دانستن حقیقت سنقار در
حقیقت چرغ کلان سر و سیر را اشعار میگویند همچنانکه
یک صنف باز را قونغیون میگویند و این نوع چرغ
پیدا نمی شود و آشیان نمی نهد مگر در بلاد شمال که عرض
او چهل درجه کم و بیش باشد در آن زمینهای سرد و
کوهای شیخ آشیان نهند و این قاعده از علم طبیعی معلوم
شده که اصل جبال و اخور زنغ و تخش جلی جسم و قوی
هیکل میباشند پس هر جانوری که در کوههای شیخ و
کلان دور از ما و او داشته باشد نسبت بجانوران دیگر
بزرگ و قوی خواهد بود تا در روی عظم و بزرگی و قوت
تمام و حرارت غریزی مستوفی باشند لوطی زمینهای
سرد محالی خواهد بود بواسطه کثرت حرارت غریزی
لاجرم اشتهای سبعی بیشتر خواهد بود و این کیفیت هر انیه

باعث دلاوری جانور میکرد و والله اعلم بالصواب

فصل ابابیل بقوی این سخن است که ابابیل کوه بسی
بزرگست بخلاف اصناف دیگر که در دست ایشان شده
اصناف ایبالکو نیز بسیار است چنانچه شنقار
و سنکر سنک و لکر و امثالهم همه از اصناف
ایبالکو اند خالق الصور جل و علا فرموده که آشیان ایشان
اصناف دیگر بهم میکنند و لیکن شنقار اینست
که موهای نرمی که بر بدن جانور است آن موی متصل بهم
متصل بیاشند مثل پیر زیره جانوران دیگر ایشان را بادی
نادر هوای سرد شمال متضرر نشود و یک نشانه
دیگر این است که چون این نوع ایبالکو در هوای شمال
عادت کرده از جهت است که از هوای گرم متضرر میشود
و از هوای سرد نفع میکرد مشهور است که چون وقت

روز میشود بالای یخ می نشنند گاهی میشود که پای او تا زانو
میان برف و یخ فرو می نشیند تشنه نمی شود نشانه دیگر
اینست که ایبالکوی گرم سیری بکر دوم می آرد یعنی از بالا
لکد میزند هر گاه بزور لکد در حضیض می افتد دیگر از پایین
به بالا دویده لکد می اندازد این کار خاصه این صنف
است جهة همین خواهد بود که در کوه شمال وقت بر آوردن
کوهی شکار میکند و تنق بالا دوی و تیزی را از آنجا
طی کرده بسیار همچون میشود که از سر کوه صید آمده
خود را بصید زده هر از کرلخط شده باز از الخطاط مثل
برق بالا جسته بصید خود را زده تا وقت گرفتن عمل
او بصید همین رنگ است بخلاف جانوران دیگر
یکسر زیاده نمی آیند و اگر می آیند از دور خود را راست
کرده می آیند از پایین ببالا نمی توانند دوید نشانه دیگر

آمیخت که تنل جانوران دیگر جانب اشغل نمی طپسند میل به
بالا کرده می طپند بنهای دیگر نیز گفته اند اما همین کافیست
ولت نه دیگر میگویند که چون صید را بگیرند بپای گرفته
رفته می نشیند این صفت میان جمیع جانوران نیک
پیدا نشود و خصوصیت شنقار دارد باب بیست و نهم
در بیان گش وا کردن باز و دیگر ساختن آن اول باید
دانست که صیاد باز را چگونه که بد فعل شود و زیان رسد
شرط آن است که صیاد جامه بپوشد که رنگ آن جامه
معمول و معروف نباشد چه هرگاه که بر رنگهای مشهور
و معروف باز را گیرد در معرکه از آن رنگ جامه
بد خواهد برد و نیز باید که باز صیاد بجانوری گیرد
که بر شکار را با صیادان حاجت نباشد چون
هر جانوری که باز را گیرند بعد از آموختن

تا آن صید برغبت نخواهد پرید دیگری باید که چشمهای دام
تنگ نباشد که جانور آزار بیابد و احتمال خلاصی
نیز دارد بعد از آنکه بدام افتد بر سر او دو چوب زده بچه
دانستگی پهلوی خود را طرف باز داده رود و جانب
باز اصلا نبیند چون رفته از طور جدا باز و جای
ملکه کشد چشم او را بریسمان پنبه بدوزد و چوب ساخته
زمانی نگاه دارد چوب لفظ ترکیست یعنی روباه که با آن
بگیرند و از طرف و کنار وسط چهار روباه را گره دو بند
و جای گره را بالای گردن جانور نهاده دو طرف گره سو
نشیب بال جانور در آورده طرف پای جانور برده
پای و دم و بال جانور را یکجا جمع کرده باین روباه
محکم بندد که نتواند طپید که اگر سست به بندد جانور
ضایع و خراب شود چون چنین کنند هر لحظه در دهن

او اندک آب اندازند که نفس او تنور دود و دود کیش نشود
بعد از آن که جانور از آن هول و اضطراب فرود آید
و کوفت وام دور شود تا در محل طپیدن شست پای نشود
همان حصار دل انداخته بدست گیرند تا حصار دل درد
نشود و نگذارد که سست پی شود لایق چنان است
چند روز جاز گوشت کبوتر و گنجشک و مرغ بدهند گوشت
جار نانه ندهند و آب ندهند چه در صحرا همیشه گوشت
جانوران غذا ساخته و بی آب و نان خورده اما
ضرور است که جاز تو غذا بدهند که روغن درون او را
کم سازد که زود رام شود و در وقت طپیدن درون
او نشود از برای این مصلحت هیچ جز جار برابر جوجه
مرغ نباشد که مغز آبدار و درست و هم معنی
بر استخوان چون چند روز برین گذرد و عادت کند

بعد از آن گوشتها را اگر هوا خنک است به آب گرم
بشوید و اگر هوا گرم است به آب خنک شسته به پارچه
پاک نصف مانده سازند بدهند که درون صاف و
پاک شدن گوشت او برای میرشکار راست شود و جلد
کند که جانور را بسیار نطپاند که کلیه در میرشکاری جانور را
ناطپانیدن است بحیلها و تدبیرات آن نوع میتوان
کرد که اگر بدست دیگری ده مرتبه بطپد بدست میرشکار
حاذق یکبار نطپد این امر ذوقی و وجدانیست میرشکار از آن
واسطه که یکنوع مناسبتی بمزاج جانور حاصل میکنند
که چه کنند و دست خود را چه نوع حرکت دهند تا طپیدن
فراموش کند و نطپد هر گاه جانور را بسیار طپانند و
ملاحظه بردارند و هر زمان طپیدن طرف عقب تا بهموار
و ثقیل افتند آن تندی و تیزی و براقی که طمع دارند

و دیده نمی شود و چه جنس باز در صحرا هرگز آواز نیافته
و نگاهیده و نه طپیده برادخود پریده و همیشه شکار کرده
ازین جهت است که عمر جانور در هوا اندک است و
کور بسیار میخورد بعد ازان که بگوشت چوجه مرغ و
بره فربه نعل جانور را راست سازند و روغن زرد
او را پاک کنند و ده پانزده شب بیداری دهند
پیر شکار تنها در تاریکی کله او را بگیرد و باید که هشیار
باشند که کسی بجز نقش جانور نیاید و از عقب جانور
کسی نگذرد و چون بیست شب برین گذرد بعد ازان
چراغ خفیفه روشن سازد و دور گذارد جانور را گرفته
نشیند چون چند برین کنند چراغ را نیم روز نزدیک تر آورده
دست کشی نمایند چون به بینند که دست کشی بکمال
رسید تنها در سایه چراغ مرغ زنده را پیش اندازند

تا تلاش کند و پرهای او را بکنند و حجاب او بکنند
و هر شب در روشنائی چراغ چند بار بر زمین اندازند
و بگوشت بخوانند چون دیدند که تنها در خوانش جلد
شد و انس گرفت بعد ازان روز در گوشه نشینند
که هیچکس از عقب باز نگذرد و چون دیدند که صبح دید
و روز شد اگر دیدند که جانور خام است و می طپید
و می شوریده الحال کله کنند تا آنوقت که خاطر شکار
از شوریدن و طپیدن او جمع شود بعد ازان کله را مطلق
بردارد و هر روز چند بار بر زمین انداخته بگوشت
طلبند تا خوانش باز نیابد و کوتاه است جلد شود تا بارها
که جانور به بله خوانش رسیدن و در خوانش عام است
طعمه را تنفارقی داده یکبار سیر نسازند روزی می باید که
بار شوریده بار بر زمین انداخته بگوشت طلبند در همین

خوانند تا اسیر شوند احتیاج بپر کردن هست هر گاه آن
مقدار شد که بصواز رفته نخوانند از موی اسب رشته
دراز سازند و در رشته جانور حلقه ببندند و این حلقه
را میان رشته درآرند و دو سر این رشته را بمیخ بر زمین
محکم سازند و باز را بخوانند مانع حلقه دواندن است
که اگر بریسمان دراز نخوانند شاید که در نصف راه
که برسد از خری (?) رمد و نیاید و همراه ریسمان دراز
بطلبد و خواب شود و بدخل اودا اما هر گاه که همراه حلقه
باین دستور نخوانند از خیال رمیدن کند و بهر طرف
میل نماید بالضرورت پیش شکاری آید مصراع چون
رشته بدست نشسته می آید باز اما غیر حلقه فایده آن است
که هر گاه ریسمان گران را جانور بکشد نفس جانور را
بشود اما احتیاط باید کرد که ریسمان را نکند و بدخل

کرده و هر گاه بر شکار را معلوم شد که خواهش جانور بشکال
رسیده بعد از آن جانور را بگرد از شکار انسه نگاه داشته
میان نماز دیگر و نماز شام بخرگوش یا دراج اندازند
در اول باز را کیسه یا بگرد که بر زمین زود نشیند چه هر گاه
در ابتدا بشکل مرغ آبی صید اندازند که نتواند گرفت و
از جمله [illegible] در باز و غیره عیب تمام است بعد از آنکه چند روز
خرگوش و دراج و چقوق بر کند جهد کنند که زاغ گیر شود
و زاغ دست [illegible] هر گاه که زاغها چون چقوق بر زمین
بنجر [illegible] نشینند عمدا از راههای دور بسوی وی اندازند
که رفته بگیرد و [illegible] هر گاه باز زاغ را از راههای
دور رفته بگیرد مرغابی را نیز در همان بلده خواهد گرفت
معنوی این سخن است که حضرت پادشاه خبر را در جوعای
کامل میان [illegible] زئی فرستاده بودند بواسطه دیگر

بازی بدست آورده باندک زمانی اورا بنخ دست رو
کرده چنانچه گاهی شکار تماشا در نظر کرده ینجاغ بنزدیکی
برفت و از وی پرسیدها تماشا کرد از میان آن افغان
دیوانه جون وقت مراجعت شد وقت خوب و
بتجمل جونت بود مرغ آبی کنذری بسیار آمده بود آنقدار
بسیار بود که در میان زمینها کنده مثل لط چرین می کشند
جون جانور مشغول نبود بنا ضرورت باز و جاغ زاغ جنس
مرغابی دیگر زور گیرانده و در همان روز معامله دانی
در دست روشن همچنانکه میان انسان ادراک تفاوت
می باشد میان حیوانات نیز همین نسبت است بعضی
جانور باندک تجربه معامله دان شود و بعضی در دو سه
سال معامله دان نشود نماز جانیکه از گیراندن جانوران
فارغ شوند باز و باشه با جانوران زیره چند ازند میگویند

که جانوران بسیار چند ازند و بسیار جدا کنند این سخن
در باب چرغ و بحری ولاچین غیر مرغ آبی معقول است اما
در ماده باز و باشه درین سخن نظر است ازین جهه که
در زمانیکه باز و باشه را نو گرفته اند اگر باز است شش
چند مرتبه مرغها بگیرانند و اگر باشه است گنجشک می کشند
و بخشانند نا معلوم او نبود که در دست انسان از
جنس صید خبری می باشند و اورا نه از برای حبس و
ضرر گرفته بلکه از برای اصطیاد نگاه داشته اند مقوی این
حکایت سخن عرض کرده میشود در وقتیکه در زمان
حضرت بابر بادشاه انار الله برهانه بازی گرای برای
نیز آورده بودند در غایت لاغری و مرقع بود با وجود
این لاغری هر گاه که بعید انداخته می شد و بمرغ دست
نمی آمد بلکه بمرغ زدن هم نمیتوانستند گرفت هر چند دست گشتند

میکردند اصلاح نشده و فربه نشود که لاغر سازند آخر
استاد نفر نمودند که از بس صاحب اصل این باز
را لاغر نگاه داشته باز و هم غالب شدن که بدست
میرشکار از لاغری بمیرد و از تخته میخواهد که خود را
خلاص سازد جمعی از مردم نامیرشکار که بودند تسخر
میکردند بواسطه تسخر آن مردم چند روز ترک شکار چرخ
کرده این باز را بدست گرفته در عرض هشت روز آنچنان
فربه کردند که استخوان سینه او نمی‌نمود بعد از آن
بیرون برده انداخته نهایت خوب گرفت و مطلق
بدفعلی نکرد و در وقت لاغری از جانوران کلان هیچ چیز
نمی‌گرفت و میل نمیکرد و بعد از فربه شدن هم گیرش عجب بلکه
هرگاه باز و باشه فربه باشند و صید بسیار یابند اگر با سلوب
وقاص اندازند و بعد از گرفتن آنقدر از جاهای مرغوب

صید جنبانند و چلها کشند که حکم پر شدن و انشته باشند
بعد از آن که جدا سازند زمانی گشت کنند تا نفس
خود را تمام راست سازد و باز طلبان صید نمود بعد از آن
اگر باز صید یابند نزدیک و تقابو اندازند و باز همان
نوع جنبانند و جدا سازند اصلا تفاوت نمیکند بلکه
جانور دلیر و رام میشود بعضی امور است که به تغییر راست نمی‌آید
هر کس از میرشکاری با خبر است حقیقت این سخن نزد او
مکشوف است قصد میرشکار همه وقت این باشد که
جانور را بنوعی اندازند که خطا نکند بی قابو و بی اسلوب
و ناهموار هیچ وقت جانور نه اندازند چه که اگر صید
از بغل میرشکار پرد و داند که بدست راست نیست
و بی اسلوب است البته دست نگاه دارد خود را
و جانور را مرد محجوب نسازد مردم میرشکار اگر جانور

راصد باز اندازد هیچ غصه نیست اگر باز شکار دو بار
اندازد جانور خواب نشود فقر جانوری که خود نگاه میدارد
هرگز آن نوع نشنده که بر شکار انداخته باشند بازی دست
روی دانست که بنابر ضرورت که یکروز بر شکار دامن از دن
او که رفته انداخته بپرساخت قسم بخدا که چند روز هوای
پرسش آن جانور را نیافت چند روز مشقت کشید تا با مطلع
آمد و در هر شکاری عیب است که بتکلف جانور دیگر را اندازد
دیگر آنکه عادت و بله جانور دیگر را از این کس نیستد اول
آنکه همچنانکه مذکور شده به شکار خوش نمی نماید و جانور
او را دیگری اندازد و بد پر و بال کم شود خالی از جای نیست
و جانور باید که گوشت را آنچنان دهد که شب در حوصله
جانور گوشت نماند چه آسایش جانور سیاست در
زمان بیرون کردن خود را بفراغت بعقب نتواند برد

و گاهی میشود که جانور در خواب میماند و از گوشت
بردن غافل میشود و ماده امتلا میگردد **باب**
سیم در بیان آنکه در راست ساختن باز مرغابی
هرگاه بعد از خواندن و کسیر انداختن خرگوش و دراج
و زاغ خواهند که بمرغ آبی استاد سازند چند باولی را نظر
ساخته با خیمه دوخته از جای نامعلوم گذرانند که در
نهایت بلند رفته بگیرد و سیر شود بعد از آن اول بار
در آب تنک براندازد که خطا نکند و سیر شود بعد از آن
تا پنج شش مرتبه بهر نوع که گیرد سیر سازد و جدا نکند
تا مرغابی رام شود بعد از آن اگر میان آب گیرد از پای
او بدر رفتن و زوج کشیده گیرند و جد کنند که هر مرغابی
که در آب رفته جدا داده و در آخر شکار پس پس کرده گذارند
که در خشکی رفته رفته سیر شود هر باز که باشد در ابتدا خود

تاب بپرند از دو وجه خالی نیست یکی انکه ورزش بسط
بازرا بالضرورت لاغر میسازند که بطبع و منقاد شود بنا بر
لاغری و ازسبکی از آب بدنمی برد و پرهیز نمیکند علاج
انکه خودرا همراه مرغابی بآب زند یا از بالا گرفته میان
آب نیفکنند چنانکه در میان آب تاخته برسر
او برسند که قطرات آب بر روی جانور رسیدن با
رسیدنش صید را گذاشته بیرون رفته نشینند و یا اکثر
وقت خودرا در ته آب برد پای جانور را همراه مرغابی
گرفته در ته آب بکشند و نوعی سازند که باعث رنجیدگی
جانور شود و اندک زمان معامله وان نشود هر گاه
چند مرتبه چنین سازند و چند مرتبه دیگر در جنگ بر سازند
در اندک زمان معامله وان و استعداد شود معلوم ارباب
کیاست و فراست بوده باشد که باز در زمان لاغری

بجه بسطه اشتهار مفرط خود را از آب و آتش دریغ نمیدارد
کلنگ که باین عظمت و بزرگی را می گیرد هر گاه که فربه
شود هیچ یکی از اینها مبادرت نماید اگر خواهند که باز
بلند پر شود البته بعض از انکه مرغابی برد باز را باید گذاشت
چون نصف راه رفته باشد آغاز طبل باز نواختن
جانور در خصوص بالضروره در ته مرغابی در آمدن خواهد
جست درین دو جا چیز است یکی انکه هر گاه جانور را
از راههای دور بمرغابی اندازد جانور دور دوی باشد
ولیست پریدن را در خصوص عادت میکنند دیگر
انکه هر گاه که جانور بمرغابی بی خبر اندازند و طبل را در
نصف راه که رسد نوازند چون مرغ آبی از دور طبل خود
جانور بالضرورت بسمت مرغابی خواهد دوید در خصوص
البته مرغابی باز را دیدن گریزان خواهد شد و از نه بیند

برتقدیر گرفتن راست رفته بگیرد و در ته آب و در آن
جستن میسر نشود و خصیت باز آن است که پست
برین رفته بلند جسته بگیرد و باز نو را اول بار در آب
بنید ازند که کوهی و صحرائی است از آب بدمی برد
بلکه در آبی اندازند که اندک گیاهی داشته باشد
که در اینچنین آب چون مرغابی را متحرک بیند اقبال
بسیار خواهد کرد اگر خواهند که باز دور دو نشود هر روز به ر
او را زیادت ساخته در آب خورد بیندازند و در وقت
برآوردن آب کلان با قبه انداخته بر سازند چون
خواهد باز و باشه و دراج و تذرو و امثال آن اندازند
فرمایند که سوار یا پیاده هرکدام که باشند در گرد صید دایره
گیرند بصورت هلال که در اصطلاح ترکان اوی نرگه گویند
هرگاه دایره را باین دستور مرتب سازند چند نوبت او را نمایند

که در میان دایره در آمدن صید را پرانند هرگاه صید
ببر دست خود نگاه داشته اضطراب بکند و بازی
نخورد و کند ازند آنقدر که بیک طرف مایل شود و بعد از آن
اندازند هرچند که صید میل بحضیض کند باز نیز بمقدار آن
میرود تا آنکه در محل فرود آمدن بی تشویش در کمال آسانی
رفته بگیرد اگر در وقت ارتفاع گرفتن دراج و تذرو اندازند
باز انقامت دراج خواهد گرفت در بصورت دراج
واقف شدن میل اسفل کرده خواهد گریخت و باز از
صید دور مانده نخواهد رسید بعضی مردم تجربه چون دراج می پرد
از جثه خام طبعی فی الحال می اندازند که زود بگیرد اما نمیدانند
که باین دستور هرچند زود دیگر اندازند بکدست نمیتواند رفت
اما به دستوری که استادان قرار داده اند هرچند دور
اندازند یک خطا نشود اما در باشه لازم نیست چرا که باشه

جانوری سبک و تیز است بهر طایفی که اندازند بیکیرد و بخلاف
باز که تا میدان نیابد نمیتواند بالا جست مقصود اصلی از شکار
باز مرغابیست بعد از ان تذرو و امثال آن باز را بر چند
رتبه بط و کلنک گرفتن بوده باشد نباید انداخت
مگر از برای شهرت کلنک و بط کار شاهین است
معلوم بوده باشد که تویغدری جانور مرغابی کیر را خواب
میسازد و چوکین یز میکنند بود نرتوبان باز است نه برین
ونند رفتن را در بوده کسب میکنند اما در زمان توی باز
را الصید خورد میدهند از ندماز جابکه از جانوران کلان کرام
گرفته باشد بکیرد و فرار یابد و بعد از ان محتار را اندود
باز آشیانی را از دو جهة کمتر نگاه میدارند یکی آنکه چون
آشیان باز از معمور دورتر است بنابران نادر می افتد
دیگر آنکه باز آشیانه نسل باشد آشیانی نشلائین و پرغوغا

ے باشد بواسطه شلائین پرواز زود خراب میشود و
از صید به تشویش جدا میتوان گرفت از بچه پر شکار از
بیل گرفتن باز آشیانی کمتر میباشد صاحب اختیارات
بدیعی تقریب ادویه مفرده آورده که قوبخان معرب
بغیر از آشیان باز کسی ندیده میگویند که در زمین یونانی
بواسطه بسیاری آب یافتن این دارو متعذر است
وآنچه معمول است در وقت بچه بر آوردن که باز خانه خود را
از قوبخان می سازد و قوبخان بخت اثر و سبح رنگ
که کم کرده باشد درین نوع امور حیوانات را یکنوع فرست
بر صلاح و فساد هوا می باشد که هر گاه هوا را متعفن بیند
فی الحال تدارک آن مشغول میکردند همچنان صاحب
کلیات قانون میگویند که نزد فاسد شدن هوا آن آشت
که بخرات ارض یکبار از زیر زمین بیرون آید و کلک

ور آن زمین نباشد بپرواز در آید پس از ینجا معلوم میشود
بفرمان خالق الصور جانوران وقف کار خود را واوقات
چهار فصل را و مقتضای هر فصل انتقال از منزل بمنزل را
و راههای رفت و آمد را خوب داند همان که انواع
تو نیفی که صاحب اختیارات زمین یونان را کرده بواسطه
رطوبت بسیار تواند بود که هوای او متعفن باشد از جهة
اصلاح هوا که بعفونت فاسد نشود از قوبجان آشیانه مباخته
باشد چون آشیان باز در زمین نمناک واقع شده
بنابر آن است که چون باز را اگر در زمین نشانند و در رون
خانه چوبی کارند که همیشه بر باشند تا از گرد و خوب بیرون
آید **باب سی دویم** در دانستن حقیقت جانوران نامش
تولک از جنس باز و غیره نامش تولک جانوری میگویند
که در صحرا گرد خورده باشد عام تر است که یک گرد باشند

بازیاده از یک گرد از اهل هند رخیال میگویند اگر
میر شکار خواهد که از جنس باز زورک و درشت رو
و معامله دان ساخته از تیزی و قانون شناسی او
محفوظ شود اهتمام نموده باز نامش تولک اختیار کند زیاده
بر دو گرد نباشد اگر یک گرد باشد بهتر باز نامش
تولک را اگر موافق اسلوب چشم اورا بی عیب
وا کنند و بخوانند و بادلی داده چند دست شکار گرانند
بر سازند در اندک زمانی معامله دان و دست آزاد
میشود چرا که باز نامش تولک در صحرا صید بسیار گرفته
و جای رفتن و نارفتن را دانسته هر روز بحیلهای عجیب
و گوشه کارهای عجیب شکار کرده خود را برساخته
لاجرم چون بدست میر شکار می افتد باندک تنبیه و
تربیت استاد میگردد بخلاف باز خود که ریاضت بسیار

باید کشید که معامله دان شود بعضی در یک سال و بعضی
در دو سال و بعضی دیر شن که هرگز معامله دان
نشده اما در ماده باز ناش تولک تخلف کرده اند که
زمانی معامله دان شده اما جرغ ناش تولک بکار
نمی آید چرا که در اصل او جانور سرکش و بدفعل می باشد
پس شکاریک باید که چون جرغ جوز دامی را بکار تواند اورد
هرگاه در صحرا اگر خورده باشد مسلوب القابلیة
شده بکار نخواهد آمد مگر از برای تحصیل خرگوش و تیهو
نگاه دارند اگر ناش تولک نیز بکار نمی آید بدفعل و ظالم
میشود و بیرون ناش تولک نیز بواسطه فراستش بدفعال می شده
و باشد ناش تولک چند روزی از برای تحصیل بودنه
بد نیست اما بقائی ندارد شنقار ناش تولک بواسطه
اصالت اجیانا کلنگ بجای ناش تولک نیز بکار

نمی آید و نیز احیانا کلنگ بگیرد و به تیمار می برد اما
بقا ندارد و لاچین ناش تولک نیز کمتر نگاه میدارند
اما شنیده که صیادان جرجا بور و خرمرو بعبارة شاهین
ناش تولک نزد روباه و لی کلنگ بگیراند و بعضی را پرواز
سبک داده اند چون کار ان صیادی و کلنگ ازین
است از بسیاری باولی گیراند باشند هیچ عجب نیست
اما در هوای گرم و از برای بسیار پراندن باز و بوز بهتر
از باز ناش تولک است باز ناش تولک را علاج الصباح
و تمار دیگر اند احتیاط در هوای گرم معاف دارند و از
دست کسی هیچ وقت غافل نباشند و بسیار نبیند ازند
طریق تغذری گیرانیدن انچنین است که هر کار تغذری
پورخه کرده میکشته باشند کله جرغ را گرفته نموده بواز طلب
گذارند و بجای خود باشند و اسب را تاز زند آنقدر از

تحمل کنند که بکدیگر محاربه کنند و تغدری بچنگ جانور
درآید بعضی شتا زنند چه پس از گرفتن اگر شتا زنند تغدری
خواهد برد و چون اینالکو جانور کوتاه پای و کم پر است
اگر از زمین برخیزد تغدری نخواهد رسید و کم خواهد
کرد و اگر خواهند که چرخ در عقب تغدری نرود کم تو د از
هر جانب دو سه پر او را کشیده محکم به بندند در روی
زمین و یا در رفت و آمدن هر جا تغدری ببینند
گذارند با خود بشد چون چرخ رفته پس تغدری نشینند و
کرده بدست آرد بعد از آن شتا زنند و جانور را که تغدری
اندازند همین قاعده را منظور داشته در نظر دارند الا
جانور کم خواهد شد بواسطه آنکه چرخ را به تغدری میل تمام
میباشد چه زبونست هرگاه چشم او به تغدری می افتد
دیگر تغدری گذاشته کم دیده شده که برگشته بر جا

بیاید از جهة بسیاری جانوران کم میشوند و جور و تغدری بسیار
و کاردانک همه را میل از این قبیل باید دانست جانور
نوروزی قریب بتابش نورانک است در جمع اختیارات
اما اگر باز و باشه نوروزی خواهند که بگیرند بیشتر از جهت
شدن بگیرند **باب بیست و دوم** در بیان اینالکو و طریق
آموختن نقره دم کل با دام سیاه سرخ فام چرخ کاهی
رنگ چرخ را مردم غلط شده سنک بگویند سفید
نقره دم از انواع دیگر نرمش ملایم و خوش فعل تر است
اما در جنس سیاه پر نرمش بیشتر است بلکه مطلق جانوران
سیاه خوش پر می باشند عالی جنس خالی از بد فعلی و درشتی
نخواهد بود اگر از میان چرخها خواهند که چرخ خوش کرده بگیرند
چرخ سیاه سرخ فام سینه زبان گیرند این نوع چرخ در فن
شنقار کار خواهد کرد و از چرخ سیاه متنفر باشند صید اینالکو

دامی را کلنگ کر میباز زند و آشیانه آنجو کر میکنند از
دو سبب یکی آنکه بر آشیانه در آفتاب و باد بر ورش
یافته و استوار و محکم شده همچو گیاه سایه پرورد است
و بر نرم را قابلیت قطع راه و دفع باد نیست شده دیگر آنکه
تا غایت اوج نگرفته و آفت و انداز هوای طپانچه
زدن و در بادهای تند پریدن را و قطع کردن راه ندانسته
از جمله یکی جانوران هوای تخصیص به بوتیمار و یا بلاقمع نمی انداز
که این جانور بسیار دوار واقع شده اند مرور می شنید
چنانچه هرگاه ایناالکو را عقب خود می بیند خود را
دم جانور میرساند اصلا از دم جانور جدا نمیشود و در آن
زمان دایره های مختلف احداث میکنند و غایب
میشود چون از آشیانه این گونه کار را در صحرا نور ز...
عاجز میشود و خود را از وی جدا نمیتواند کرد اما ایناالکوی دامی

در صحرا بسیار اوج گرفته و با دنبال این جانور بسیار ب
و بالا شده و طرح دادن و از وی جدا شدن را خوب
دانسته علاج بوتیمار و یا بلاق دم جانور را میت ایناالکو
نزد که صید مذکور دهد و گزیدا نمیتوان که بوتیمار را عقب نمود
که ترک تعرض او کرد بعد از آنکه از بوتیمار خود را جدا ساخت زد
از آنجا که نشاط و اوج گرفته طپانچه زند در بعضی اوقات
قدرت آنچنان آمده که طپانچه بزند که ازدن و بال کلنگ
شکسته فرود می آید از بعضی افاضل زمان شنیدم که در زمان
سلطان حسین میرزا انار الله برهانه ایناالکو خاصه مرشد
روز کاری شکار کلنگ را نوعی زده که سر کلنگ از تن زده
شده بود بعد از مشاهده این حال در مجلس اشرف زمان
عالیشان نقل می باید که امثال میر پهلوان محمد مالانی
بشستهای خود سر کلنگ را نکنند با آنکه سنگ بر کذاشته

بنشست زده اند اصلا نتوانسته نگشت عاقبت زور و
هوای دست جانور باذن واهب الصور از ینجا معلوم
میشود و غرض که جانور آشیانه در این کار بسیار عاطل و در اول
است اما مصلحت آهو چیسنغ آشیانه و بعض تر و بلوان
تر میشود و لیکن هر گاه آشیانگوی وامی آهوگیر شود تماشای
او هیچ نسبت ندارد چرا که طایق گرفتن را در جایهای بسیار
و بلند قطع کردن بادهای تند را او بهتر میداند خود را نگاهداشتن
همراه آهو نمی افتد و بال و دم خود را ضایع نمیسازد بخلاف
آشیانه که بسیار شلایین و بیه چشم میباشند خود را
نمی توانند نگهداشت همراه آهو بسیار می افتند و معیوب
میشود اگر خواهد که چیسنغ را آهوگیر سازد اول بدلیهای
او را بخواند چنانچه دانست و بعد از آن کله آهو را بر کاه سر زده
و میان دو گوشش او پر کنده گوشت سخت بیک رشته

محکم به بندد و گوشت سخت بستن از آن جهت است که
در طپانچه زدن گوشت را بجای خود گرفته پرد باین نسق
تا ده دوازده روز بر سر کله آهو بخوانند و سیر سازند
بعد از آن که بدلیهای و کله آهو جلد و دلیر شود پوست آهوی
بر کاه کرده تا چند روز بدوانند و سیر سازند بعد از آن
آهو بره زنده یا بند از برای آهو دو خانه سازند یک
خانه آهو دانه دهند که تا آن خانه آموخته شود و در خانه
دیگر بسته نگاه دارند فایده این دو خانه اینست که هر گاه
در میان دو گوش آهو گوشت را بسته که از آن می باید
که آهو بره راست و مستقیم بجانب دانه خانه رود و
منحرف نرود چرا که ابتدای کار است اگر منحرف
رود جانور نو بد می پرد غرض که هر گاه کار آنجا بکشد تا آهو بره
رسید هر روز آهو بره را بر میدان می برند بر سر

او پوست می کنند و گوشتهای او را از میان دو لنورا
پوست بیرون می آرند تا سر او مجروح نشود می گذارند
که یک شب در آن خانه می رود بعد اتالکو را می اندازند
چون اتالکو آمد فرزند بعضی آهو بره می افتد و بعضی جانور
گرفته همراه می افتد بیرون می سازند اما پای آهو رشته دراز
می بندند که چون جانور نو است اگر جانور آهو را نشو آن
انداخت از پای او بکشند و تا سانا بر زمین زند که
بیرون سازند هر گاه که بدین نسق مدتی گذرد دوانند که او دنبا
شود بعد الصحرا بیرون آمدن آهوی مانده شدن یار خشم
۲ خورده با آهو بره یا خرگوش تافته اندازند و بگیرند و بیرون زنند
یا یکبار دو بار بدین نوع آهو سیر شود بعد هر نوع که اندازند
نگاه دارند اما در ابتدا باید که سگ همراه باشند
چه بسیار اتالکو می باشد که هر گاه تا آهو می اندازند یک

بگیرد و علاج او آن است که هر گاه سگ را بگیرد بر
سگ او را بسیار زجر و تنبیه نماید تا ترک کند اما بسیار
اتالکو دیده شده که از سگ رفتن بیرون نیامده

باب بیست و سوم در بیان چاره ساختن اتالکو کلنگ
آن است که اول بدلهای مرغ بسیار بکشند تا بدلهای
جلد و رام شود بشناسد که بلبه دلها را یک گروه سازند
از جای لشیب لطف بالای کوه بخوانند تا شی بالا
دوی را رسانند و نفس او راست شود فایده دور
خواندن آن است که اتالکو در حد ذات بغایت
بغایت سرکش است گاهی می شود که همراه کلنگ یک
گروه یا دو گروه از پیش شکار دور می افتد هر گاه در بدلهای
مرغ بسیار بخورد و راه در سر برد بدلهای چگونه و آورد گاه
خوانش او را باین سر حد رسانند بعد از خورد او تا ق

آن لغة ترکیست یعنی فراخور شجاعت و بهادری آن
جانور را باولی دهند اول شاید که زاغ باولی دهند
بعد چون از باولی کلمرغ و بوتیمار فارغ شوند در صحرا رفته
اول بار یکه کلمرغ و عقار کبود بپرانده بر سازند
بعد ازان نه اندازند و نگاه دارند و باولی کلنگ بر بندد
اول این مقدمه باید دانست که احتیاط تمام باید کرد
که هیچ باولی شناس نشود چه خاصیت چرغ اینست
که باولی را روز فهیده دیگر کلنگ صحرا نمی رود اصل در
چرغ آموختن اینست که باولی را بجی بدهند که اصلا معلوم
چرغ نشود که این باولیست یا جانور صحرائیست اینکه
گفته شود که باولی شناس نشود این احتیاط و آخرها
باولی باید کرد چه در ابتدا ضرورست که از کلنگ خانه کلنگ
را آورده به پشت او کرنت بسته از یک بال و ادلا کلنگ

گرفته بروند و چرغ را گذارند که رفته بچسپد بعد از چسپیدن
اگر خواهند کلنگ را کشته بر سازند و اگر خواهند بر سر
کلنگ یا مرغ یا کبوتر کشته بر سازند همچنین باولی
دادن و در ابتدا مهره و دان میگویند چون از مهره
و دانه فارغ شوند یکدو کلنگ را آنچنان باولی دهند
که گاهی پای کلنگ بر زمین نرسیده باشد و گاهی
نرسیده باشد چون دو سه باولی چنین گیرند باولی
جلد بدهند و باولی که آخر خواهند داد از کلنگ
تازه زود گرفته بالای کوه یا بالای بلندی رفته
گذارند که مثل کلنگ بیابانی در غایت ارتفاع و بلندی
بپرد بعد ازان چرغ را بکلنگ از میدان نموده گذارند
که رفته گرفته شود بعد ازان که دو سه مرتبه باین نوع
کلنگ بر سازند بعد ازان در صحرا رفته رگی سیه

شود در ابتدا گوشت جانور اندازی و اگر سیر شود بچکد و
کلنگ از نزدیک اندازند و گرانند و دو سه مرتبه بر
سازند بعد از آن یک روز گرسنه دارند بلیله دهند یعنی
دارویی کار بندند که در آن او را پاک سازند بعده
یک روز گرسنه دارند و روز دیگر گوشت دل را آب داده
یعنی گوشتاب کرده بدهند مشروط بر آنکه گوشت
سنگ ریزه سازند و در میان آب تا صباح بگذارند
چون صباح شود باز همان گوشتاب از آب برآورده
هر جا که سطری چند بگذارد سنگ ساخته باز دیگر آب
تازه سنگ آنقدر دهند که شب در تن جانور ماده
غذا نباشد چون نماز شام شود از خود یا از ترب
قاغو بدهند چون صباح شود قاغو را پس باید اگر هوای
زمستان است تحمل کند چون آفتاب برآید و جانور

بیرون کشند و طیان طیان صید شود بعد از آن در
صحرا برده اول بار گوشت جانور دیگر اندازند تا اول بار
خطا نکند و یا بچکد و کلنگ نزدیک انداخته
گرانی بر سازند بسبب آنکه جنس چرغ و لکر در هوای
زمستان و علی الصباح نیک نمی پرد از جهت که طبیعت
چرغ و لکر چنین مخلوق شده که در معده احداث
رطوبت میکند چون هوا گرم میشود آن رطوبت تحلیل
میرود بعد از آن خوب می پرد در زمستان آن رطوبت
بواسطه برودت هوا غلیظ گشته باعث سقوط
اشتها در جانور پیدا شد مثال خرگوش و آهو در
همه این جانوران بگنجد حرارت غریبست که بقوت
آن حرارت هر لحظه در معده احداث رطوبت کرده
از آب مستغنی میشود خرگوش با مردم و در آنجا ان

[illegible]

در آنچنان بادیه و بیابان دیده اند که ده روز
راه در حوالی و حواشی آن نبوده و شکار چرغ دیگر
اگر در بادیها واقع میشود صیادان در آن نوع زمینها چرغ
دیگر را میگیرند تا آنکه کلنگ خانه راست نسازد
اول اوجارچی ساختن چرغ اشکال تمام دارد لهذا
آنکه کلنگ که صیاد از صحرا بیارد تا ده یا یکدو
پانزده روز در کلنگ خانه آب و دانه نخورد بعد
نمیرد بلکه در ابتدا خاصیت کلنگ این است
که تا چند روز سست میشود هرگاه چند روز در
کلنگ خانه آسایش میکند بعده در پریدن چلد میشود
بمقتضای فصل و طلب جانور هر روز یکنوع پا دوالی
میکند در این صورت کلنگ خانه ضرور است اگر خواهند
پاوالی سست دهند و اگر خواهند پاوالی چلد خانه را

[illegible]

برای کلنگ و غاز و غیره برسانند اطراف او
تحجره است و درون او طغارهای آب بگذارند
اگر آب روان کذارند که هر لحظه تشویش احوال ایشان
نشود بهتر و کلنگ خانه هر چند بفضا باشد بهتر است
چون اتباع الکو را خواهند که تعهال کرده اندازند بعد از آن
که یک دو کلنگ از نزدیک پیر کرده باشند بعد
از آن بطلب کلنگ بصحرا روند چون بینند که کلنگها
نشسته یکدایره کلان گیرند جمعی را در این دایره تعین
نمایند و یکدایره دیگر کیرند و جمع دیگر را در آن
دایره متوسط تعین نمایند و یکدایره کوچک گیرند
از میرشکار ده کس را در این دایره متوسط تعین کنند
فواید این دوایر آن است که هرگاه کلنگ را بپرانند
و بعد جانور را اندازند ممکن است مردم داییره

[illegible]

صفیر باسلوب میرشکاری فریاد میکنند و طبل مینوازند
و یروش و در اصطلاح استادان ورته کلنگ در آید
غوغا میکنند که کلنگ از دایره کوچک بیرون
نرود تا جانور آمده خود را بکلنگ بزند چرا که کلنگ
جانور تیزپر هست اگر از آن شود و جمع ماو نتواند رسید
بر تقدیر رسیدن هرگاه از قبال بیرون آمده دور رفته
گیرد میرشکار نخواهد رسید جانور خراب خواهد شد مقصود
از بستن دایره اینست که اگر کلنگ از دایره صغیر
بیرون رود چون بدایره وسطی رسد سواران او را
بغوغا در میان دایره نگاهدارند و معطل سازند که جانور
خود را برساند هرگاه از دایره کبیر بیرون رفته گیرد
البته مردم دایره بیرون کلنگ نزدیک خواهند بود
بجانور نخواهند رسید و نخواهند گذاشت که جانور شوخ

کشد مفهوم لفظ قبال اینست اطلاع میرشکاری وقتی ازش
است که اتیالکو را باین دستور میگیرانند هوشناک
تا زمانیکه با تیالکو در انجمن معارک کلنگ بگیرانند
اطلاق میرشکاری باو بطریق مجاز خواهد بود و جهت
استادان اینست که میرشکار تا تواند اتیالکو را از دست
بر زمین نگذارد و اعتماد بر گیرودست رونده او نکند
چه جنس اتیالکو باندک تغافل از دست میرود و ضایع
میشود و خوراک اتیالکو آسایش دهند اگر اوقات دو
روز در سلمای دل حیوانی راست نمک ریزه کرده صباح
بیرون آورده باز بکار دنگ ساخته تاب نشسته بدهند
وجه آنکه میرشکاران از برای راست ساختن جانور
نقل گوشت دل را اختیار کرده اند این است که مار چند
گوشت دل را در حکمت لطیف الهضم گفته اند اما از رگ وی

وازبعض آلایش شستن پاک وصاف است وچون در
هوای خنک تاب کرم ودر هوای کرم تاب خنک
پرورده بدهد لطافت پیدا کرده زود هضم شود وبغل جانور
از کوشت سیاه پر شد روغن پیدا نخواهد کرد وجه دیگر آن
است که کوشت تازه را اگر کوشتاب راست ساخته
روی کوشت بغل سوها درست شده از معده جانور
خوب بگذرد وجه دیگر این است که مدعا است ساختن
بغل جانور است که روغن درون جانور دور شود ودر
کوشت تازه قوت بیشتر است از آن جهت مناسب
دیده اند اگر خواهند که کوشت را بتمال دل کوشتاب
سازند کوشت گرفته یکروز ودو روز نگاه داشته بغل
دل تنگ ساخته تاب پرورده بدهند آن عیبها که
گفته شده بود برطرف شود بجای کوشتاب دل

شود بی ضرورت هیچ وقت کوشت تازه را هیچ جانور
ندهند اگر خواهند که کوشت بدهند یکروز نگاه داشته روز دیگر
بجانوران سیاه چشم بدو شتاب شسته بدهند واگر
جنس آب است بیک آب بشویند ودیگر باس کم
تنشف ماست کرده بدهند که از برای حفظ صحت بهتر
ازین طعمه نباشد در دل داوق وجه دیگر این است
که در علم طبی مبین است که هر عضوی از اعضای حیوان را
که حیوان دیگر خورد آن عضو قوی شود ودر میدان برده بدلها
خوانده مرغ کشته آن کوشت درون مرغ پرساخته از
وخون آلوده پر سازند واجا بمقتضای فراج وفعل
جانور پر استخوان با کوشت تازه بدهند تا باعث سقوط
قوت وعلت نشود

باب بیست وچهارم

در آموختن شاهین
بدانکه شاهین جانوری مراد بخش است یعنی ترغیب درو

بنشیند است همین نوع را در اثنا بدلبا نشیند از دم گاه اضطراب
نموده جانور را خام فتره انداز زند بدلبا چنیره در تم
بلند خواهد پرید و این عادت خواهد شد بلکه لایق
و مناسب چنان است که آن زمان که قابل خواندن
شود همین نشسته مثل باشه بر زمین انداخته طلبیده
باواز سیر سازند و بغل او را راست کنند که در
روز اول اگر خواهند مثل جانور دست رو باشنائی
او از تیغ راه بدلبا برود و خیره شود و عادت کند
اصل در لاچین آن است که پست تر پر دور است و
درست راه بسیار فرود آمدن زود طلب کند بجهد اول
بار لاچین را تا یکماه و چهل روز بدلبا بیا زند مرغ یا
کبوتر سیر سازند هر گاه دیدند که نشست کرده تا حینه
مع انداز زد که باواز دلبا نشیند تا نشستن و مانیدن برروی

زمین فرود آمدن رفت بدلبای فرود آید بعد از آن
بجانور زیره تا حنه از دور انداز زند که لاچین فرود آمدن
رود و بدلبا برگشته سیر کنند و در این دو روز خواندن
و بجانور زیره انداختن چند فایده است بدلبا از راه
دور میخوانند که اگر کلنگ زمین باشد که بله ندهم
از دور براند که اگر کلنگ را بگیرد و نه چند که بطریق مناسب
راه بسیار فرود آمدن رود چون ضعف بله زود کلنگ
اگر بپرد باب نمیکرد اما در ین صورت سگ او جاوه
همراه می باید چون راه دور است پر شکار دیر خواهد رسید
اگر سگ باشد آسان تر میگیرد و جانور را از بچه لنگار زیره
انداز زند که بر زمین و پست پریدن عادت کند چه دستور
جانور است که بجانور زیره ماند و نشیند بپرد و بر روی
زمین متصل زود نمیتوانند رسید و دیگر بابی انداختن را نیز

در جانوری ریزه درشت بسیار زنند هرگاه که جانور ریزه
را خطا نکند جانوری کلان را بالطریق اولی خطا نخواهد
کرد بعضی از استادان شاهین را کلوخ نشین هم بسازند
تا خاطر از دور رفتن و کم شدن او جمع شود اما بزعم فقیر
مستحسن نیست چرا که جرّه شکار از گرفتن شاهین چه مقدار
که محظوظ شود از رفتن و آمدن او نیز همان مقدار محظوظ
میشود دیگر بتجربه معلوم شده که لاچین کلوخ نشین
دور دو نمی‌شود اگر خواهند که لاچین دور دو شود و بلند
بجهد البته مرغابی بگیر بسازند چون شاهین را از پراندن
جانور ریزه و خواندن و لباغ فارغ سازند درین دو
مذهب است مذهب استادان ما این است که بلا
ما و لی کلان دادن حاجت نیست بروز بسیار اندازند
همه گیر باید ساخت مثلا اول بار یک کبوتر

پرانیده بدهند که چون در صحرا انگرفته طریق پرانداختن
را دانند بعد از آن یک کبوتر دادند دیگر با ولی اندازند
شب و روز نظاره بکنند خواه چاقرق و خواه بهوش
هر چه باشند اندازند بسازند چون کلنگ و زاغ
و کلمرغ و دیگر کلنگ و لطی اندازند و آن کیفیت که
لاچین را بسیار انداختن و اقبال حاصل شده آن
کیفیت را از دست ندهند که هرگاه جانوری که باشد
ن نه که بیابند برسد اگر شکاران آن کیفیت را نشناختنی
اندازند و در آن ن دیگر انداختن دیگر بسیار جفا خواهد کشید
که بازبانان اشتهار رسد استادان ما تمامت گفت می‌کنند
که در مدت یکبار آن ن رجانور حاصل شود که در آن
ن دیگر اندازند از قبل زیرکی و اما هرگاه آن ن رو
آزمان را از دست دهند در صلاح آن بسیار جفا می‌کشند

بلکه اکثر جانور سردشده از کار بر وقت زخمه اما استادان
هند بجانور زیره نمی اندازند بعد از انکه بدلبای روان
میسازند اول باولی کبوتر میدهند بعد ازان باولی
کلمرغ میدهند بعد ازان در صحرا از کلمرغ بر سبیل زخم
بعد از انکه بکلنگ می اندازند بی خطا میگیرند اما تفاوت
میان این دو اتفاق بسیارست از نجهت که هرگاه بدلبا
میسازند که همه پرهای را کنب کنند و همه خاطر
از هوس صید دیرینه خشک باین هیچ نسبت ندارد
و بیان دستور که هندوستان می اندازند کلنگ و جانور
کلاق اما بعضی گوشه غارها عامی خواهد بود اما استادان
هند میگویند که بعد از دست رو شدن همه مساوی است
همه یکرنگ خواهد پرید اما این سخن غلط است دیگر باید
که بلاچین دو روز آبدان میدهند و دیگر روز بر استخوان ماله

بسیار از زور قوت نماند و گوشت او متخلل نشود دیگر بکار
می باید که همیشه غذای لاچین را پاک کرده و شسته
در کرباس بیچیده در بغل نگاه دارد که هرگاه ضرورت
شود در وقت صید راچاک کرده این گوشتاب را درون
بغل صید ام ساخته و خون آلوده کرده بدهند که سیر
شود و از نوبت گوشتاب نباشد ندهند اما بجانوران
در فصل جاره جنبت که آب داده مشتاق صید سازند
شاهین را چنان معتاد سازند که بعد از یکدو روز جنبه باریک
را اندک ماب داده قیاغو ساخته بدهند هرگاه
بلاچین دو روز در میان همیشه از جنبه قیاغو بدهند
علت نخواهند و زور بسیار خواهد کرد دیگر اگر شاهین و
چرغ و بحری را از زور افتن جانور کلاق زخمی و یا المی رسد
می باید که چند روز ترک انداختن آن جانور کرده آسایش

داده ازان گوشتی که با آن گوشت سابقا پرورانی
گوشت اندک لاغر ساخت چند روز بدلبا خوانند و مرغ
کشته سیر سازند بعد ازانکه دانند که باز جانوران
سابق پیدا شد یکدو روز خوب گرسنه نگاه داشته
برده اندازند خواهد گرفت و اگر بعد از طعم خوردن همان
گوشت زود اندازند بیشتر احتمال آن است که اگر جانور
مردان نشد زود چون یکبار و دو بار زود عادت کرده دیگر
کار مشکل شد بر شکار عاجز خواهد آمد کلیه اینست که هرگاه
جانور از صید آزاد باید البته چند روز نیندازد و اندک
لاغر ساخته بیندازد که از سابق تو بسطه لاغری و اشتها
منوط از خاطر جانور بدر رود **باب بیست و پنجم** در طریق
آموختن بحری و آنچه تعلق باو دارد استادان متقدم بحری
را نیز از اقسام لاچین شمرده اند بحری خواه سیاه

و خواه سفید باشد رنگ پیشانی او نیز همان رنگ
می باید که باشد بتجربه بسیار معلوم شد که بحری که قنقه
بیشتر باشد قلب و بد دل می باشد طرقی خواندن و
باولی دادن او مثل اینالگو باشد غایتش کار بار اینالگو را
از بحری بیشتر و بر اصل باید گرفت اگر کار بار بحری
را مثل چرغ برزور گیرند آن بحری ضایع نشود و صید
اردک و صید اردک را فراموش میکند و در اصلاح او عاجز
خواهد آمد و اگر اصلاح باید آن نوع که بحری زود کشاد
همراه صید بالا برود و پر غوغا میکند بحری دیر ماند
دیر ماند و او زخانه اردتا آن دستور نخواهد اوج گرفت
بلکه باید که زرقی نزل خواهد کرد تماشای اینالگو و بحری
یکرنگ می باشد لیکن بصید خود بحری زودتر و جلدتر انداخته
می رسد بحری عیبی که دارد اینست که در زمان صید خود شده

لطبانچه و نرده بسیار زبون و پیاده ساخت درین
محل هرگاه چشم او بجانور ریزه می افتد کلنگ گرفتار
شدن که انگشته بجانور میرود و اوقات میرشکار را
ضایع می سازد و چون گرو میخورد مثل لاچین می پرد
و میرشکاران ایرانیان و کاشغر اول بار مرغابی
بسیار می اندازند بعد از آن باولی کلنگ داده میگیرانند
اما اولی و الیق آن است اگر خواهند که جانور بی سود
از صید ریزه رد سازند از طرف بالی دو پر او سه
شمار ابریشم باریک بندد و بجانور ریزه اندازد که نتواند
گرفت و برگشته آمدن بدلباس شود هرگاه که از جانوران
ریزه تمام مایوس شوند بعد از آن بجانور کلان باو بدهند
دهند و بعید ازند هلاک بری بمرض قبل فوت که عبارت
از دم باریک است که قضای ششتر می افتد و شش نزند باید

رها میکند و چون بدل رسد جانور هلاک میشود حدوث
این علت از خوردن گوشتهای غلیظ است خاصه
از خوردن مرغ خانگی و شهرک و طور نمالست تا توانند بحری
را گوشت چهارپایان ندهند بهترین غذا به بحری گوشت کبوتر و
راغچه است احیانا به بحری گوشتاب داده اگر اوقات
بر استخوان و گوشتها که طبیعت آن گرم و خشک
باشد ترتیب فرمایند تا از بعضی تشویش و علت محفوظ ماند
تا ممکن ابدان را از بحری دور دارد هرچه دهند بر استخوانی
دهند و در هوای گرم بسیار پرانند که بسوک دیده و قبل وفوت
حادث میشود یعنی تنگ نفس که دمه هم میگویند اگرچه استادان
درین دو مرض چیزها فرموده اند اما نزد اکثر مجربان اصلاح
برین است هرگاه در بحری قبل فوت پیدا شود اول گوشت
را میخورد و تمام می سازد بعد از آن بدل میرسد چند قطره خون

از بینی و دهن جانور میچکد و می میرد بحری و ایتالکو بسیار
هر روز بصید اندازند که ایشان بجانوران دیگر نمی مانند بصید
خود محاربه بسیار میکنند و بسیار می پرند و صید کلان میگیرند
لایق چنانست که آرزوی صید و اشتیاق طعمه بسیار غالب
شود و مشتاق غذا گردد و تا اشتیاق صادق پیدا نکند
نپرانند بهترین اوقات پرانیدن بحری سر آفتاب است
که هوا معتدل باشد روز درمیان یا بعد از دو روز یکی
اندازند و جدا نکنند و پرسازند از لاچین میتوان جدا
کرد اما از بحری و ایتالکو نباید جدا کرد هرگاه ایتالکو
یکبار سیر شود و از صید رو دارد برای اصلاح او ممکن
نیست بحری نیز ازین قبیل است او میگویند که بحری
هرگاه با ایتالکو جمع شود سنگ نام جانوری حاصل میشود
هر فعل و وحشی می باشد و دیر بکار در می آید بعضی گویند

که

که بلاچین نیز جفت میشود و آن لاچین بسیار خوب میگیرد
هم کار بحری را میکند و هم کار لاچین را غالبا در
کوهستان فرنگ میمانند در کوهستان بدخشان هم
شنیده شده است که در تاریخ سنه در دار السلطنت
کابل اموری عجیب و غریب استماع افتاده چنانچه
اکثر اوقات از ساکنان ننگرهار جوی فتح واقف
شده اند پهلوانان دوست بر تقریر نموده که علی الصباح
بدستور زارعان بدیدن زراعت کول یورت
چالاک رفته بودم و در زیر کول دیدم که از قالبوغه د
عقار سفید تا هزار عدد معلوم نشد که فعل کدام جانور است
شب واقع شده تا روز بازی از استماع این امور بسیار
آزرده شده که کاشکی مشاهده این نوع تصور غریب
و عجیب که سالها طالب این بود نشد که میشد و مبتلا

که اینچنین امر عظیم از کدام جانور واقع شده گاهی بخاطر
برسد که کار بوم بوده اما از بوم تنها اینقدر جلادت
و دلیری که هزار جانور را بکشد چنین ساز و غریب
می نماید اگرچه دیگر شنیده بودم که دوازده لک لک
را در سر یک چشمه دیدم که بوم زیر نشسته از یک لک لک
اندکی خورده باقی درست بود العهده علی الراوی و نوعه (?)
نام جانوری را کسی نشنیده که این فعل از وی ظاهر شود اما
هیچکس ندیده مجرد قول است بهر تقدیر در مالکه این جانور بسیار
روی میدهد خضرخان نهرانی (?) نقل کرده که در ولایت
گذرین (?) لاچین اشتیانی آوردند بعد از آنکه بباد و سی
رسید کله ادرا که میگرفتند دو چشم او در آسمان
بود هر جانوری که میدید می طپید آخر زخمه (?) تفرج کلنگ
انداختیم یازده کلنگ بود دوازده را گرفت بعد

ازان

ازان هر جا که در آسمان کلنگ میدید می انداختیم
همین دستور میگرفت اشتمال دارد که این جانور هرکه
باشد از بحری و لاچین که ازو اینچنین فعل ظاهر شود
اما در نظر عقل نهایت بعید است ازینجا باز و باشه
باید طلب کرد **باب سی و ششم** در بیان امراض و دوای
جانوران در علاج عطش جانور این علت بواسطه
خشکی مزاج و بدهضمی غذاست از دوای ماده منتقل
لوزح (?) و جبل هر یک که خواهد سبز ساخته دو کف د
نشیب نعل جانور را تر سازند چنانچه رطوبت به
بدن جانور برسد بعد این دارو را در مایه انداخته در
شب پیش جانور بگذارند انشاء الله تعالی بر طرف خواهد شد
آنچه از دم و دیده شد تمامی بدن جانور را به دارو می شویند
صفا بر نمی ماند دوای عطش بلبک (?) لوبیج (?) سبز

ساخته بدهند باب سی و هفتم در بیان جوشیدن دهن
جانور چون این مرض در دهان واقع میشود قلاع میگویند
و بعضی شکاران ختحا سنگ میگویند و بعضی بثره میگویند اول
بکرباس آب نارسیده آن دانه را بنمک بیرون کنند
که ازروی آن سفیدی زایل شود بعد ازان سماق و کل
انار کوهی و ثعلب یمانی بیرون کرده برروی زبان جانور بمالند
ساعتی سر جانور را بدست گرفته نگاه دارند که دارو عمل
خود را تمام کند اولی آنست که شیر ماده گاو زرد
یا سیاه درون جانور را پاک کند بعد ازان مداوا و علاج
کند طریق شیر ماده گاو در علاج اغلب خیش مذکور شد اگر
۲ رنگ دانهای سفید است گنجشک دهد و فلفل و نمک
بشوید اگر سرخ است از گوشت چهارپایه دور دارد و گاهی
شش که بداغ نیز علاج یافته دوای قلاع سماق
وکل انار

وکل انار کوهی و ثعلب یمانی هر سه را بیرون کرده زبان
جانور بمالند باب سی و هشتم در علاج عقلی بازاین
نیز دو نوع که در کف پای پیدا میشود علاج این از اول
مشکل است بواسطه انکه گوشت کف پای جانور صلب
و محکم است اماس سرطانی میکردد و بواسطه کثافت
جلد دارد چون عضو عصبانیست اگر جایی ببرند احتمال ضرر
عظیم دارد و متشنج شود مالف عمل بلاد و همراه اندک
انگشت بکف پای جانور ببندند که جراحت سازد
نزوط را انکه باستخوان اندک جراحت کرده دارو را
گذارند تا گوشت فاسد با تمام بخورد و اگر قویتر خواهند زنگار
نیز همراه سازند که جراحت بسیار شود گوشت فاسد تمام
خرج شود بعد ازینه زرد چوبه و موم و روغن مرهم ساخته
هر روز به بندند تا انکه زخم بهینه قیا شود بهتر کند که

پای تقیبا غور طرف شود همچنانکه مرض بر مهره مفاصل
رامبتی علاج میکنند گوشت چهارپای ندهند جنجک
که بهترین غذاست بالای سنگ و تی و بالش نشانند
در جای نرم بمانند **باب سی و نهم** در بیان پرده چشم
در علاج آنکه جانور در چشم پرده دو اند حدوث این
علت بواسطه بی ترتیبی غذا و امتلاست اگر صید
کلان تلاش کند بچشم او رسیده رسیدن آزاری باید اگر
عقاب باشد اندک نبات و مشک و کافور و شب یمانی
را از هر یک برابر گرفته شب در طشت تر کرده بگذارند
چون صباح شود درون چشم جانور لیف کند مجرب است
سه روز متعاقب کنند که امید صحت است تا چند روز
از باد و دود و غبار دور داشته از خانه بیرون نبرند
تا صحت تمام شود با این مرض هیچ چیزی را برباد مضرت

از باد محفوظ دارند گوشت چهارپایه ندهند گوشت
چاد و امثال آن لایق است دوای پرده چشم
نبات و مشک و کافور و شب یمانی از هر یک برابر در طشت
کشند درون چشم جانور کنند **باب چهلم** در بیان
مرض کج گاهی است که جانور از واسطه بسیار انداختن
و غذاهای غلیظ که بغیر آب سید هند بمحال جانور منتج گشته
شکل کج محکم شود دلول شیر ماده گاو درون او
پاک سازند طریق دادن شیر ماده گاو در فصل عقاب
مذکور شده بعد از آن در میان هر دو سه روز یک مثقال مسکه
گاو را به نبات ضم ساخته ناهار بدهند و گاهی
غذا را همراه روغن پاچه بدهند و گاهی روغن گاو را داخل
دل کوفته و یا برانکی بر بره شیر گاو تر کرده بدهند
و گاهی به آب تر کرده بدهند و چون با این علاج بسیار

جراحتی کرده بیرون آرند **باب چهل و یکم** در بیان
دیر ماندن گوشت در حوصله باز که نتواند که از دهن بیندازد
این حال بیشتر از آن افتد که گوشت خشک شده را بغیر
آب داده باشند مثل سینه اخوار گوشت یا کلید یا مستحلل
شده باشند نتواند دفع کرد یا بسیار خورده باشد که قوت
هاضمه ندارد و از هضم کردن آن عاجز آمده باشد هر حالی
چون ببینند که دیر مانده شده و باعث فساد غذا
میشود در آنوقت جهد کنند که در رشته دراز یکپای کبوتر
یا دراج را به بندد و بجانور دهد که فرو برد چون زمانی
بگذرد آن رشته که بیرون است بکشند بالطبیعت آن
رشته غذا بیرون آید چون مکرر سازند چیزی نماند
یا آب گرم نیم باره بگلوی جانور بریزند بعد از آن حوصله
جانور را نرم بمالند و بفشرند تا بیرون آید اگر انگشت را

باز

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروده

تاب تر کرده به بینی جانور بچکانند تیزی می برآید اگر از
کشنیز یک ماشه بدهند تمامی غذا را فی الحال برمیگرداند
باب چهل و دوم در بیان علاج در برگردان شدن
جانور باید دانست که گاهی هست که جانور پر خود را
بی محل پر تابد و گاهی هست که در یکسال دو مرتبه پر تابد
حدوث این علت از چند جهت است یکی آنکه چون جانور
را از کوز برداوند و به نگاه میدارند و نمی اندازند دیگر
آنکه در تخم بر جانور موخوراک پیدا میشود اصل پرها سیاه
ساز و پر تابد یا آنکه در زمان کوز پیچهای پرهای نو لولوا بسط
طلبیدن خون بسته باشد از آن جهت می پر تافته باشد
یا در صحرا بغیر آگاهی بر شکار جانوری گرفته خورده باشد
که نجاست آن این فعل از وی ظاهر شده باشد چنانچه
سانپ نام جانوریست که هرگاه از وی بدهند جانور

یکبار پرهای خود را می اندازد یا از جهة خشکی مزاج
جانور باشد که غذای ماده مرطبت نمیرسیده باشد
و اگر از جهة فربهی است لاغر سازند نخواهد انداخت
و اگر از جهة موی خورد که است غذای غلیظ دهند بفلفل روغن
جانور را پاک سازند باقی دارو دادن و پاک ساختن
مذکور خواهد شد بعد از آنکه بفلفل و روغن او را پاک سازند
بعد از آن دو سه روز یکدو مثقال سکه را با نبات
بدهند و احیانا در نهار یک لقمه از گوشت و زیتون تر زرده
بدهند که موی بی عیب بدر می آید و نخواهد بر تابید و اگر از
جهة خوردن حیوانست زیاده بر یکبار نخواهد بود باب
چهل و سیوم در بیان علاج صرع صرع مرض است که منع
میکند اعضا را از حرکت چون سده غیر تام هست روح
در نفوذ از قولهای او غیر تام بسبب سده واقع میشود و

در بطون دماغ و مجاری عصبانیه که اعضا را حرکت
کند چون سده غیر تام است روح را در انمات و
مسالک نفوذ تمام نمیتوان کرد بدشواری نفوذ میکند
پس حادث میشود حرکت و اضطراب و درهم
کشیده میشود اعصاب تمام بدن بحرکت غیر طبیعی و
چون روح اضطراب میکند رطوبتش که در دماغ است
گرم میشود و در جوش می آید نفخ می انگیزد و کف بر دهان
می آید و خرخره در گلو پیدا میشود و بسبب آلات
حرکت سست میشود نفس به تنگی بیرون می آید
و صرع گاهی بواسطه مشارکت معده نیز میشود و آن چنانست
که جانور صیدی گرفته خورده باشد که سمیت داشته
باشد بخار او از معده بدماغ رسد صرع میشود یا در دماغی
که بیشتر شکار جانوران بعید گذاشته باشد مثل دراج و کبک

وتدرو چون همراه صید میان خاشاک فرود آید
ماری یا کژدمی جانور را زخم زند در مضرت نیش
صرع میشود بواسطه آنکه هرگاه زخم بر عصب سر
باشد بخار هم بدماغ میرسد و عصبها از ابتدای آن
خود میکشند اگرچه شکاران درین مرض حیلها کرده تدبیرات
انگیخته اند لیکن هیچ برابر زبانی نیست و چون جانور
بعلت صرع بمیرد مغز سر او شکافته رطوبت تباه شده
باشد و این حال مشاهده گشته صرع بی ماده رطوبت
نمیباشد از استادان هند دیده شد که هرگاه جانور
بعلت صرع گرفتار میشود هر صباح دو لقمه طعمه را
بحوز طشت بکلا آلوده کرده میدهند فی الواقع فایده تمام
میکند و بعضی مجربان دیگر دیده شده که زمین را گوال
کرده چوب گز یا چوب درمنه ترکها را با چوب چارک

یا بوته کلان توته در سبب آن گوال می سوزانند
گوال گرم میسازند بعد از آن خاکستر را بیرون آورده
آب بر روی گوال می پاشند و حرارت او را معتدل ساخته
جانور را برو یک یا دو پاس جرقی ساخته درون گوال میگذارند
و سر گوال را می پوشند چون میکند بیرون آورده هر
صباح برابر ارزن دوال مشک و جند بیدستر داده غذا
غیر از گنجشک و کبوتر نمیدهند تا یک شود و گاهی زق جانور
را داغ میکنند فایده میکند

باب چهل و چهارم

در علاج سست شدن جناحین این مرض مثل فالج است
غایتش در فالج نصف بدن از سر تا قدم بی حس
میشود و درینجا بخلاف آن چون در بدن جانور بواسطه آن
فضلات کمتر است لاجرم مرض نیز بیشتر واقع میشود هرگاه
میبینند که جانور را بسبب این مرض طاری شده در

هوای تابستان در آب فاتر گذارند که آشنا کرده
بکنار آب بیرون رود چون از آب بیرون آید برابر
خشخاش و دوا المسک دهند و درمیان ده روز سه
مرتبه چنین کنند چون روز چهارم شود بعد از آن که از
آب بیرون آید زنجبیل صبیح را بر پشت و بال او
بپاشند که ملاصق بدن شود بعد از آن در سایه برده
خشک ساخته برابر دانهٔ برنج تریاق دهند بعد از آن
چند ساعت گوشت گنجشک جادو بدهند و جانور را
در آب وقتی اندازند که بدن جانور را از اخلاط پاک
ساخته باشند و اگر چنین نکنند مواد فاسده بواسطهٔ
تحرک جانور در حرکت و غلیان آمده باعث ضرر
عظیم خواهد بود اجزای مسهل یکروز بوده و سه نخود حب
ماش بگاو که پخته باشند در خورهٔ او دهند اگر فته ضم ساخته

پاره

بپاره در گلوی جانور بریزند که درون پنج شش دست
اجابت کند و اگر از جهت خراج بزرگیست که در مفصل برآمده
باشد روغن گل و افیون را بمالند تا بگذارند که حجم خارج
بزرگ شود و در نشتر اگر در جهة عضو عصبانی قوی الحس باشد
طاقت جراحت بسیار و درد عظیم ندارد بعد از آن
روغن زنبق و یاسمین و روغن مارایکن و زعفران
و گشنیز تر بگذارند نوع دیگر آهک آب نارسیده و
توجالاسی از هر یک دو مثقال زرنیخ و لوده از
هر یک یکمثقال بکوبند و سه مثقال روغن کنجد
نیم گرم در آن موضع گذارند و روی استادان هند در آن
مرض بکار میبرند شیر گوسفند و آب دهانه نوره تر و اگر
آب دهانه تر نباشد دانهٔ او را گرفته سرد کرده
در بول مرد جوان تندرست معتدل مزاج ترکرده آب

اورا بگیرند بچول خمیر ساخته هر روز یکچه برهد طریق او

چنین است که در میان یکبرک دل بچسپنده بدهند

وتحمل کنند چون عمل دارو تمام شود درون جانور چند دست

اجابت کند بعد ازان بگوشت گنجشک یا کبوتر برسانند

باب چهل وپنجم در بیان نگاهداشتن ناخن جانور

طبیعت ناخن سرد وخشک است همیشه اورا بروغن

بادام چرب باید کرد واز گل ولای وخاک پاک باید

داشت که تر نگردد وپیوسته لشوید که بدرنگ و

بی طراوت نگردد جانور در صحرا از بهت ناخن تیز

از موی میکند اول روغنی که بالای دم غوزه میگرد

صرف ناخن میکند بسیاری روغن بناخن صرف

نمیشود کمترین که مانند صرف پرهای خود میکند دراینجا

دوفایده است یکی انکه روغن اول بار بپر برسانند

از جهت بسیاری روغن لطافت پر نمی ماند دویم انکه

پر باندک روغنی طراوت می یابد بخلاف ناخن بجهت

در مزاج او غالبست و فی الحقیقت آنچه جانوران از بالای دم

غوزه خود میگیرند ومردم اورا عقیده میدارند که روغن

محض است بلکه مرکب از رطوبت رقیق ولطیف است

ببال که تا آن رطوبت بر وریخت بر پاهای خود میکند اگر

بروغن محض بودی در پرهای جانور گرد خاک فرود می نشست

وبا طراوت میشد بلکه او مانند لعاب امریست که بعد ازان

که در پر جانور داخل میشود خشک میگردد و دیگر قبول گرد و خاک

ورطوبت هیچ یک نمیکند مگر باندازه زود لیس شدن

جانور قبول و رد وخبار کند هر گاه غلاف ناخن جانور

برون آید مدام بروغن کدو ومغز بادام اورا تر سازند

تا زور بیابد وکلان شود واگر در میان غلاف نگاه دارند

باشند مار از آسیب محفوظ مانند و گاهی هست که یک
انگشت جانور را از بند بیرون می آید بترسند الا آنکه
که بدر آمدن خلاف از حرکت داده هموار راست سازند
و از استخوان پر جانوران باریکی و سطبری پای جانور بگیرند
و نوک کارد خاک کرده از بالا آورده گذارند و انگشت
جانور را میان او در آرند و به رشته یکدو گره داده گذارند
چند روز باز نکشند **باب چهل و ششم** در بیان آن است
سر جانور که نفس خود را نیک نتواند گرفت و آنرا
بزشکاران در سینه دید میگویند نفس نتواند جست و از
بینی آب برود مثل زکام است غایت ما فی الباب
این است که عوام این حال را چون در آدم ببینند زکام
بگویند اما طبیب این حالت را نزله میگویند بواسطه آنکه
زکام آن است که ماده از راه منخرین بیرون می آید و نزله آنست

که ابواب منخرین بسته باشد و در عضوی دیگر بریزد
در بنی آدم ماده زکام را در سینه اگر بریزد ذات
الصدر میشود و اگر در شش بریزد ذات الریه میشود و اگر
در پهلوی چپ بریزد ذات الجنب میشود و اگر در
حلق بریزد خناق میشود و اگر در گوش بریزد درد گوش میشود
و هر گاه که در جانور از فزونی بینی و آب بارقتن مشاهده
کنند البته گوشت چارپایه ننهند گوشت کنجشک خانگی
لایق تر است و کبوتر بچه که بیرون در آمده باشد مناسب
است بهترین حیله درین مرض این است که عصب گاو
را بگیرند از طرف پشت الکن اندک گوشت و چربی
هم داشته باشد این عصب را هر روز در خلای
معده پای جانور بنهند که جانور بکشد راه بینی گشاده
شود و هر دستور رطوبت از بینی روان شود از بس علت

هیچ وقت غافل نباشند تا ماده زکام را از بینی حل
کند حیله دیگر آن است که آب ارم را در بینی جانور چکانند
و دهن را در بینی جانور متصل ساخته بکند تا بکراز گرد
و غبار پاک شود حیله دیگر آن است که معطسات
دهند اندکی انگوزه را در نهاد چکانند مکرر سازند تا عطسه
آرد و اگر بدین نشود آب چرسقوطای را چکانند و اگر بدین
نشود دهند و شناسیان بهار که جاول میگویند آب او را
بچکانند اگر از زکله در کوهر دماغ جا کرده باشد مخ را علاج باید
کرد و اگر بدین نشود گوشت حنظل را بگیرند از آن است
آب او را بگیرند اندکی در بینی جانور بچکانند و اگر بدین نشود
کلکول میگویند اهل هند میدانند تخم تورای صحرائی میگویند
این را نیز هندوستانیان میدانند و گوشت کدوی تلخ
هر سه را بگیرند خشک کرده مانند آب تر نموده به بینی جانور

بدمد

یکدو قطره اندازند امید خلاصت نجابت داروی
قوی است و اگر بدین هم نشود باید دانست که ماده در
کوهر دماغ جا گرفته بعلم جراحی استخوان فرق سر را تابت
جراحان تراشند آن قدر که مغز نمودار شود بعد از آن مرهم
راست کرده به بندند و جراحت برودی التیام نپذیرد
و فراهم نسازند که زرد آب و چرک برود و علاج
از موم و چربی بزغاله تا ان روغن گل موم روغن سوخته
مرهم سازند که التیام پذیرد و طعمه خوراک گوشت کنجشک
جزی دیگر ندهند و گاهی همراه قیا خواندک دارچینی میداده
باشند که شب همراه پر درونی جانور باشد و صباح بر آید

باب چهل و هفتم در بیان گرفتن جانورانی که از دست
پرشکار گریخته باشند یا بد فعلی کرده باشند و زود فرو نتوانند گرفت
یا چنان باشد که بغیر از دست پرشکار بدست دیگری

نرود بر نقدی که گوشت نماید منش بالت این علامت
غایت فربهی و ملایمت و موانست جانور است بمیر شکار
خود و نشانه نگاه داشتن میر شکار است جانور را هرگاه
میان میر شکار و جانور نسبت الفت و موانست باین
مثابه رسید دیگر جانور را پروای گوشت نمی ماند خاطر او
همیشه طپان و طلبان صید می باشد بنابر این هرگاه
میر شکار دست خود را بر میدارد و از جهت هوس شکار
بی تامل بدست میر شکار می آید بسیار همچون شنیده که
هرگاه جانور و به بعد جفت رفته نشیند نه بگوشت التفات
و نه بمرغ زدن میل میکند اما چون میر شکار بقصد شکار
تاخته از معرکه بیرون آمده دست بر میدارد بی توقف
آمده بر دست میر شکار می نشیند این غایت اشتیاق
جانور است بشکار و کمال موانست او بمیر شکار میباید

دانسته

دانسته که اختلاف در احوال جانور باعتبار اختلاف
زمان پیدا میشود تا زمانیکه جانور بدست میر شکار در
منزل است و بیرون نرفته یک حالتی خاص دارد و
وچون از منزل بصحرا میرود یک حالتی دیگر پیدا میکند و
وچون بصید می اندازند مرتبه دیگر پیدا میکند اول آنکه
بعد از انداختن رفته بگردد دوم بسیار دور رفته گذارد
سیوم آنکه میان راه رفته بگردد چهارم آنکه اصلا شوق
ننمود و آغاز بد فعلی کند نشو رابع نشانه کمال شوق
مزاج جانور است غرض که در یکی ازین مراتب میر شکار را
بر احوال جانور بکنوع وقوفی و اطلاعی حاصل میشود
و آخر آن قدم پس نهاده رفته جانور را بگیرد و زمانی
که جانور صید گرفته رفته جدا گشته در مقام بد فعلی احتمال
بیشتر آن است که ماند که بدبرو ملایمت بدست میر شکار

آید بواسطه آنکه حرارت عظیم در مزاج او میبود رفته رفته
دیگر خاصیت جانور این است که هر گاه زفته صید را
گرفته و تلاش کرده جدا نبود و در آن صورت وحشت
و دهشت جانور بر طرف نشده اشتهاء او در حرکت
آمده الا اندک بفعل ظاهر نبود اما امید است که باندک
توجه باز بدست آید این مرتبه را میگویند که جانور
عاصی نشده مرتبه دویم آن است که حق الصید اندازند
اصلا بجانب صید نگاه نکنند و هر لحظه عقب بیند و
گریزد این شق را میگویند که جانور طاغی شده هر گاه
از جانور این چنین حرارت عظیم مشاهده کنند بدست
آوردن او نهایت مشکل است استادان در این باب
انواع حیلها کنند که بدست می آید خلاصه این است
که هر گاه جانوری زفته بدرخت نشیند زود در خواندن

وزود

وزود گرفتن اهتمامی و مبالغه نمایند وزود پیش روند
و مزاج جانور را شوریده نسازند آن مقدار توقف کنند که
جانور یک لحظه آرام گرفته هوای پرواز و حجاب خطا
کردن از مزاج باز بیرون رود و بعده موافق اسلوب و
قاعده قدم پیش نهاده آهنگ خواندن کرده هر لحظه
گوشت وانمایند و پنهان کنند تا اشتهای او در حرکت
آمده خیره نشود و زود بدست میرشکار آید تا ممکن است
خوراکش جانور را گوشت راست سازند زنهار
بکشته معتاد نسازند و اگر از جهة ضرورت بصید کشته
بخوانند و جانور را ببالای دست آمدن عادت دهند
بسبب ظاهر است یکی آنکه گوشت نه ملایمت و موانست
جانور این است که مراد آن دست میرشکار بوده بی توقف به
میرشکار بیاید دیگر آنکه هر گاه ببالای صید کشته آمدن

معتاد سازد صید کشته یا صید زخمی نماید حاضر باشند
بر تقدیری که موجود و حاضر باشد نماید که صید ضعیف باشد
و او را قوت احتمال دارد بر داشته ببرد و بواسطه همین است
که استادان باز را بالای صیدی ضرورت بر نمی زنند
هر چه میدهند بالای دست میدهند که مشتاق دست
بر شکار بوده باز رسیدن بر شکار مشعوف صید نکرده
و نگاه دارد و در محلی که گوشت را تمام نمی نمایند آنقدر اطعام
میسازند که در بودن و نابودن در اشتباه افتاده بیاید
از عقد الفروه بغیر گوشت نیز نخوانند بهمان گمان بیاید
و توقف نکنند اما هر گاه ببیند که جانور در مقام نفاق است
یک جانور دیگر را بدست گرفته و گوشت داده و طعمه
پیش روند و بگیرند و اگر باین نشود صید زخمی و یا کشته
بستانند و جانور دیگر را گذارند که رفته بگیرد و بر سر این

جانور

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

جانور البته خواهد آمد خاصیت جانوران در صحرا این است
که در صحرا همیشه از یکدیگر صید را گرفته بر شده آمده
باین نوع گرفته اگر باین نوع نباید چاره نیست که آنقدر
توقف کنند که شب شود مثل چراغ گرفته بگیرند اما

باب چهل و هشتم در بیان آنکه چون باز سست و کاهل
شود در خانه تاریک نشانند تا یک هفته سوار نکنند الا
لاقی آسوده نگاه دارند و دست کشی نمایند چون بعد از آن
سوار شود همراه جانوران دیگر بگردند که چون گرفتن جانوران
را ببیند در صید کردن حریص شود و چون ببیند ازند هر گاه
که بگیرند تا چند روز سیر سازند و جدا سازند و همه لقمه از
گوشت گنجشک خانگی داده ناخن و مخلب او را بآهسته
بروغن پاچه نرم [illegible] دارد و در هوای گرم بیندازد و هر
صباح برابر [illegible] مشک بجلوی باز اندازند و گاهی

برابر باشد از صبر سقوطری بهم در آمیخته تا عند الضروره بول
مرد جوان حار مزاج تندرست دو سه لقمه گوشت را تر
کرده بدهند تا در او اشتیاق تمام استشمام نماید بصید باندازند
باب چهل و نهم در بیان مسایل متفرقه در بیان
آنکه فایده اول در زمانیکه جانور در کرز باشد نگذارند
که تاب بسیار در آید که باعث تاخیر شود و فایده دوم
روزی که جانور را بسیار اندازند البته طعمه را کمتر دهند تا در
هضم عاجز نباشد فایده سیوم جانور را به بسیار خوردن
عادت دهند مثل آهو سگان نشوند کم خوار نشوند
فایده چهارم چیزها بجای گوشت عند الضروره میتوان
زرده تخم مرغ و گوشت ماهی تازه و سگ است از این
چیزها بهم التشوند بعنوان خمیری بی نمک نهند را صاف
کرده اندکی زرده بدهند فایده پنجم اگر جانور را زردی آید

زرد

ترسد همیشه طعمه را از دامن گرفته باو بدهند تا ملایم شود
بر روی اقبال تمام آورد فایده ششم گاهی است آن
جانور در دست شکار صید را دیده می طپد اما هوسناک
واقف نیست که صید ریزه را دیده یا صید کلان را دیده
طریق دانستن آنچنان است که ملاحظه فرمایند که سر باز
در زمان طلب حدتی پیدا میکند جانور ریزه را دیده والا
جانور کلان خواهد بود باب پنجاهم در بیان متفرقه
اصل آن است که باز را از همان جنس طعمه دهد که در صحرا
بآن عادت کرده و پرورش یافته گوشت دراج
و کبک و تیهو غایت سازکار است چون بدست آدم
می افتد عوض آن جانوران ماده مرغ جوان بهترین گوشتها
است از برای رفع شدن سنبش جانور روغن زیتون است
چون پای جانور بلند نند سنبش جانور همه بوی روغن

جمع شوند نوع دیگر کلوخ تالشتانی را با آتش سرخ ساخته در ته
سبد گذارند و باز را بالای سبد بکوبنت مشغول دارند
که نجنبد بعد از آن شراب انگوری بروی ریزند چون
بخار آن بجانور رسید دفع شود اگر در کردن جانور اندک بها
را بندند که شپش در آنجا جمع شود صواب است فایده
هفتم دیگر گاهی است که پرهای جانور از بن استخوان می شکنند
که پیوند نتوان کرد و گاهی هست بن پر کور میشود در صورت
بعضی داروها درین پر گذارند که زود افتد بازی که پر
خود را کور کرده باشد اما پر غازه داشته باشد و
تمام مسدود نباشد چون نفط سفید را دو سه روز
متعاقب بچکانند آن پر را انداخته پر دیگر بیرون آرد و اگر
بشکند بن او را کافته پر غازه را بیرون آورده اندک موم
را با روغن زیتون چرب کرده در آنجا گذارند امید آن است

که پر آرد اگر روغن زیتون پیدا نشود زرد گاوی
هم خوب است و پری که از بن استخوان شکسته باشد
که لایق پیوند نباشد خواهند که پر نو برآرند کندن خطاست
اما اگر بادام تلخ با مغز زرد آلوی تلخ را سائیده سرشته دراز
کرده درین پر گذارند پر نو خواهد آورد و چون ناگهان
شهپر جانور کنده شود همان لحظه پیش از آنکه راه پر بسته
شود اندکی نمک را غبار کرده همراه روغن گاو در آن
منفذ گذارند که بسته نشود بعد از چند روز پر نو خواهد برآورد
فایده هشتم کاهلی است که از جهت رام ساختن و مطیع
گردانیدن باز شهد بیدهند و علاجش آن است که شهد را با آتش
نرم بجوشانند که بوی سوختگی نیاید بعد از آن کف او را
برداشته در جای سرد بنهند که بندد تر و حاجت را بر
با وام بیدهند انس تمام بگیرد و بد فعل نشود فایده نهم دراز

خانه پس لاچین همیشه سنگریزه اندازند که لاچین را سنگریزه
میل تمام است میخورد و باز می‌پراند جانوران فراخ خورد را
خوب میدانند همانا که در سنگریزه خوردن فایده این
است که دفع رطوبت کرده بعضی آلایش همراه او بیرون
رود فایده دهم از برای کره‌زدگی باز اندک کافور و
ریوند چینی را مشک سنج برابر بکوبند و لمسکه یکجا کرده
بدهند در چند روز نیک خواهد شد از برای موی خورده
حنظل سیاه دانه و لطرون است موی را از آن رنج
بتراشد بردارد ازین داروها اگر خواهد مفرد مالند و اگر
خواهد مرکب مختار اند فایده یازدهم شناختن دلیری
باز چون در خانهٔ تاریک نشانند و آهسته رفته دست
برو کشند اگر نترسد خوب است والا بد دل است فایده
دوازدهم چون بجانور از گوشت چهار پا بدهند البته از.

از

گوشت رگ و پی و تمامی فربهی او بردارند پاک کرده
بدهند والا باعث خلط فاسد میشود فایده سیزدهم ۱۳
بعد از آن که باز را سیر سازند احتیاط کنند که از عقب
باز ناگهان کس نگذرد که چون در وقت سیری از جری برد
گوشت را خواهد بر گرداند فایده چهاردهم ۱۴ چون جانور
را از سر صید جدا کنند اضطراب نکند بعد از آن
که اندکی از صید بخورد و آرام یابد جدا سازند تا نرنجد
و خنک نشود و گاهی هست که جانور گرسنه طعمه را
زود زود میخورد از آن جهت طعمه به راه آب بگلوی جانور
برود هلاک میشود در سیر کردن اضطراب ننماید فایده
پانزدهم ۱۵ هر جانور از دست میر شکار رو با از جای خود
ترسید و نفوری بیرون آید احتمال بیشتر هست که اگر
کم نشود اما دور رود فایده شانزدهم ۱۶ چون خواهند که جانور بکو

بلند ببرد چند نمایند که در ابتدا فربه نگاه دارند تا عادت
شود فایده هفدهم در قوام و درون جانوران بخالت بیشتر
ازان افتد که بچه جانور کلان تلاش کرده باشند مثل طاوس و کرک
و خرگوش با ازمرّ سردی فراخ باشند نشانش خشکی
بخال است اگر زود علاج نشاید که شود گاهی بکمان ماش
جبر شوطی بدهند در میان اندک گوشت بجیه و گاه ... سفال
را الشیر زمان سابحه مانند برگ دل تر کرده در نهار بدهند
و تحمل کنند که چون چند بخال کند بعد ازان بپرسازند
و گاهی بکمان رشته دار چینی را همراه قیاخوبماز دیگر
بدهند اگر بدین دارو مفرد شود دیگر بدستیدانی و درونج در کهنبل
بهم کوفته در میان یک رگ گوشت تر کرده بدهند بعد آش
فایده هژدهم چون وقت ضرورت گوشت موش بدهند
احیانا گوشت خرگوش را خشک ساخته بگوشت موش ضم

سازند

سازند که در تسکین حرارت مصلح گوشت موش فایده
نوزدهم خرماهای که از برای پر افکندن در وقت کوز بدهند
و شایع است که سابقه نام جوانیست که مردار خواران
هند از سوراخها بیرون می آرند دیگر غدود گوسفند است اگر
غدود گوسفند را خشک ساخته بدهند از بعض علل محفوظ
بماند غدود گاو که در پهلوی دو شهرگ نزدیک بمحل
ذبح واقع شده او را کوفته بدست بسیار بمالند که زرداب
او رفته پوچ شود چند عدد بدهند بغایت قوت دارد
جنگ پرهای خود را جانوری برتابد اگر چند عدد از بچه زنبور
زود که هنوز بی پر باشد کوفته بروغن گاو پخته بعد ازان
روغن را صاف کرده طعمه را بان روغن تر کرده بدهند بحر بسیار
اما باید که از گوسفند جوان بنده است و به کوفته باشند و درشت
خشک شده باشد دیگر بچه فاخته کبست هفت عدد را در

بجوز بدهد دیگر بخار ببست سلوخ ساخته بروغن کنجد ساخته
پرورده کرده بدهند دیگر بیخ سوسن با دف ساخته بگوشت
باشستن بدهند فایده بیست نهم جانوری که پر بسیار ریخته
گوشت او متخلل باشد پر خود را زود خواهد ریخت باید انکه
گوشت او صلب و محکم بود پرها اندک ریزد باشد ایضا همچنین
جانور در اغلب اوقات چون از کوز بیرون می آید
اندک پر بر بالای کتف نگاه میدارد فایده بیست و نهم
جانور را که بسیار گرسنه نگاه میدارند ار افراط نمود چون
بحال خواهد کرد و باعث مرض کج میشود فایده بیست و دوم
چون بار بسیار بانگ کند یک مثقال روغن گاو را با سه عدد
قاقله کبار در ده روز سه مرتبه بدهند فایده بیست و سوم
چون سه عدد از جانور سانغر که در هندوستان
بسیار میباشد در پنجاه مثقال روغن گاو انداخته

جوشانیده در کوزه در چند روز طعمه را با آن روغن
نرکرده بدهند پرهای خود را زود می ریزاند فایده بیست و چهارم
سه عدد اخروت با نیم پیاله آب نبات نرکرده بگذارند
چون صباح گوشت را تر کرده بدهند پرهای خود را راست
میسازد فایده بیست و پنجم چون جانور را از آشیانه
خورد برداشته از جهت طفلی معلوم نشود که کلان کدام و خورد
کدام است کف پای و منقار هر یک کلان باشد همان
کلانتر است فایده بیست و ششم چون باز را مرض لقوه شود
مثل مرض کج علاج باید کرد چوب گز یا چوب درمنه ترکی
یا هیزم پاک را بگیرد و زمین را گودال بسازد و با هیزم گودال را
گرم سازد و بعد از آن آتش را بیرون آورده کلوخ تنوری را
گرفته درون گودال کند و انداخته شراب کهنه جوشانیده انگوری را
بر روی آن پاشند و عنبر و غالیه سوراخ بینی جانور را اسپند دود

ساخته جانور را قبا نخچه بنجیر ساعتی در بحار این شراب
بدارد امید هست فامبن مبیت و نخشم خبرها که در مرض
لقوه بجانوران میدهند عود خام و زنجبیل و قرنفل و مصطکی
و نمک آدمیست که بعین کرده گاهی در روی یک برگ
دل بانشیند در نهار میدهند و بعد از هضم آن طعمه میدهند
والله اعلم **باب پنجاه و نهم** در بیان تحقیقه باشه
بدانکه همچنان که اصناف شاهین و باز بسیار است باشه
نیز اصناف بسیار دارد نرچی که در نماوه باز کرده شده
در باشه همان طرحی وار طرق کشاده کاوش باشه
بعینه باز هست نخابتش باشه باز زودتر میتوان گیرانید باشه
آشیانی انشستن را نبیند اگر چه در لشکر کم میشود لاکن
چنانست که مثل باز نو اول بار نخجیری اندازند که از خوا
گرفت فی الحال بر زمین نشیند از نفعه و سنان و مده

شده

شده که باز و باشه را قبل از نشستن از هوا مطلبند
خلاف اسلوب هست بواسطه آنکه اسلوب جانور
اینست که اگر صید را نتواند گرفت زود بر زمین نشیند چرا
که شاید که بواسطه هوای گرم که نخجیری بدست او نیاید
در نصورت احتمال کم شد و ضرر عقاب بسیار است
چون خواهند که باشه را مرغابی گیر سازند نخستین خوانند
و نخته تر کشاد کنند خام کشاد نسازند هر گاه که
جانور خام کشاد شود در صید خواهد پرید و بعد کلان شدن
صورت میل نخواهد کرد جانور زنده در ابتدا اصلا نماید
بغیر از کبوتر و زاغچه و شهرک و دراج چون باولی را از دو
چند مرتبه چوب بگیرد بعد از آن در الماخور و تر خبری اندازند
و سیر سازند بعد از دو سه جرک بمرغابی کلان اندازند
که بگیرد غایتش اگر بغیر از دو استخوان که از آخرک سینه نشست

ایمن متصل شده بصورت دال و عین استوار اگر
از جای دیگر بگیرد نگاه نمیتواند داشت هندوستانیان
آن موضع را جوک میگویند باشه آشیانی بمرغابی و دراج
و لودنه و کاکلوران راست پر خوب است اما بفاخته
و قوقو و ترغای پر میدهند اگر باشه آشیانیست هرگاه
که پای انداز و صید بر دهد گمان این که صید در چنگ
او در آمد خود را عقب می کشد از صید دور می ماند و صید
بدر میرود و بعد از آن اگر باز عقب صید رود نخواهد رسید
اما بخلاف باشه دامی که طریق گرفتن را نیک میداند
ده مرتبه فاخته را و فیل قوتی روق رو بقو قرا میگیرد
و میگذارد و خود را عقب نمیکشد تا بحدی میرسد که بر سینه
میبازد و بعد از آن برهنه میرباید قورغان و قولاق که در
گریزهاست نصت هفتاد و شش گران شده است

بلغ

باشه از جاقرق تا عقار سفید بزرگ ارزان شده است همچنانکه
زاغ باز را دور دوز برمیبازد گنجشکهایی که در محل ارزن
و جو جمع میشوند و جوق جوق میان زراعت می برند و
می نشینند باشه را نیز از راههای دور اگر با این عصافر
اندازند که هر روز بر زمین افتاده بسیار خاین میکنند
اصل اینست که باشه را از میان جانوران ریزه در تیغ
ندارند و لاچین را از مرغابی باز نطلبند اگر جانور ریزه بسیار
تونفی گیرد که باعث حیرت خلایق شود احیانا
با او نیز بر سازند رو خوانش باشه از جانوران دیگر
روان تر می باید بواسطه آنکه باشه را اکثر اوقات در
نواحی شهر میان باغات می اندازند هر لحظه بدرخت
رفته می نشیند اگر خواهند که در وقت خواندن بر شکار رها
ننهند باید که در وقتی باز و باشه را طلبیده سیر میکنند از رای

بر آوردن یک صوت معین اختیار کنند که هر گاه
با آن صوت بیاید البته بر سازند و بازی ندهند تا عید
الفروزه تا آن صوت خاص بخوانند بی توقف بیاید
در غیر این محل با صوات دیگر طلبند اگر بر سازند
تفاوتی نکند هر گاه با آن صوت خاص کردایم سیر نشود
بیاید و سیر نشود دیگر هیچ طراقی بازی نتوان داد و از در جفت
فرو نمیتوان آورد البته یک گوشه کار برای جانور نگاه دارند
تا عید الفروزه بکار آید و پیش مردم بکار انتظار بسیار نزنند
و محجوب نسازند دیر آمدن باز و باشه عیب بر شکار است
بواسطه آنکه اگر جانور را روزی صد دست اندازد و صد بار طلبد
بیاید و سیر نزند ظاهر است که نخواهد آمد اینجا لیث از
بسیار انداختن میشود مثلا موسم صید است خاطر بسیار
واری می باید که در دست باز و باشه را سیر سازند بواسطه

نمان

نمانشا میخواهند که بسیار اندازند اگر دیر آمدن سیر
سازند از تماشا میمانند اگر سیر نسازند هر چند گوشت
بخشند اما جانور میداند که تا چند بگیرد سیر نخواهد کرد و از
آنچه در خوانش خیره میشود اما هر گاه باز و باشه را گرسنه
اندازند مقید به هوس شکار نشوند و بر شکار برا منظور دارند هر گاه
که در خوانش از راه دور بیاید بر سازند و در آن وقت
و در آمدن هیچ وقت اهمال نخواهد کرد نگاه داشتن این تدبیر
بسیار خوب است دو کس ملاحظه این معنی میکنند یکی آنکه
بر شکار کننده باشند که هوس او ارام یافته باشد دویم آنکه
است که جانور متعدد داشته انتظار یک جانور نبرد آنکه
در امراض باز و معالجات او گفته شد این نیز همان طرح
است اما یک را از باشه دور دارند نهند اگر ضرورت
شود اندک نبات خالص دهند کافیست در تاریخ سنه در

دار السلطنت کابل باشه بدست افتاده رنگ نشیب
دو بال او مثل رنگ صعوه زرد بود تا آن پرنس باشه دیده
نشده اما باشه باید که خورد سر و دم کوتاه و سینه
بر داشته دست کوتاه و پنجه دراز این چنین باشه بهتر
باشد والله اعلم بحقایق الاشیاء **باب پنجاه و دوم**
در بیان تولوم های او نیز بانواع طیبات شد مردم هند
کونکال را نیز تولوم های میگویند اما حقیقت سخن اینست که
تولوم های دیگر است و کونکال دیگر سرخی کونکال سرخ طیبات شدند
ولیکن او مثل بحری تولک کبود خواه جوز باشد خواه کوهی
بخلاف تولوم های دیگر تولوم های بغیر از تودغای تماشا
ندارد اما کونکال هندوستان دیده نشده که لک لک
سیاه و عقار را بسیار بر تماشا میگیرند مثل چرخ آهو گیرد و
نار او همراه می اندازند و بسیار کرد میخورند بخلاف تولوم های

که طاقت روز ندارد و چون گرسنه شود و بر شکار عاقل
میکرد و پای خود را جراحت میکند و غذای خود میسازد
بعد از جراحت شدن زود نیک نشود و همان جراحت
تلف شود علاجش آن است که شش تولوم خانه زیاده تر
سازند که پای خود را نتوانند کند جانوران ریزه از باشه
و از هیچ آنقدر نترسند و وهم ندارند که از تولوم های وهم
دارند بسیار همچون ستن که هرگاه تولوم های انداخته شن
جانوران ریزه از ترس نه پریده اند متعدد گرفته شده
بواسطه اینست که باشه و غیره هر چه باشد بقید خود در
نه دست میشود نه پنجه بخلاف تولوم های که بسیار مجد
و تا نگیرد نمیگذارد و از تندی و تیزی برابر تولوم های
دیا شه نیست اشیان تولوم های نیز مثل بحری ها پیدا است
میگویند که چون بیضه می نهند ما زمانی بیضه بر فانیارد ما

از سر بیضه بیخبر دراز و طعمه برسانند بواسطه این تولوم
نامی نادر می‌افتد بدلهای بسیار خوب و تیز می‌برد
با و خوراک نیز از اقسام تولوم نامی است همچنانکه کوکچال
است در مواضع الکاندکار و اهندل و اهندر ملازمت
حضرت خواجه بادشاه بر حضرت خواجه دوست
صافیه رحمة الله علیه سوار شده بود در روز ابر و باران جاید
بود باد خورکی واقع شده که یک ابابیل آمده بجهت صید
دست غیبی شاید کار زاده باشد آخر تا نگرفت نگذاشت
از اینجا معلوم میشود که در صحرا جانوران بیک حالت و یکوقت
دیگر است که تا آن وقت این فعل صادر نشود و الا صورت نداده
که کوی کنگ تا آن کالمی ابابیل باین نوع بزبان وضع کرد
همچنان که نوع جنس و از زال ناشسه است کوکچال و کوی کنگ
نیز از جنس تولوم نامی است تولوشامی نسل لاصین بدلهای داشت

سازند

سازند بعد از آن اندازند و جهد کنند که اول بار صید
نتواند گرفت و بدلهای آمده سیر نشود بعد از آن بگیرانند
و سیر سازند تا بدلهای گرم نشود و دور نرود چه ماندگی
مسافتی ثقل زیاد از خشم غایب نشود اهتمام در دلهای
آن نیز نمایند باولی احتیاج نیست از آنچه که جانوران
کلان نگیرانند که باولی بدهند بجانوران ریزه احتیاج باولی
نیست **باب پنجاه و سیوم** در بیان رنگهای جانوران
مختلف است بیان سنجی حاجت نیست بواسطه آنکه
سنجی جانور کلان و ریزه همه یکنوع می‌باید الا چرخ را
او را گفته اند که درازی باید و لاصین را اما حقیقت سخن
آن است که هر جانوری که تا بد بواسطه جانوری که در وقت
می‌باشد و لبست می‌برد و زود جنبه مزید معنوی نگاه
کلان تر می‌باشد و خوش ترکیب تر و پهلوان تر است

بوتیمار و چون برگ صید اوست زاغ مثل سبزک میگیرد
بیغوی آشیانی بسیار شلایین و پرهای سست می باشد
و دوای او پهلوان تر است و زود آموخته میشود سبب آنست
که او کاهلتر است از جهة کاهلی خود را در قید داشته قفیلا
از غذا مانع است در گوشت او حرارت و لزوجت
بیشتر است بواسطه اینست اگر پای او شکند خواه ببندد
خواه نه بندد زود درست میشود عاشیش اگر نه بندد
کج درست خواهد شد چون بیغو در اصل اخس جانوران است
درانید او بواسطه خاصیت بسیار بد فعل می باشد خام
کش داو بد تر است دم او را لشته نگاه دارد تا شکند
چه خاصیت بر او اینست که باندک روزی شکند جانوران
که در حد ذات کم رباینده گاه بر او شکند هیچ خبری کار
نخواهد آمد بیغو بصلبت خاش کشایندن بسیار خوبست

بیغوی

بیغوی زنگ در زمان بود پنجاه شصت بوده میگیرد
اما شست میگیرد جانوران کوتاه پر را شست انداختن
بهتر است تا زور دست خود را رساند بیغو بعد از
آموختن تخجیان انس میگیرد که در میان باغ درخت
را منزل او شمارند و بی کنند و در آن درخت گذارند
بعد از چند روز تخجیان میشود که دیگر خود بصبح از قفس
بیرون شده می آید و بالای درخت می نشیند اخیر
بسیار آموخته میشود **باب پنجاه و چهارم** در بیان
جره جانور هندیست بغیر از هند جائی دیگر نشده
مرکب از باشه و بیغو تندی و تیزی او از بیغو بیشتر است
و از باشه کمتر اما در جفا و محنت کشیدن مثل بیغو است
نهایت جانور خوش رنگ و شیرین پر است و جا
خورک گردن او از خطهای سرخ و سیاه ترکیب

یافته واز نسبت شاه و خط سیاه و سفید باشد
آمدن سر او سیاه و چشمهای او سرخ و پلک چشم و کام
کبود واقع میشود و پای او سبز است از باشه کوتاه تر و از
بهنود دراز تر می باشد هر چه باشه میکرد او هم میکرد و
طریق آموختن او مثل باشه است خانجهان بهادر سی
ند ولایت بنگاله آورده بود دراج و مرغی را مثل باز
میگرفت دراج را از این سر مو که بر می آمد میگذاشت
که بغایت ارتفاع خود برسد بعد از آن بیک طرفة العین
مایل می باشد بطریقی بار می انداخت فرود می آمد برفت
در وقت نشستن بر صید نهت از صنعت صید هر چه بر باشد
نقلی داشت او میگرفت بعد از دوازده روز چند مرتبه
بیضه نهاده آخر افلج شد و هلاک گشت و تی میگویند از جنس
بیره است او بغایت مقبول و مطبوع و موزون جانور گشت

از

از بیره بسیار خورد تر گیت چشمهای او بغایت سرخ می باشند
از بیره هنوز شجاع تر است هر چه بادلی دهند باز می جسپد
و میگیرد اند صید کلان بود رغبت بسیار تماشا میکرد شیلا ظهر
مند از برای تماشا در میان سرای خود نگاه داشته بنجشک
خاکی می انداز ند و تفرج او مثل تمام داشتند قول بود مرغ
آنجا نمیشود که چند بار از زمین گرفته می برد و قوله بگیرند
با اگر باشند یا همچنانکه کلنگ شاهین را گرفته می برد و قولی
آنچنان دست آموز بود که در محل که نور غانجواتش می دازند
مثل لاچین ساخته می انداخت فرود آمدن میرفت و
میگرفت باعث شگفت یاران میشد اما بعد از آن مثل آن
بیشتر دیده نمی شد در کوهستان سنبل شنیده میشود
اما از بنگاله و براج می آرند با نظر است **باب پنجاه و**
پنجم در بیان آنکه لگر از اقسام اتیالگوست همچنانکه جرغ

از اقسام بازنه است خواندن و بادلی دادن و معاشی
و افعال او همه مثل چرغ است چون از جنس چرغ است
بدل و در فصل جها شد در هند و کستان بسیار جها شده
شاهوسناکان ایشان زردن تمام شکار ایشان میکنند
و تماشای بسیار صید او از بوتیمار تا زاغ و خرگوش است
بعقار و بوتیمار و زاغ تماشای خوب دارد و مشهور است
که چون در گجرات لاچین کم یافت میشود دیگر را کلنگ میسازند
هیچ عجب نیست درین ولایت بلکه مقید باو میشوند و آنکه
آنکه لاچین و جانور دیگر بسیار است باو مشغول نمیشوند و
الاهر گاه که کس دعوی میرشکاری داشته باشد بلکه
کلنگ گیراندن ادنی مرتبه او خواهد بود و هر جانوری که
صحرا شکار کرده باشد چون بدست میرشکار افتد آن مرتبه
آن جانور است زیاده بران میتواند گیراند چنانچه مرتبه اعلی اش

مرغابی است سرخاب و عقار نیز میتواند گیراند علی هذا القیاس
میرشکاران هند لکو و اتیا لکو را بدلبای بسیار رشتونه میدهند
و رشتونه لفظ هندیست یعنی هر بار که جانور می آید و میخواهد
که بدلبای دست انداز و دلبا را پنهان میکنند گاهی است
که یکپاس روز رشتونه میدهند و دستور نهایت خوش آمده
از چند جهة یکی آنکه در رشتونه دادن نفس جانور راست
میشود دویم آنکه طریق انداز را میداند سیوم آنکه بدلبای
بسیار رام میشود و چهارم آنکه بحسب خاطر تماشا کرده
میشود اما در فصل زمستان بهیچ مصلحت کار نمی آید بعینه
همان است که در فصل اتیالکو گفته شد که لکو اکثر اوقات
همراه جفت خود شکار میکند از جفت خود ضرورت جدا
نمیشود هر گاه که یکی از ایشان صید را خطا کند دیگری آمده
گیرد از غرایب امور این است که جانوران دیگر که صید

او بیند هر گاه در جوار آشیان می‌نهند اصلا ضرر نمی‌رسانند
بلکه جانوران دیگر را هم نمیگذارند آزار رسانند این امرا
بارها و تجربه‌ها مشاهده کرده و رنگ ملک شکیبن خام باشد
بهتر است **باب پنجاه و ششم** در بیان خطا کردن گوشت
باز گوشت را از آنچه خطا کند که سطح معده او از رطوبت زخم
آلوده باشد یا گوشت حیوانی که متعارف نباشد خورده
باشد یا در هوای گرم طپیده باشد یا طعمه بسیار خورده
باشد یا قرحه در تحت معده جانور شده باشد اگر در سطح
معده جانور رطوبتی و بلغمی بوده باشد از قیء او معلوم میشود
اگر جوش قرحه داشته باشد چون غذا را رد کند از زمین او
معلوم میشود اگر از غذا باشد از تلخی و تیره باز معلوم میشود
به تقدیر هر گاه باز گوشت بر گرداند آنروز هیچ ندهند اگر
مشک را در میان آب حل کرده به پیش او کند از آنکه آب سرد

نباید

نباید آب را نیز گرم باید کرد اگر از طعمه خیری فاسد شده باشد
و در معده جانور باقی مانده باشد دفع شود روز دیگر از برای امتحان
نیم گنجشک خانگی بدهند ملاحظه نمایند اگر آن گوشت را بر گرداند نیم
گنجشک دیگر دهند نهار تنش تا بیگاه دو گنجشک بدهند تا بحال
خود برسد و اگر هر روز را هم بر گرداند غذا را مطلقا باز گیرند
و بدوا مشغول شوند ملاحظه باید کرد که آب بسیار میخورد اگر
آب سرد میخورده باشد بلغم و هلیله دیگر و نبات و چهار
جزو نمک هندی را از کیسه ساخته در نهار بدهند که دو روز
جانور چند دست اجابت کند بعد از آن در میان او انجار قیمه
توران من آن جانورهای ریزه که در میان لوخ میگردد و قاره
هم میگویند که مجموع او قابل بسیار است دیگر نور رنگ چیاشد سیاه
او نجابت لطیف غذای سریع الهضم است بعد از دارو
یک عدد از آن جانور بدهند و جانور را بیکار و غافل نگذارند

هر لحظه گوشت نمایند و زخم نمایند که اشتها او در حرکت
آمدن در معده او حرارت پیدا شود گاهی که از خبر رسیده باشد
آن خبر را نمایند چه خاصیت اینست که هرگاه که از خبر
نترسند آن حال گوشت را می‌شکند و نمی‌برد اما شرط
که لطیف باشد که چون معده جانور بواسطه گوشت برگرداندن
نازک شده باشد که طپیدن طبیعت جانور برهم خورده
باعث غثیان میشود اگر هوا سرد است در خانه ام باد و
آتش گذارند و اگر هوا گرم است در خانه خنک نگاه دارند
و هر لحظه او را بحیلها که مذکور شده مشغول دارند تا گوشت
را تمام ببرد یا نه چون صباح شود یک دو جانور سله
همان جنس یا گنجشک بدهند موش خانگی که کوچک باشد
آن نیز خوبست از هر گوشت بکار بیشتر سازند چون در
اصلاح آن عاجز آیند دل گوسفند یک برگ بریده

تنگ

تنگ کرده و نقل شیرز نان سایند آن گوشت را تر ساخته
در نهار بدهند توقف کنند که اگر گوشت را ببرد و اگر نبرد
پر ناید چون شب گرسنه باشند برابر ماش و نقل را در گلوی
جانور بهر حیله که باشد اندازند علی الصباح فراخور مقدور
جانور بدانش خود تیرشکاری سازد و اگر باین نشود خیه روز
برابر ماش حب بیقولای دهند از یکساعت غذای خفیف دهند
اگر بآن نشود برابر ماش از زنی رس را کوفته باندک شکری
نیم ساخته ملعاب کثیرا حب کرده در نهار بدهند
و اگر باین نشود دراج زخم را گرفته اندک سیماب بدهند
چون صباح شود دراج را بکشند و از دل او و گوشتش او و گوشت
ادن او بدهند در قوارض سنگدان جانور پرده می‌باشد آنکه
پرده را از سنگدان کبک گرفته خشک ساخته همراه اندک
خفیف در نهار بدهند گوشت تیهو و گوشت چند نیز گاهی راست

و ستاه و نتواند نشست لیکن اندروی ضعف اثر کند
و آنرا از حال خویش بگرداند و تباه کند و تولد او نیز از چنین
رطوبتی و حرارتی باشد از بهر آنکه صفرا خلطی است گرم و
خشک همان مقدار زود آید که روده را از بلغم غلیظ
بشوید و یا ثقل را زخم کنند از وی حیوانی که
ضد مزاج او باشد نتواند که پیدا گردد و سودا خلطی است
که سرد و خشک و از مزاج حیوان بغایت دور و لون
این کرمان نیز دلالت میکند که ماده آن از بلغم باشد
و اسباب تولد کرم از بسیار خوردن طعمه و یا از بیشی
و عدم هضم است انواع کرمها که جانور را حادث میشود
چهار است یکی باریک و دراز است برابر موی باشد
که میرشکاران قلیل فودت میگویند وجه تسمیه او آنست
که قبل ترکان موی را میگویند و دیگری که او بود همراه

می آید گاهی است که در حوصله جانور از او می رسد طاقت
حمله غذا ندارد و اتفاقا سکینه غلاظت او را بعد از سیر
کردن میتوان معلوم کرد باین طریق جانور را بی سازند بعد
از آن پرهائی که جانب جانور است تا به گرم رسانند
در آن حالت تمامی جسم حوصله نمودار خواهد شد و اگر سقطه باشد
معلوم خواهد شد روغن گاو خالص گرم کرده در پنبه گرفته
لحظه لحظه در آن عضو گذارند بعد از آن بروغن گل و یاسمین
آن عضو قوی سازند و اگر باین تیز باشد زود بدوزند
و سه اندازند یا انگشت چوب تاک را بیرون کرده بتاب نشانند
تا چند روز غذا اندک خفیف دهند و هر چه دهند غذای چون
افزاید هند که جراحت زود ملتئم شود **باب پنجاه و هفتم** در بیان
درون جانور که میرشکاران قبل فودت میگویند سبب
تولد کرم وارث ضعیف است که رطوبت غلیظ را تحلیل نتواند

همراه بچال جانور بیرون می آید نسل زلو گاهی خود را
دراز میسازد و گاهی جمع میشود دیگری ریزه میباشد
نزدیک بچال دیگری دراز میباشد برابر چهار انگشت
او نیز همراه بچال می افتد علاج کرم سابق که قبل نود ست
میگویند از همه انواع مشکل تر است بواسطه آنکه حدوث
او در شش واقع میشود چنانچه بارها دیده شده که چون
شش را بتمام خورده و غذای خود ساخته بعد از آن
چون نقطهٔ دل رسیده جانور هلاک گشته اما تا آن زمان
که نقطهٔ دل نرسیده جانوران صید میکنند و فربه میشوند چون
نقطهٔ دل برسد دل طاقت الم نداشته هلاک میشوند
این مرض را از استادان حاذق و طبیبان فایق
هیچ یک علاج نکرده اند بواسطه آنکه از گذر دارو دور است
مولف این مرض را بضمادات علاج کرده و تجربه او

در اجزای ضمادات در باب متفرقات آورده
شد و اقسام دیگر علاج پذیر است گوشت چهارپایند همه
از گوشت جانورها ریزه داده از امتلا نگاه دارند ربع
چهار یک مثقال فتیل نو که کهنه نشده باشد در کف
دست چپ گرفته تا آن دهن خمیر ساخته غلوله بندند و میان
برگ دل گوسفند انداخته در نهار علی الصباح بگلوی جانور اندازند
و محافظت کنند که از دهن نیندازد و آنقدر نگاه دارند که درون
جانور چند دست اجابت کند بعد از آنکه کرم بقیه و بچال کلگت
اصلی کوتاه شود بعده اندک نهاری داده نگاه دارند که آن
نهاری هضم کند و جانور بحال آید بعد سیر سازند اما از هر روز دگر
دهند چون دو روز گذرد بعد بدستور هر دو بیر کنند باب
پنجاه و ششم در بیان علاج کرمی که مشابه گوشت است این
کرم خلاف قبل نوده است گاهی همراه بچال جانور بر فنا

می افتد رنگ او چون گوشت سرخ شد مثل دلو گاه
دراز و گاهی گرد میشود حدوث این علت بواسطهٔ غذای
غلیظ و بی ترتیب است این مرض بجانور ضرر چندان ندارد
غایتش شرط اشتهای جانور است علاج چهار مثقال قبیل با
دهن خر ساخته حب لبسته گوشت دل را مثل کاغذ تنک
ساخته و بر ... این قبیل را درون او پیچیده علی الصباح در
خلای معده بجانور بدهند و غذا گوشت گنجشک داده از گوشت
چهار پا دور دارند و چون تب یکجای بر جهره اندک دارچینی
را در میان پنبه پیچیده بدهند که یکجای قیا خور بر ماند دارچینی
نیک دارد که ماده رطوبت متعفن شده قبول صورت
حیوانی پیدا کند **باب پنجاه و نهم** در علاج گرفتگی نفس جانوران
بر شکاران مطلق نفس گرفتن جانور از دمه میگویند نفس
تنگ گرفتن جانور را از چند جهه خواهد بود از مرض زکام دماغ

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

جانور لسبه شدن و یا از مرض آنکه گرد و خاک در دماغ جانور
جمع شده باشد یا از مرض آن باشد که در قبضهٔ شنش یا
در اجزای شنش ماده رنجه باشد یا بواسطهٔ ضعف و لاغر
بوده باشد اگر از مرض دماغی باشد معطسات علاج باید
کرد التهای دم زدن تلخی و قصهٔ شنش و حجاب سینه و عضلهای
سینه و رگها و شریانها که اندرین اندامهاست ولیکن گاه
بسیار گشت دماغ و غیره نیز حیاشد پوشیده نماند که دم زدن
بر دو حرکت و دو سکون تمام معلوم میشود همچون حرکت
نبض غایتش تفاوتی که هست اینست که حیوانات را در
دم زدن اختیاری هست که کوتاه و دراز سازند اما
حرکت نبض طبیعی است بقصد نتواند دراز و کوتاه ساختن و
نقصانی که در دم زدن پیدا میشود یا ساده است یا با ماده
ساده چنان باشد که فراخ شنش گرم تر یا سردتر از آن باید

شود بلی آنکه ماده بادی بار شود و آنچه بمشارکت دماغ
است چنین است که در اصل آفرینش منفذ تنگ واقع
شده باشد یا گوشت فزونی رونیده باشد در منفذات
که تقویت دم زدن میکند ماده جمع شده باشد و یا در خلل
و فرج شش ماده ریخته باشد المقصود طول کلام آن است
که مردم نفس گرفتن جانور را از دماغ دانسته اند بعلاج اعضای
دیگر نمی پردازند علامت آنکه درد دماغ باشد این است که
گاه عطسه میکرده باشد و همراه عطسه خیرها بیرون می آمده
باشد و دیگر آنکه چون نفس گیرد حرکت پرهای بینی ظاهر
شود و جانور فربه و تندرست باشد و اگر از شش باشد
خراشیده آواز و بیرون آمدن کف از دهن و لاغری و سقوط
اشتهای جانور است و بسیاری دم زدن بگیرند بول شتر
اعرابی جوان صحیح البدن اندر آفتاب خشک کنند و در وقت

حاجت

حاجت با آب مرزنگوش یا با آب چغندر تقطیر کنند بگیرند
زرنیخ سرخ و بوره زرد و کشته و نرم بسایند و اندر بول شتر
اعرابی تر کنند و به آفتاب نهند و هر روز دو سه بار بکشانند
و بگذارند که خشک شود و اگر دو بار میان بول پرورند قوی تر
شود و چون خشک شود آن را هم ببول شتر تر کنند و مقدار
نیم درم بر روی آتش افکنند و یک سر قمع به بینی جانور کنند و دیگر
دیگر را نزدیک آتش دارند که دود به بینی جانور رود دیگر
داروی دیگر بگیرند خربق سیاه و بواه و شونیز همه را
بسایند و با زهره ماده گاو بیامیزند و به بینی بچکانند داروی
دیگر بگیرند زهره کلنگ و شونیز و تخم حنظل و خربق سفید از
هر یکی را برابر بکوبند و بیزند و صاف کنند برابر عدس
بوقت حاجت بروغن مرزنگوش بسایند و به بینی جانور
بچکانند و کندس سوده دمیدن فایده دارد می باید که روز

در میان سقوط کنند از متواتر حذر نمایند و درد دمید
دارو مبالغه تمام کنند و افراط نمایند که جانور بعلت جرع
گرفتار نشود و بعد از دارو روز دیگر روغن گل یا روغن بادام
پاک کرده به بینی جانور چکانند که اگر بواسطه تغیر و سقوط ادویه
ماده مجرای بینی سوزش پیدا شود تسکین دهد و اگر بسبب
باد غلیظ شده باشد و صفا ماغ نباشد بگیرند حلبه نخود
نرم بکوبند و روغن بادام تلخ کوهی در بینی جانور چکانند
و بهر باید داد و در اسفنج یک پر کنند گوشت سخت را گرفته
بجای بدهند که بنفاز خود بکشد تا از راه بینی رطوبت روان گردد
دکهر و ماغ پاک گردد از گوشت سخت لب پایین گاو گرفته او را
بجای جانور بدهند که بخورد و اگر این در کهر دماغ جا گرفته باشد
بدماغ علاج باید کرد حلبه و صبر سقوطری و انگوزه و قند زقیر
چکانند نیز خوب است و اگر از این قوی تر خواهند آب گوشت خطلا

سر از زکام باشد و این علت از باد و بلغم پیدا شود و علامتش
اینست که اثر آماس در سر او بود و در چشم او و عطسه بسیار دهد
و آب بسیار از چشم و بینی او رود و پر بانس زیر گشته بود و اگر شاخهای
از نوع اول گفته شده باشد علاجش آن بود که زنجبیل کوفته
بمقدار نیم نخود بخوردش دهند و در جنبش بمالند و بعد از آن
گوشت کبوتر کلانش بدهند بعضی گفته اند که بعد از آن گوشت و مغز سر
کلاغ سیاه و کلان بدهند و باد در دانه فلفل کوفته در سوراخ بینیش
دهند که گوشت سگ بچه چشم ناگشوده بعد از آن طعمه داده باشند
در خانه گرم بربندد   فصل دویم در علاج مرضهای چشم و درد
گوشت شکره علاج درد چشم شکره آنکه در چشم وی چیزی افتاده
باشد آن است که گنجشک صحرایی را بکشند و خونش گرم در چشم
شکره چکانند و علامت این مرض اینست که چشم را بجانب بالا نشاند
و از وی آب رود و گاه باشد که آماس نیز داشته باشد و علاج

آب سیاه در چشم نشگره آن بود که هیچ را نبیند خوردنش آرام در
چشم نشگره چکانند و در خانه از سنگ بر بندند و با خیار چنگ
کنجشک را بگیرند با زهره کلک بیامیزند در چشم کشند و علامت
این مرض آن است که چشم نشگره تنگ شود و صاف بود و هیچ
نه بیند و علاج سفیدی نشگره آن است که دانه فرنگ با سنبل کوفته و
آب سرد و با انگبین و شیر دختر دارد و قدری تخم ریحان خالص کوفته
با نبات و مغز کله خوک در چشم نشگره کنند اما علاج درد گوش
نشگره آن بود که پیه خرگوش را بگدازند تا از مقدار نقطه سفید
بیامیزد قطره چند هر روز در گوش وی چکانند و در تابستان
بعوض نقطه سفید روغن گل باید آمیخت و خورش وی باید که گوشت
ماکیان و کبک و کنجشک باشد و علامت این مرض آن است که نشگره
خود را خم دهد و گوشش را خارد و گاه باشد که ریم در آن تشنه باشد
فصل سیوم در علاج مرضهای گلو و دهان نشگره و علاج

ریش

ریش دهان نشگره آن بود که ریش در دهان او افتد پاک کند و روغن
بنفشه با روغن کدو بر وی مالند بعد از آن آب مازو و گلنار
خرد بکوبند و بر آن ریش بریزند و اگر از و تغیر نشود بعوض مغز
زرنیخ سرخ بریزند خورش او باید که گوشت بره یا بزغاله یا
خوک بچه باشند و علاج خره که در دهان نشگره باشد آن بود که
سه روز طباشیر کوفته در دهانش مالند با نمک و قنبیل سفید با روغن
آمیخته بمالند و اگر از و تغیر نشود منقارش گرم کنند و قدری لود بر
سر چوبی بپیچند در آن روغن زنند و این دارو که گفته شد
جای خوره را داغ کنند و نشگره در این مرض پیوسته بتو ضرار سم
زند و سیاهی که در دهان دارد سفید شود علاج خناق که در گلو
نشگره باشد آن بود که قدری خاکستری با نیم درم سنگ بادیان
کوفته در آب سرد کنند و بگذارند تا صاف شود آنگاه گوشت
کوفته و به در آب ریزند و بر روغن گل و بخورند فصل چهارم

وعلامت اینمرض آنست که از گلویش آواز آید در کشیدن زبانش
اماس داشته باشد || در علاج مرضهای حوصله شکره
علاج ورم حوصله شکره آن بود که سبوچه را از شلغم پر کنند
و بر سر آتش نرم نهند تا پخته شود و آب شلغم در آن کوزه جمع آید
و بعد از آن گوشت گوسفند را در آن آب تازه سازند و با نظاره
از آن بوی دهند و علامت اینمرض آنست که طعمه نگذارد و آزده
دراز کشد و قی کند و در قی با طعمه وی ورم باشد و علاج باد
حوصله شکره آن بود که قدری شکر و کنجد با لقمه گوشت
بر نهند || یا چهار درم از بادیان کوفته و سه درم از سنبل بکوبند و
با گوشت بدو دهند و علامت اینمرض آنست که مطعم حوصله
اش زیان دارد و دانه بسیار جنباند || در فصل پنجم علاج قی کردن
شکره و سبب آن باشد از خشم خیز ورم حوصله || یا ماندگی
یا کرمان || یا سرمانی || یا طعمه بد || یا موی در گلو مانده باشد

اما علامت و علاج قی کردن شکره بجهه ورم خبر آنست که در فصل
چهارم گفته باشد اما علامت قی بجهه ماندگی آنست که رنگ قی
متغیر و باقیه باشد و دم بسیار زند و دهن باز کند علاجش آنست
که گرسنه اش کنند و بگذارند تا بجا باید و بعد از آن سه لقمه
گوشت تارک و مصطکی و شکر و نبات و قدری مومیائی هم چند بار
با گوشت را بشیر دختران یا شیر خر بدهندش و آن علامت قی
بجهه کرمانست که رنگ قی چون گوشت پخته شود و بوی زرنش
از قی آید و شکره دهان را باز کند و دم زند و آب بسیار خورد
علاجش آن بود که شکره را در خانه خنک بندند و قدری گلاب
و تباشیر در آب اندازند و پیش وی بنهند و چون گرسنه شود
لقمه گوشت گوسفند مانده با ماکیان بچه سیاه و با خوک بچه هم بدهند
و اما علامت قی بجهه سرما آنست که رنگ قی سرخ بود و هیچ بوی
نداشته باشد و برای قعالش برجاسته بود و خشم را ازهم

زند و پر آب کند و طعمه رغبت کم کند علاجش آن بود که در
خانه گرم نشانندش و گرسنه کنندش و بعد از آن سه لقمه گوشت
کهنه و شراب کهنه و نیم حبه عود کوفته با گوشت گوسفند باب
گرم بدهندش اما علامت فی تخمه طعمه بد آنست که حوالی
کنه رنگ و بوی گوشت دیگر شده باشد و شکل متغیر شود و در طعمه
حریص باشد علاجش آن بود که اورا گرسنه سازند و بعد از آن
سه لقمه گوشت بقدر مسکه و شکر بدهند و طعمه آن کبوتر
بچه باشد و علامت فی بحث موی آنست که شکاره پر بسیار
افشاند و عطسه زند و بچنگال پشت تقو را خارد علاجش
آنست که زیر زبانش را تفحص نمایند آنچه در روی همچو باشد بر
آورند بعد از آن جایش با دوا آسیه شود و هم طعمه بدهندش
و گوشت تازه مارک غیر از آن گوشتی که از وی فی کرده شده
در علاج مرضهای اندرونی شکاره بدانکه علاج باد در شکم

شکاره آن بود گوشت کبوتر بچه بروغن خور و دانه بادیان
کوفته بدهندش و علامتش آنست که قرقر از شکم او شنیده شود
و بچالش پاره پاره شود علاج درد شکم شکاره آن بود که جوان
کبوتر بچه یا کبوتر با گوشت گرم بدهندش با پیل کوفته با شراب
کهنه آمیخته مقدار نیم کفچه سه روز در گلوی وی بریزند و علامتش
آنست که بچال پاره پاره بود و زردی آید و شکاره بر خود بجهد
و بال راست او بخته شود و علاج گرم شکاره آن بود که گوشت
در آب انار ترش ریزه کنند و سه روز بدهند و علامتش
آنست که شکاره بر پای راه حدا دارد و بر پشت پاش اماس بود و
بچالش افکند بر ... و در زیر نشیمن نگاه کنند و مقعد و سوراخ حاجت
خارد و قرقر از شکمش آید علاج قولنج شکاره آن بود که خرفه
سفید و زنجبیل بکوبد و در سر گوسفند پا نیزند و بدهندش و خورش
وی گنجشک فربه و سنگ بچه و موش باشد با روغن جوز و علامتش

آنست که خشم نسکره تنگ شود و دم جنباند و چون بچال
انداز دو فریاد کند ** و علاج بسته شدن شکم نسکره آن بود که
بکجه جر روغن بدهند بعد از ساعتی آب در خشن وی بچانند و طعمه
وی گوشت کبوتر باشند و علامتش آنست که بچال نتواند نشست
ودم زند و سینه اش جدا وازد و آب بسیار خورد و علاج درد
جگر نسکره آن بود که آب هندبا بگیرند و صاف کنند و با قدری
ربوند چینی خالص بیامیزند و گوشت ماکیان یا بزغاله در
وی ریزه نمند و بدهندش هرچند که تواند جگر خرگوش و کبک و از هر
با هم بدهند و علامتش آنست که جگر نسکره سرمرده بود و
بالش راست دارد و آب بسیار خورد و دم زند و تقوار
جانب راست خارد و سر فرود افکنده دارد و زردی چشم ماش
گراید و بچالش بار بار بود و در علاج تب و زبان خشک شدن
نسکره بدانکه علامت اینمرض آنست که پیوسته نسکره دهن

وزبان

وزبان بیرون کند و تنفس ربار کند و اندرون گلوی وی زرد بود
و چون اندرون گلوش سفیدی بود بیماری سخت باشد و گاه
باشد زیر زبانش اندک درم داشته باشد علاجش بود که ربع درم
کافور در آب سرد کنند و بانسکره دهندش و خورشش وی گوشت
بره یا کبوتر بچه یا ماکیان یا چوک بچه باشد بعضی گفته اند که
سفیدی تخم مرغ را بروغن بنفشه و زیره خراسانی در بینیش چکانند
و هم گوشت طعمه وی باشد و در آن سفیدی همراه کنند و نسکره
را در خانه خشک بربندند ** در علاج مرضهای غیرطبیعی نسکره
و آن سه خبریست اول سرمازدن علامتش آنست که نسکره
سست باشد و پیوسته دهان گشاده دارد و طعمه کم خورد و در آب
خوردن حریص باشد و هر روز لاغرتر شود علاجش آنست که بار حک
را بشکنند نوک بجوشانند و آن آب در طشتی بریزند در سر دیگ
غربال نمایند و نسکره را بر آن غربال نشانند تا بجای آن بو

رسد که نوبت چنین نماید و او را در خانهٔ خشک بر بندند و آب
کافور در آب بریزند و در پیش نهند و در بینی وی شیر دختر و روغن
بنفشه و گلاب بچکانند و خورش وی گوشت بره یا ماکیان
یا دراج یا خوک بچه ، دویم آمازده علامتش آنست که
شکره بالها را برجنبه دارد و خود را بسیار افشاند و پرهای
پوست را برخاسته دارد و چنین بر آب شود علاجش
آن بود که شکره را در خانهٔ گرم نشانند و از دور آتش کنند
بنهند و در روغن گاو بگوشت گرم بدهندش یا بهر مرغی که باشد
بکشند و خونش گرم در گلوی شکره ریزند یا کبوتر در چنگ او
بنهند تا خونش و گوشت او بخورد ، سوم دود رسیده علامتش
آنست که از سوراخ بینی شکره آب رود و دوم بسته زند
و عطسه دهد علاجش آن بود که شکره را روغن بنفشه و شیر
دختران در بینی چکانند و گوشت گرم دهند و شراب کهنه و انگبین

جلاجل

بدهندش ، در علاج بواقی امراض مذکور علاج بادلیت ،
شکره آن بود که کبوتر بچه بدهندش و در خانهٔ گرم و تاریک بر بندند
و اگر باد در بال داشته باشد علاجش همین بود و علامتش
آنست که شکره نشست را گوژ دارد و چون بچال اندازد
آواز باد بروی آید ، و علاج ابرام یعنی درد پهلوان بود
که زهرهٔ بوم در زهرهٔ کبک بدهندش ، علاج بغید شدن
کام شکره آنست که روغن بنفشه را بر بینی و بر کام وی
بمالند و علاج پی گسست کردن شکره آنست که گوشت آهو
یا خرگوش بدهندش و در خانهٔ گرم بر بندند و نخوابانندش
و علاج دم زدن شکره آن است که سه روز استخوانش
کهنه و شکری و فاسده و حبر و مسکه بعد از آن نخاله آدمی
که خشک بود و ریم آهن از هر یک نیم درم سنگ بلقمهٔ گوشت
بدهندش علاج عزی وای شکره آنست که هر جا که برابا

دور شده باشند روغن گل را بر آنجا بمالند و شکاره را
گوشتهای ورم بر روغن جوز و شیر بدهندش ⁘ و علاج گشنش
در شکاره آنست که مشک خالص چند دانه او بخورند تا همه بمیرند
یا زرنیخ بکوبند در بن البشن بمالند ⁘ علاج ورم در بر شکاره
آنست که سفیدی تخم ماکیان را برکه تر بجا پزند و بمالند
⁘ و علاج بر کندن شکاره آنست که گوشت را برکه بدهندش
و در بن ماسره که بمالند ⁘ علاج ناقص بر آمدن بر شکاره آنست
بیضه خروس بر وی بمالند ⁘ علاج تنگ شدن و بر دهم بیجال
آنست که بر دو بر تنش روغن زیت بمالند و چند دانه گندم و دو چند آن
زنگار و دود بر سقف مطبخ چیده باشند نرم بکوبند و از
هر یک بگذارند و بکبن خمیر کنند و از وی فتیله سازند و شکاره را
شافه کنند علامت این علت آن بود که پیچانش ماده به
و شیر بود پیوسته تقوز مقعد را فارد ⁘ علاج بواسیر شکاره

اینست که خضخضه اش کنند بروغن کتان و پوست کبوتر
جوان بر همین روغن بر بندش علاج نسر اینست که بیجال
زرد و در کار بود ⁘ علاج اماس پای شکاره اینست که عفوره
تقوزی یکشبانه روز در آب بجوشانند و آن آب را
بر جای آماس زده بمالند و خورش گوشت کوتیفه با بیک بیخ
که ضم ناکشوده باشند ⁘ علاج نقره شش شکاره آنست که کشت تر
یا خشک را نغز بجوشانند در طاس ریزند و بر روی وی ماسلا بمالند
و شکاره را بگداخته تا بخاری بر پای شکاره رسد چون
آن خشک نموده باز گرم کند تا قریب دو سه ساعت ضمن
باید کرد بعد از آن انگبین بر جای آماس زده بمالند و چون
اماس تورش پخته شود و نرم شود سوزن و نشتر زنند تا چون
زرد آب بیرون آید بعد از آن صمغ عربی و جو و زعفران
کوفته با سفیدی تخم مرغ خون ماکیان بجا پزند و بر آن نرم

سازند بر جراحت بمالند ۞ نوع دیگر کبر و کندر و سپند خرد
سایند و برگ کاهو خمیر کنند و یک شبانه روز بگذارند بعد از آن
بهاون نرم کنند و بر جای آماس زیاد کنند و اگر آماس
نرم شود در کف پای ریم باشد نشتر زنند و بجای مرهم
که گفته شد زیاد کنند ۞ علامت نقرس آنست که کف
پای شکره آماس کرده و بر نشیمن نتواند نشست و اکثر نقرس
آماس داده باشد پیوسته از دو طعمه نخورد ۞ فایده بدانکه
شکره بیمار شود بی آنکه بیماری داشته باشند و علاج آن
بود که سنگ تر را بکوبند و آن در بینی شکره نهند تا
خود را بدان بشوید و اگر خواهد بخورد و بعد از آن لقمه گوشت
تازه را با آب انار ترش شیرین بکوبند بدهندش و بعد از
دو ساعت بر نشیمن کنند و کبوتر بچه یا خرگوش والله اعلم
۞ در ذکر کیفیت پر دادن شکره بعضی استادان

گفته اند

گفته اند که پر با وقت معین نیست هر گاه شکره پر انداختن
آغاز نماید وقت پر است و از برای خانه را جای اختیار کنند
که از مردم دور باشد و شکره بمردم مشغول نشود و در آن خانه
دود و نم و باد سموم نباشد و آفتاب اندک در آن خانه
تابد و شکره را در آن خانه بر دهند تا نشیمن نمایند و
در زیر نشیمن ریگ بریزند اما شکره را لاغر سازند و لقمه وی را بروی
حصیر پاکیزه بدهند و باتفاق همه استادان آب در پیش
وی نمانند و سامان نباشند و بعضی استادان مبالغه نموده اند
که پیش از پر انداختن باید که آب را در ظرف خورد پیش
بمانند و چنانچه تن خود را تواند شست چرا که آب چنگ
پر را سخت میگرداند و بعد از پر انداختن باتفاق همه آب را
در ظرف بزرگ باید ریخت چنانچه تن خود را تواند شست و
چون بازار وقت آن نزدیک شود در روز شش شکار کنند

تا از شکار مانده نشود و در شکار او را قوی کنند و در عشی آنکه
او را در آخر خانه اندازند سهال فرمایند پس روغن گاو و شکر
سفید بارد و شکره دارد و منقارش و چنگالش هر چه
زیاد باشد تراشند و بعضی گفته اند که منقار و چنگال را
بعد از آخر راست باید کرد از جهت آنکه شکره از آخر زود
بیرون آید بعضی گفته اند که گوشت سپید به روغن تخم کدو
با روغن گاو شکره دهند و استادان یونان و عراق بر آنند
که اولی آنست که شکره را هر روز طعمه دهند از کبوتر بچه و هر
و گنجشک و مرغک همه و گوشت خرگوش و آهو و بک که
خشم نا کشوده و گوشت گوسفند به روغن چرب و گوشت اسب
و ما زر او را آخر گوشت اسب زیاده از دو نوبت نباید داد
بعد از آخر استادان گفته اند چون خواهد که حالی شکره بیرون
برند و او پیش کش نشود و در خواندن زود آید پس گوسفند را با

باین کند و خوب نشوید و به بدنش و بسیار بر دست بردارند پس
واز خواب او را منع کنند و اگر بسیار فربه باشد و خواهند که زود لاغر
شود فرودل را بکوبند و بعد و لقمه گوشت به بهندش جمله استادان
این خواسته‌اند که مرغی هر از جنس شکره باشد او را تعلیم شکار نمایند
بجهت اظهار مهارت و قدرت درین صفت کلاغ سیاه بزرگ را
که بعربی غراب گویند تعلیم داده آید چنانکه کلنگ و خرگوش و زاغ
خورد را گرفته که او را از آشیان بردارند و تربیت کنند تا که طعمه
شود و گوشت مرغ زنده او را طعمه دهند و چون زمانی بیرون شود
او را بخواندن تعلیم کنند و بعد از آن او را به صحرا برند و دو سه روز
او را بر مرغ زنده برانند تا زمانی که شکاری شود اما ظاهر آنست
که نیت اصلی او را کلی نگذارد مصرع تا بنیت اصلی چکند بد گهر افتاد
صاف ساختن باز و جره و باشه و شکره نبات
نمک لاهوری نبات نمک نبات نمک

نبات (۲ ماشه) نمک (۲ ماشه) دوای پاهای جانور آزموده اگر پای جانور
شکسته باشد می باید که این چیز سازد و بخورد آزموده است

میده چوب (۱ درم) زرد چوب (۱ درم) سنگ که اشخار باشد (۱ درم) لمونی (۱ درم)
همه را آورده هر چهار برابر بر چیز کرده و با لقیدی تخم مرغ ماده
هر چهار چیز همراه کرده لیپ کند که در هم شود الم

زنجبیل را (ماشه) کهربا (ماشه) قرنفل (عدد) مشک (رتی) وقتی که طعمه کردن
شد لی باشد این چیزها را هفت صباح قهوه خوری همه این
جوشش بهم زدن که صبح آن بعده در شکم جانور دهد و طعمه او هم
در همین دهد طعمه صباح آن دهد که باز خطا کند ۵ ۵ ۵

۵ تمت هذا النسخه ۵

۵ باز نامه ۵

ط

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی سید المرسلین
وخاتم النبیین وآله واصحابه اجمعین اما بعد چون اکثر مردم را
ذوق بر نگاهداشتن بازو جانوران میشود و نباشد در آن
طرق طعمه داری وغیره واکثر امراض را بتفصیل ذیل نوشته شد
و تداوی آنرا برای دفع مرض پرندگان جمع کرده شد
که در علاج دفع درد جانوران فرو نمانند و پرندگان را بخاطر خود
برانند تفاصیل مذکور اینست ترکیب سنگ تاب کوکنار

یکعدد

یکعدد قلنفور هفت عدد در بول آدمی انداخته سفال گلین گرم
نماید هفت بر چه در بول مذکور یکان یکان سرد نماید و تمام شب
در شبنم نگاهدارد و فردا یکه بر جهره در اندازد و در میان
سفال مذکور آهسته از آن آب بگیرد و در آن آب مذکور
طعمه را بشوید و بخوراند کرسنگی غالب شود سنگ تاب در
بول آدمی هفت سفال گلین را بهمان ترتیب کرده بخوراند
کرسنگی غالب شود ترتیب سنگ تاب قلنفور تاب
حاییده در آوند کند هفت بر چه سفال گلی خوب گرم کرده
سرد کند و طعمه تر کرده بخوراند هم اندرون وی روشن و
صاف شود هم فربه گردد هر آن جانوری را که کلچه
پیدا شود شیر عورت که پسر داشته باشد همراه طعمه بخوراند
کلچه دفع شود روغن با طعمه همراه کرده بخوراند هم البته
فربه خواهد شد کو گل اول بعد از یک هفته فربه خواهند شد

هران پرنده را که در چشم گل افتد تخم کرنبی و نیز تخم بلیله زرد
و سپیده خام همراه کنند سوده در چشم انجن کنند نیکو شود
هر صباح بول آدمی را در چشم کنند با پارچه لطیفی کلاه نجیبه
نگاه دارند نیکو شود هر جانوری را که زخم رسد مومیایی
سوده بوی باشد و اندک بخورانند به شود هر جانور را
که پای یا بازو بشکند مومیایی با بنده خوب با آب گرم
آمیخته بندد به شود و اگر در باز در چشم سده از سبوچه آب در
محل اندازد نیکو شود هران پرنده را که ناوه شود یعنی دمه
و خفه پارچه چنجه یک قطره در دهن بچکاند به شود هران
جانور را که نهایی شود و طعمه نخورد خشت کهنه بساید در آب
انداخته دهن شوید بعد از آن نمک بپاشند بکرم الله تعالی
نیکو شود شراب اول یک قطره در دهن اندازد که در حلق رود
به شود مومیایی و تخم کرفس و جوز بوا و قلفو و گل خیرو دو نیم

وباور نک

و باورنک و نمک و سه برابر آب سوده حب بندد و باز
را مقدار نخود و ماشه و غیر را مقدار مونک بخورانند نهایی
دفع شود دمه و اسکه را از برای هر پرنده یک توله اسکند
و یک توله گل خیرو و دو دو حب وزن نمک شور و یک
ماشه قلفو و دو عدد الاچی خرد و دو ماشه صندل سفید و
مومیایی دو ماشه و هر بوتی دو دانگ و تخم کرفس دو ماشه
و یک ماشه با آب سوده حب بندد و باز را مقدار نخود و دیگر را
مقدار ماش بدهند به شود کرسکی آرد نو عدد یکدمه در شیر
خشک انداخته طعمه زرده بخورانند به شود نو عدد برنج پلو
و مومیایی کسبه با آب حب بندد و بخورانند به شود مومیایی
و یخ ریزه و پربهوتی و نمک آمیخته بدهد به شود هر پرنده که
بوت اند شراب اول یکقطره دهند نیکو شود شیر گوزر
طعمه بخورانند به شود هر جانوری که در ماهی طعمه اندازد کافور

در آب ریخته بخوراند به شود * هر جانوری که در ماه پوست طعمه انداز زد
مومیائی ان لی در بول ریخته بخوراند یا فقط بول بدهد به شود
* الاچی سوده بخوراند به شود * هر پرنده را که خشم و ورم آماس
کافور و روغن ماده گاو و جوزی سوده با آب بر محل درد و اما
بمالد و اندک بخوراند به شود * هر پرنده که طعمه نخورد مومیائی کودک
بخوراند نیکو شود و باز رغبت بخورد * و برای اسهال هر پرنده
نمک سنگ و مصری بخوراند اسهال بنشاید و اگر خون بیرون زد
یک حبه مصری بخوراند خوب برد * اسهال باز سماکه نیم
برنج در آتش گرم کند و مصری یک ماشه همراه دو گنجشک جنگلی
بخوراند بعد از سه چهار چال طعمه بخوراند بوزن چهار گنجشک جنگلی
بخوراند * اسهال همه جانوران نمک سنگ یک مثقال
و حصه سیوم اگمیله و سماکه بریان نیم مثقال مصری
یک مثقال اینهمه را در بار دهوره انداز جبه تمام باز را در گل حکمت

بگیرد و در آتش دفن کند وقتیکه سرخ شود بیرون آرد بعد از ان
چهار عدد قلمفر و افیون یک سرخ و شیره لیمون کاغذی
و شیر عورت بسیار دار در آوند سفال چینی انداخته حل کند چون
خوب حل شود بوزن یک حبه گولی بندد و باز را مقدار نیم گولی
همراه دو گنجشک بدهد اسهال غالب آید و خوب برد *
اسهال همه پرندگان نبات بوزن نخود و زاک نیم حب
تخم کرفس یک حبه کمیله دو حبه برهونی یک نیم حبه جو در انیم حبه
بدهد اسهال و پرندگی بسیار شود * اسهال شاهین شکاف
و کمیله و مومیائی و زاک و نمک سنگ و برهونی همه را برابر سائیده
در شیره برنج اسکنه حب بندد و همراه قند سیاه مقدار یک حبه
چون بچال خلط در انداز زود آب بدهد و وقتیکه از هم در انداز د
و یک گنجشک جنگلی بدهد چون هضم شود گوشت در آب تر کرده
بدهد خوب خواهد برید هر جانور که خلط نیندازد خردل سائیده

بخوراند مقدار نیم نخود ؛ علاج هر زخم جهت کرسنگی
مصری و نمک سنگ و بلخه خرص با خرگوش و با آهو بخوراند کرسنگی
و برندگی آرد ؛ هر زخم که در پای چسه افتد در پایش پارچه
به بندد قطره روغن تلخ بچکاند نیکو شود اگر در پایش کرهی پیدا
شود سنگ جراحت و افیون و مومیائی در محل علامت از
استره زخم ساخته بمالد نیکو شود ؛ اگر بار دیگر پیدا شود آن شگافته
بیرون آرد و داروی نفخک بمالد نیکو شود ؛ هر زخم را
که امتلا شود و آب و طعمه نخورد بیارد پوست توت و
لیمو زرد و خاکستر نی همراه یک گنجشک جنگلی بدهد هضم شود
اگر در زمستان جانور در تاسیر پا نتواند پرید تخم دهتوره و
افیون سائیده مقدار نخس بدهد خوب خواهد شد هر
هر جانور که از شکم خوک باشد بیارد بلیله از شیر زر توده
بخوراند به شود تخم دهتوره و قرنفل بوده مقدار دانه ارزن

بدهد نیکو شود ؛ بیارد سهاگه مقدار یک ماشه و کچیله مقدار دو
ماشه آمیخته بخوراند نیکو شود چون نک خواهد انداخت از شیره بادیان
جنگلی ماش دهد به شود ؛ اگر جانور زود نه پرد بیارد هلیله جوز و
سیاه از شیره یا روغن زرد آمیخته بدهد زود دیگر شود کهپری
گرم بدهد زود کیسه شود هر زخم که لاغر باشد با طعمه فلفل
یکعدد در آب سائیده بدهد فربه شود هر شکره که خواهد بچه و
پرندگی خوب کند بیارد کاهی برنج و برنج در آب سائیده
ترکرده نگاه دارد وقت پراندن یک قطره بدهد چون یک سال
کنده پراند خوب پرد جانور چشم بند را بعد از چهار روز
بدهد مقدار برنج خوب برآید هر جانور که خون باشد از دورد
او بول مقدار نیم نخود بلک کم اندازد نیکو شود ؛ اگر آورد
پای مرغ زرد ؛ عجب دارم خصم گردد در رو ؛ علامت بکوهم
با آن رنج درد ؛ که گردد سپیدی بنجال زرد ؛ سپید شد

اگر نیز افزون تر است * سراسر همه رنج و درد سر است * بناچار جگر
بده * بدین نوع میکرد و آن رنج بر * سر خورده باز
که از دود بد اخشود بیارد منقه هفت دانه با آب تر کرده
در صافی انداخته دو قطره در دهان او چکاند و اگر بهوش نشود
مشک در دهان او چکاند برگ دی مادی در سر و دماغ
بدان شود دنبل زکام بیارد اسکند سفید و در از فلفل آب
و آب سبز کشیده ناس بدهد تو علاج کرده بیارد موم سیاه
با روغن کوسن همراه کرده یکقطره فرو ریزد و مه که از سردی باشد
بیارد انگوزه را با نخود و ماکوشت همراه کرده بخوراند اگر شکم
بر پای شکم او بمالد و آب انار ترش همراه گوشت بخوراند
دیگر زنجبیل و نوشادر و مرغ بروغن زرد و بر این مرغ بخوراند

تمت تمت

تمام شد بازنامه از مجربات استادان این فن

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

بازنامه دیگر

تا شاه باز بلند پرواز جانوران در میدان کون و مکان جولان
نماید طوطی گویان در تنگنای قصه دهان شکر شکر خواهد
و شاهین اجل بقصد صید عمر ناخن از فرع روح در آشیان بدن
فرو برد و قدسیان برانبود خشم شهباز خود غنقش بر دوخت
مصراع در هوا الیش فرع جان را بر سوخت * و بعد نموده میشود
که در بعضی تواریخ چنین مسطور میشود که از جری اشتغال سلاطین
و ارباب دولت بآن نصیب شکار زنشان آن گشت و
بازنامهایکه استادان متقدم نوشته اند مشتمل است
بطویلات مخل بمانند برین کمترین بندگان خانه دان غیاث الدین علی
بن ایران الحسنی الاصفهانی مشغول شد بجمیع ترتیب آنچه
مهم تر و کثیر الوقوع تر بود در فن بازنامه و این مرتب را

مخلص بازنامه نام کرده و در فهرست ترتیب آن را مشتمل
داشت بر هفت فهرست مقاله اول و خاتمه امید که قبول
طباع ارباب دولت و حشمت کرده اول در باز نمودن اجناس
و انواع شکره و مرغان جانورگیر و بیان آنکه شکار هر یک
از شکره اولا بکی منصوب است مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در باز نمودن اجناس شکره بدانکه استادان
شکره را بر چهار جنس دانسته اند جنس اول باز است و
بوریه نیز این نام دارد و ترکی قرچغای گویند و صید شکار وی
عقعق و قاص و خرگوش است و باشه را نیز نوعی از جنس باز
داشته اند و بوریه آن را باشه گویند و ترکان قوشی گویند
و صید شکار وی کبوتر و کبک و مرغابی جنس دوم شاهین است
و آن را چهار نوع داشته اند اول شاهین بحری است که
ترکان تیلاق لاچین گویند گفته اند که گوشه عمر میباشد بحث

آنکه در پی صیدی که دور است چندان جهدی بنماید که در تن
وی هیچ قوت نمیماند و صید شکار وی از مرغابی تا کلنگ است
دوم شاهین کوهی است و ترکان لاچین گویند مقاله وی کو
شکار وی کبک و کلنگ سیوم چرغ شاهین گویند و استادان
گفته اند که پدر وی شاهین است و مادر وی چرغ و وی مانند
شاهین است کوهی است اما تنه کلان تر است و دراز تر از آن
و کوته دم و سیاه خط میباشد و صید شکار این کبک و خرگوش
و کلاغ است چهارم سیوه است و ترکان ترمتای گویند
و شکار وی مرغان خورد میباشند و گویند چون گرسنه شود چیزی
نیابد پای خود را بخورد و جنس سیوم چرغ است و مشهور از آن
دو نوع است اول چرغ علویست و بعضی آن را اصقره گویند
و شکار او خرگوش و کلنگ میباشد و این جهة او را چرغ علوی
گفته اند که مرغابی را در هوا بگیرد و نگاه میدارد دوم تغاره

ترکان کورنج گویند و شکار وی خرگوش و کبک و مرغابی می باشد
و جنس چهارم المه وده است و بعربی آنرا عقاب گویند
و شکار وی آهو و روباه و گرگ می باشد و همان نوعی از این
جنس است و بزبان پهلوی دلیر در گویند و ثرسالوری و ارسطاطالیس
حکیم در کتاب حیوانی در مقاله پنجم آورده که گاه است که
روباه با هما جمع میشود از یک تخم وی بیک برون می آید و
از یک تخم وی شغال خود و دال بعضی کرکس را نیز نوعی از این
جنس داشته اند و شکار وی خرگوش است و کبک و بط
دوم در ذکر آنکه شکار هر یک از این چهار جنس بشره از که
مانده از استادان چنین منقول است که اول کسی که از شکار
بشره مانده است ملکی بود در ملک یونان و مطرلیس نام
که نام او را روزی در چمن بهوای تماشا بر بازی افتاد
که در پرواز بود چون مرغی بس خوب نظر دید صیاد از او التماس نمود

بگرفتند باز بعد از ان مدتی چون باز را گرفته و انس داده در مجلس
وی حاضر ساختند و پیوسته باز را در کنار تخت نشاندی و
نظاره وی کردی ناگاه روزی خرگوشی بمجلس ملک آوردند
باز از گوشه تخت حمله نمود و خرگوش را بگرفت ملک روز
دیگر بقوم طواف باز را برداشته بجانب صحرا رفت مرغی
تذروی بهوا شد باز قصد وی نمود ملک باز را بگذاشت
و در پی تذرو را گرفت بعد از ان این است سبوئی میباشند
سلاطین و ارباب دولت و اما وضع شکار باشه از استادان
چنین منقولست که چون خبر شکار باز بولایت عجم رسید شاه
نوذر بن سلم که ملک عجم بود صیادان را امر نمود تا طرح دام نهادند
بجهت یافتن چون صیادان مشغول شدند از قضا باشه در
دام در آمد صیاد او را گرفت نزد ملک او را برد و تقریر کرد که
این بچه باز است بجهت آنکه هر کبوتری که در دام بود چنان حمله

کرد که در زمانی کبوتر سقط شده ملک شاپور بانشه را نگاهداشت
و تربیت کرد و شکاری مشهور گشت و اما شکار شاهین
بعضی از استادان چنین گفته اند که از ملک قیابس نوبس مانده
و او ملکی بود در شهرهای روم روزی در طواف دید که شاهین
بر مرغابی حمله کرد صیادان را فرمود تا او را بدام آوردند و تعلیم
نمودند و بعضی چنین گفته اند که از ملک قسطنطین از بنیادهای این
ملک در ملک روم و اما شکار زرخ چنین گفته اند که از معاد
بن نوح مانده و ملک بود از ملکهای عرب روزی سوار بود
در صحرائی صیادی دامی نهاده بود و کبوتری افتاده چون
ملک بآنجا رسید دید که از هوا زرخ در آمد و خود را بر کبوتر زد
ملک بفرمود تا زرخ را بگرفتند و تربیت کردند و اما شکار زاله
چنین گفته اند که از ملک کاوس مانده و او ملک منوب بود والله
اعلم مقاله دوم در اوصاف و احوال باز مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول

فصل اول در ذکر اوصاف باز چنین ذکر کرده اند که تمامی
بازان چهار صنف اند و نشان هر یک گفته میشود اول باز
دیلمی است و نشان وی آنست که سطبر گردن و بسیار پر و محکم
چشم و بلند پرواز و فراخ بینی و سپید باشد دوم باز رومی است
و نشان وی آنست که زرد گوش باشد و سطبر گردن و زرد پای
و سرخ رنگ سیوم باز افریقی است و نشان وی آنست که
سیاه چشم و سپید پای باشد و چون فربه شود چشم سرخ شود چهارم
باز احمر است و نشان که چشم وی زرد باشد و پای سپید
و کلاه سطبر باشد و ابروی او مانند ابروی کبک بود و خوش
خوی و زود تعلیم بود و این اصناف است که استادان گفته اند
اما بیان واقع آنست که باز می باید که کم نره بود بطریقی که
خوار باشند و چنین منقولست که بعضی که چشم سیاه بود بدروی
زیست که او را دست مال گویند و زاغ نیز گویند و تیز

خانی گویند و این نوع باز کم هنر باشد دوم ذکر نشانی چند
که دلالت کنند بر دلاوری و زورمندی و زیرکی باز و آن
بیست نشان است بدانکه چنین آورده اند باز باید که خرد
بر و دراز دم و روشن چشم باشد و منقار و ساق و انگشت
وی سطبر بود و دهان و حوصله یعنی جای طعمه او فراخ باشد و بن
دم و سوراخ بینی و گوش او گرد بود و کف و سینه و چنگال کند و
و زرین مخلب بود و زود کنار رود و بر دل بسیار نشان بماند و
خود را بسیار افشاند و چون چنگال اندازد دور تر باز کند
و این نوع باز را طرناک خوانند که این نوع باز در آشیان یک
می باشند و آشیان او بر درخت باشد و بعضی از استادان
گفته اند که نشان دلاوری باز آنست که چون او را در خانه
تاریک بر بندند بعد از زمانی آهسته دست را نزدیک
وی آرد دست را بگیرد یا منقار زند دلاور بود اگر بزیر دن نشانی

بد نیست و گفته اند که هر بازی چنگال را بلند تر و دور تر اندازد
زورمند است و مانند در همه نشانها موافق باز است
فصل سیوم در ذکر نشانی چند که در باز بچه خوبی منظر مطلوبست
و آن نه نشان است استادان چنین گفته اند که باز باید که
پرهای گرد ابره باشد مانند نقش سینه او بود و آن خطهای
سیاه که بر دم دارد مثل چشم آهو بود هر دو سر که کناره دم
دارد از چپ و راست سیاه باشد و خطهای سینه او فراخ بود
و او در گرد نگاهش زرد باشد و اختلاف الوان باو بسبب
اختلاف ولایاتست   فصل چهارم در ذکر مراتب باز
بدانکه استادان هر بازی که هست مراتب او را پنج قسم داشته اند
اول باز آشیانه ست و این بازی است که هنوز پر نیاورده باشد
او را از آشیان بردارند و تربیت کنند و بعضی از این باز را
بهترین همه داشته اند دوم باز جالور است و این بازی است

که در آشیان کلان شده باشد اما هنوز پرواز نکرده باشند
او را بگیرند و تربیت کنند و بعضی این را بهترین همه دانسته اند
سیوم باز کدار است و این بازیست که از آشیان پرواز کرده باشد
و از مادر تعلیم صید گرفته و شکاری شده و بعضی این را بهترین
همه دانسته اند و اهل روم و عراق برین متفق اند چهارم باز
دواجیست و این بازیست که در شانی بروی که شنه باشند و او
شکار کرده و لاغر شده اول بهار در دام افتد و بعضی چنین اکثر
کرزمن و جوان زاده میباشند پنجم باز کزیست که بزبان اهل
عراق ترنباک گویند و این بازیست که بچه کرده باشد و در
کوه کرنجکرده و چشم های او سرخ شده باشد و اهل عراق
برانند که چنین بهیچ کار نیاید   فصل پنجم در ذکر مزاج باز
و خصال او بدانکه مزاج باز و همه پرنده های دیگر معتدل تر
می باشند و از همه لطیف ترکیب تر و باز که طبع تر و از طالس

حکیم

حکیم و جالینوس حکیم گفته اند که دلیری و زورمندی باز با وجود
ضعیف تنی باز بسیار جوارح است و از نتیجه که مقام وی نزدیک
آب میباشد و زمستان در آب غوطه میخورد و در ولایت گرگوه
پایه باشد جای گیرد و از خصال باز آنست که چون شکار کند
و از وی بخورد باز بر سر آن پرواز برود و مرغ بسیار عالی همت است
و از نتیجه جائی که درخت نباشد جایگاه بلند طلبد تا بر آنجا آرام گیرد
و از مخمص راضی منقول است که هر شخص را در سه حال بکبر و
نخوت پدید آید اول آنکه بر تخت پادشاه یا نزدیک وی می نشیند
دوم آنکه باز خوب بدست گیرد و سیوم آنکه بر اسب خوب
سوار شود   مقاله سیوم در اوصاف شاهین و ذکر نشانی
چند که دلالت کند بر خوبی وی و آن از صفت و نشان است
منقول است از ارسطاطالیس حکیم که استخوان سینه شاهین از دیگر
مرغها محکم و قوی تر است و این حجه است که شکار را اول بسینه

زند و آنگاه بچنگال گیرد باتفاق استادان عرب و عجم و یونانی
بهترین شاهین آنست که بر او خورد و اود باشد و کشیده روی
و منقور دراز و فراخ دهان و سیاه زبان و سوراخ بینی فراخ و چشم
مغاک کشاده ابرو دراز گردن و سینه بزرگ و کشاده
حوصله و بزرگ پشت و کوتاه سیان و باریک دم و اندک
پر و فراخ ساق و سبز پای و بزرگ انگشت و بسیار خوار و زود گذار
باشد و چون نشیند هر دو پای را نزدیک یکدیگر ماند و بر سر
دم نشیند و بعضی گفته اند که سپیدی که برکناره دم دارد باید که
بسیار باشد و روشن " فصل چهارم در اوصاف چرغ و ذکر
نشانی چند که دلالت کند بر خوبی وی و آن نوزده نشان
است از استادان چنین منقول است که چرغ از همه شکاری
ولیعتر است بهتر شکار و قوی تن و سخت پوست و دلیر و جبار
بر چرغ و تیز پر و شکار بزرگ گیرد بیاموزند بهترین چرغ آنست که خورد سر و

مغاک

مغاک چشم و تیز نظر و بلند ابرو و دهان و سوراخ بینی فراخ و سیاه
زبان و منقور بزرگ و دراز گردن و فراخ پشت منصف قامت
و اندک پر و نرم پر و پرهای جوانی سبطر و بن دم بزرگ و ساق
دراز و بزرگ انگشت و بسیار خوار باشد و چون نشیند پایها را
نزدیک یکدیگر نهد و گفته اند که چرغ که او سیاه بود و برکناره دم او
سپیدی نباشد نهایت خوب بود بسنه دامان عقاب بهتر
آنست که سیه تن و بزرگ جسد و بزرگ دهان و نرم پر و دراز
پر و سیه انگشت و دراز ساق و کشاده کف باشد و بر پرش نقطها
بود و بدانکه مطلق اجناس شکره پرهای قوادم ایشان یعنی
پرهای که برکناره پر باشند و آن را شهپر گویند باید که دراز
باشند و هر چند قوادم و شهپر شکره درازتر بود زود پروازتر باشند
و قیاس این از کلک و سمانه و دراج باید گرفت که چون شهپر ایشان
کوتاه است پرواز ایشان کمتر است " پنجم در ذکر شرایط اوصاف

شکره آموختن و نگاه داشتن و تدبیر خورشهای وی مبنی بر
پنج فصل است اول در بیان شرایط آموختن و رعایت نمودن
شکره بدانکه شکره اگر دامی باشد یا آشیانی چون او را از دام
بیرون آرند باید که زود چشمش بدوزند و دوال بر پایش بندند
و بعد از هفت روز یا کمتر چشمش سست کنند و بازدار باید که بسیار
بر چشم شکره نگاه کند و پیوسته چشم و روی خود را از شکره
پوشیده دارد تا ترسنده و رمنده نباشد که آن عیب عظیم است
و از استادان سلف منقول است که چون شکره را چشم بگشایند باید که
او را بگوشت باید خواندن و بعد از آن بمرغ گاه از بلندی و
گاه از زمین تا عادت کند آمدن و اگر وقتی کاهلی نماید آمدن
صبر باید کرد و آنگاه بخواندنش و چون بیاید سیرش کنند تا دیگر
بار زود اجابت کند و اگر نیاید بکبوتر بخوانند و باید که شکره
را موانست دهند و طریق این است که او را بسیار بر دست بردارند

و در شب خواب دادن نهند و نزدیک مطربان و نوازندگان
بدارندش و دیگر باید که شکره را محافظت بکنند از دود و
و بوها و بویهای تیز و گنده چون سرگین و سیر و پیاز و گنده بغل
و گفته اند که شکره را از فیل است و زن حایض و غوغای شهر
باید داشتن و دیگر باید که جانوردار خمول و صبور و پاکیزه باشد
و با شکره لطف و مدارا نماید تا بدخو نگردد و چون شکره از
دست جانوردار بیرون برود باید که دست خود را پیش نهد تا
بنشست و بر پای او در دگیرد و الله اعلم دوم در شرایط طعمه دادن
شکره از استادان منقول است که چون شکره را بگیرند باید او را
دو مه بدارند و بعد از آن بریاضت معتاد گردانند و در وقت دادن
شکره اگر وقت حاجت او بخل نماید طعمه او مقدار چهار و یک تیز
گوشت گوسفند در پی دهند و اگر مرغ بود همان مقدار و
گفته اند که بهترین گوشتها که شکره را تاب دهند گوشت کبوتر بچه

چون وبی دستور شود ونگاه بر قاعده نکند ربع از طعمه او که کم کرده
بودند دیگر باز را زیاده کنند وچون مدتی برین بگذرد وشکره بر شکار
قایم گردد ربع دیگر از طعمه که کم ساخته بودند مزید سازند اما در برداشتن
بشب تقصیر نکنند ششم در سبب بر کاهلی کردن شکره در شکار استادان گفته‌اند
که چون شکره نو آموز باشد بر شکار حریص نبود باید که از همان مرغ
که قصد شکار وی دارند شکره را شبه دهند وچون از آن نشسته
دو باب سیر شود بر آن مرغ برانند وچون بگیرد سیرش کنند چند نوبت
چنین باید کرد که شکره حریص شود بر شکار واگر شکره شکاری باشد
ودرین کاهلی نماید در گرفتن صید باید که در آن روز شب هیچ ندهند
وگفته‌اند که اگر شکره چند شکاری را بی رغبت بگیرد سیرش نکنند واگر یکی
را برغبت بگیرد سیرش کنند چهارم در تدبیر با آمدن شکره بخواندن
استادان گفته‌اند که چون شکره را این علت بود خواه نو آموز باشد
با شکاری علاج بس آنست که دراج را خسته کنند وبکوبند ومقدار

بزرگ است که پرواز نکرده باشد وگوشت ماکیان سیاه وگوشت
گنجشک تا به بر دو پرستک وگوشت گوسفند بروغن خورد وگوشت
سگ بچه که چشم نگشوده باشد باید وگفته‌اند که چون شکره را
طعمه بد باشد او را شب نهند ماده هر طعمه از حوصله او کم کرد اگر نگاه
برگرفتن ودر روزی دو نوبت باید برفت یکی از صبحگاه
تا وقت طعمه ودیگر وقت عصر تا وقت خواب وباید که
طعمه شکره را از استخوان زیره نگاه دارد تا شکره آرام گیرد و
از دم زدن باز ایستد وبگذارند تا خود برای مرغ را کند خود
وچنانچه در صحرا بود دیگر باید که باز را سیر بسیار داده که زبون گشته
اند ودر پی شکار نرود ودیگر باز را باید کم زیاده از دو نوبت
بمرغابی بر نکنند که کاهل نشود البته وچون خواهند که شکره
را بر ریاضت کنند باید که از طعمه روز بعضی کم کنند وبعد از سه روز
ربع دیگر واو را از خواب منع کنند وبسیار بر دست نگاه دارد و

دان

ربع درمی در لقمه گوشت بوی دهند و بعضی گفته اند که نوشادر
در تخیل و دارو جنسی بکوبند و بروغن گاو بیامیزند و حقنه کنند
و اشکره بدخو باشد باید که در بر دوشش شب تقصیر نکنند و
گفته اند که چون شکره در اندامش بر شکار هوا گیرد و بجای اندازد و
بجای علاجش آنست که برای خورد که درین دم وارد همه را بر کنند
تا بن دم وی گشاده شود و چون پرواز کند باد بر دوشش زند درد
کند بسیار هوا نتواند رفت و بعضی گفته اند که برای گوشش شکره
را باید کند و این نا نیز است پنجم دانه بر روی او دانیدن شکره
از شکار یعنی چون در پی شکار رود ناگاه از وی تیر رسد و روی بگرداند
استادان این فن گفته اند که علاجش آنست که کبوتر بچه را حوصله اش
پر سرکا نیز کنند و آن شب بمانند تا سرکه در رگهای وی در آید روز
دیگر آن لقمه او سازند و بعضی گفته اند که سه دانه فلفل کوفته با گوشت
دیگو گوشت آهو بدهند پس و از عقب وی سه لقمه دیگر از آب گرفته

و چنین گفته اند که سبب پیدا ساختن این علت از آن باشد
که شکره مرغان بزرگ گیرد و چند نوبت او را بر مرغابی خورد اندازند
و چون بگردیدن بش کنند هر آینه زبون گیر شود مقاله ششم
در ذکر تندرستی شکره و علت و بیماریها که در وی پیدا شوند مشتمل بر دو فصل
است اول در ذکر نشانهای تندرستی شکره آنست که چون تکرگاه
شود خود را بیفشاند و برای خود را بیاراید و چنگال بینداز و چون
طعمه دهند برغبت خورد و طعمه که در حوصله باشد نرم بود و چنگال
وی سپید بود و در میان سپیدی سیاهی بود و چشمهای وی روشن و
صاف بود و چون شکره ازین نشانها متغیر شود بیمار بود و از
استادان خارزم منقول است که چون چشم شکره متغیر باشد و
برای وی رجا یکه نباشد بیمار بود و بعضی گفته اند که چون سیاهی
درون شکره سپید شود بدانکه بیمار است و در آن بیماری اگر خود را
بیفشاند و پر و دم را بجنباند بیماری درست باشد و اگر طعمه ترجست

نخورد بیماری وی از شکم یا از گلو یا حوصله باشد واگر بیکجانب خود را
به پهلو بسیار اندازد واگر مطلقا خود را نجنباند وبیمار باید علت وی
در همه تن باشد دوم در تعهد او بیماریها دهم آنکه در شکره بسیار واقع
واقع شود وآنچه تعلیم در می آید ودرین مختصر سی و پنج است ۵
درد سر، ودرد چشم، وآب سیاه در چشم، وسپیدی
در چشم، ودرد گوش، وریش دماغ، وخون دهان
وخناق، وورم حوصله، وباد حوصله، وقی کردن
وباد شکم، ودرد شکم، وورم شکم، وقولنج، وبسته شدن
شکم، ودرد جگر، وتب، وگرما زدن، وسرما زدن
ودود در سینه، وباد پشت، واضطراب، وسپیدی
شدن کام، وپی سست کردن، ودم زدن، ولاغری
ودرد پهلو، وآبی، وخنگی، وورم پر، ومو کندن پر
وناقص بر آمدن پر، وتنگ شدن دو پر، وبا عسر

دایکی

واماس پای، ونقرس درد کرد، علاج وعلامات مرضها
که ذکر کرده شد مشتمل بر نه فصل است در علاج انواع درد سر
شکره که آن بر چهار نوع است اول درد سر که از بلغم باشد
وعلامت این آنست که چون ریمجه اندازد بسیار اندازد
ودر ریمجه سست وگنده بود وچون دهن در از کند از بلغم آکنده
واندک آماس بر روی بود واز چشم وبینی آب بارد ونفس بو گرفته
زند علاجش آن بود که شکره را در خانه گرم بندند وزهره خوک
را با آب گرم بخورانند وقدری روغن یاسمین آمیخته بر بینی نهند ودر سوراخ
بینی شکره دمند ویا گوشت گوسپند یا کبک وروغن خوش بار روغن
یاسمین بر بینی نهند ویا سنبل کوفته در سوراخ بینی شکره دمند ۱
ودوم درد سر که از خشکی باشد علامتش آنست که در خوردن طعم
وبجای او هیچ تغیر نکند اما چون بر جای خود ننشیند و دود افکند وچشم
بهم نهد و پرهای سرش برخاسته باشند واماس اندک در چشم او بود

وکنفمار اگاه گاه جنباند و سر در میان دو بال کشد و کودنی
سست دارد و سر گرداند و خارد و اگر استرا بگه دارد سرنش
ازان نیم بود علامتش آن بود که زهرهٔ خروس را بآب سرد بسازند
و بجهد و قدری بروغن بنفشه در سوراخ بینیش چکانند و طعمه وی گوشت
ماکیان با زن یا خوک بند طعمه وی را بروغن کدو دانه چرب کنند:
شیر عورت دختردار بروغن با گلاب در بینیش چکانند:
سیوم درد سر که از باد باشد علامتش آنست که باز گاه گاه
چشم برهم زند و سر بر کتف مالد و اندکی آب از چشم بیرون کند
و با بخار اجنباند و عطسه بسیار زند و پیوسته سر و بینیش خارد علامت
آن بود که گوشت بوم یا موش خورد و بهندش و بعضی گفته اند که
شکره را مانند ... گرداند جنگار و بگذارند تا آسایش کرد و بعد
درین باره چند از گوشت گوسفند با آب پنج را ازبانه گوفته گیرند
و بهر ... بعد ازین بگوشت سک بچه تبرس کنند چهارم درد

الازکلم

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

در ذکر مخترع صنعت کتابت و احوال طایفه خوشنویسان

درجی از بدایع و غرائب جهان مشتمل بر دو بهر انیس
بهر انیس اول در بیان واضع خط و احوال طایفه خوشنویسان
بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان صحایف آفرینش و نقوش
خوانان لوحه دانش و بینش روشن است که صنعت کتابت
و اختراع خط بقول جمعی بآدم ابو البشر علیه السلام منسوب
است و گروهی مخترع و مبدع این امر شریف ادریس
علیه السلام را میدانند و طایفه خط عبری بآدم صفی الله
نسبت میکنند و خط معقلی را بادریس علیه السلام منسوب
میدانند و از عروة بن زهره و عبد الله بن عمرو عاص

رضی الله عنهما رویست که آدم علیه السلام قبل از ولادت
بسیصد سال چون برای هر طایفه از اولاد لغتی تعین
میکرد صفایح بسیار همچو الواح از گل بساخت و مناسب
هر لغتی خطی ابداع نمود و اصول لغات ایشان بر آن ثبت
کرد و از ملاحظه آنکه زود ضایع نشود و دیر بماند آن الواح
را در آتش بپخت و صحیفه که بر و لغت عرب بود در طوفان
نوح علیه السلام غرق شد و اثری از آن نماند و لغت عرب
در میان قوم مطموس و مندرس بود تا بعهد اسمعیل علیه السلام
هر گاه آنجناب در مکه معظمه سکونت گرفت و بتشریف
رسالت و خلعت کرامت مشرف گردید شبی بخواب
دید که در کوه ابو قبیس گنجی مدفون است چون بیدار شد
و طلیعه روز ظاهر گردید و آنحضرت کمر تفحص بر بست و در
اطراف کوه طواف میکرد و در تفتیش گنج رنج می کشید

و غربیت درست نمود تشنیده تا آنرا بدست نیارد پس
آن صحیفه را دریافت بس طویل و عریض بود و نقشهای
غریب بر آن مرقوم در حیرت افتاد و جبین نیاز بر خاک
عجز سوده از درگاه عالم الغیب انکشاف آن مسالت
نمود حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و او را از آن آگاه
داد و بر خط لغت واقف گردانید جمعی که بر قدم عالم قایل اند
و الف را با نوع قدیم میدانند میگویند که این عجوبه خلقت یعنی خط
بی سر و بن است نه او را ابتدا است و نه انتها و در هر زمانی
گروهی طرز خاص و روش تازه در نقوش حروف آن اختیار
کرده اند و در هر عصری طایفه بحسب شعور و بقدر دانش
مخترع یک قسم خطی شده آنرا رواج داده اند مانند خطهای عبری
و سریانی و هندی و یونانی و معقلی و کوفی و عربی و حبشی
و مغلی و فرنگی و کشمیری و خطائی و غیر آن اقسام خط و انواع

بلز.

کتابت که در اطراف جهان و اقطار و اکناف عالم رواج
دارد و تعداد و احصای همه آن امر متعذر و متعسر است و جز
علم قدیم جمیع اقسام آن احاطه نتوان نمود چنانچه بر آگاه دلان
خبرت گزین و جهان و جهان نوردان غرایب بین این معنی
سمت وضوح دارد و از جمیع خطوط مشهور خط عربی لطیف
و شیرین است از کلبی روایت کنند که خط عربی را سه کس
وضع کرده اند یکی مرام ابن مره دوم اسلم بن سدره سیوم
عامر بن جدره و مرام وضع صورت حروف کرد و اسلم
فصل و وصل آنرا تعیین نمود و عامر معجم گردانید و از عبد الله
بن عباس رضی الله عنه منقول است اول کسی که وضع لغت
و خط عربی کرد اسمعیل علیه السلام بود و گروه برآنند که خط عربی
را قومی از طسم وضع کردند و ایشان در زمان شعیب علیه السلام
ملوک مدین بودند و بنوایان آنها را ابجد هوز حطی کلمن سعفص

زنت نام بود اول آسامی شهران خود را تعویذ کردند بعد ازان
جهت حروفی که زیاده ازان یافتند ترکیب دیگر ساختند دوم
نحو مقطع و ابو جعفر طبری رحمه الله از زید بن ارقم و ضحاک
نقل کرده که ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت اسامی شش روز است
که خدا در مطلق آسمان و زمین را در آن ایام آفریده و در سوالف
ایام خط مشهور و رایج میان عرب مقطع بود پس ازان خط
کوفی استخراج کردند و این خط که حالا در ممالک عرب و غیره
متعارف است بعضی از مخترعات ابن مقله میدانند و
جمعی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه نسبت کنند و گویند از فوائد
اوست که با عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بهنگام تعلیم
فرموده یا عبد الله وسع ما بین السطور واجمع ما بین الحروف
وارع المناسبة فی صورها واعط کل حرف حقها و آنچه
اکنون در عربستان و ایران و توران و روم و هندوستان میان

و دانشوران

دانشوران مشهور است در صفحه بیان آسامی آن مثبت
و مذکور هشت خط است درین بیت تفصیل ثلث توقیع محقق
نسخ و ریحان رقاع تعلیق نستعلیق و بعضی از دانایان این فن شش خط
اول را از مخترعات ابن مقله میدانند و میگویند که آن در
دانش کمال بلند درجه وری از خط معقلی و کوفی و غیر آن استنباط
و اختراع نموده هر حرفی را طرزی نیکو و وضع خاص قرار داده و هر
نوشته که موافق آن طرز و مطابق آن روش باشد از اخطا حق
گویند و باعتقاد جمعی خط نسخ را یاقوت مستعصمی اختراع نموده و طایفه
رانند که یاقوت آن خط را بکمال رسانیده بود و باو نسبت کردند
و خط تعلیق را که از رقاع و توقیع مستنبط شده جماعتی از مستخرجات
خواجه تاج سلمان که در هر شش خط مهارت تمام داشت و در
فن کتابت و انشا علم امتیاز می افراخت می شمارند و در نسخه
بخلاف آن اعتقاد دارند و خط نستعلیق که از نسخ و تعلیق ترکیب

یافته اکثری از مخترعات خواجه میر علی تبریزی که در زمان صاحبقران
امیر تیمور گورکان بخوشنویسی شهره آفاق و در صنعت کتابت
یگانه خراسان و عراق بود و میدانند و نستعلیق در اصل نسخ تعلیق
است بکثرت استعمال نستعلیق شده و هیچ یکی از مورخان
متعدی ذکر خطاطان نشده و در بعضی کتب ذکر چندی از این
گروه بطریق اجمال متفرق و پراکنده مرقوم شده و احوال اکثر
که در عهد خود نوبت خوشنویسی نواخته اند و لوای جهانگیری و بلند
آوازگی افراخته در هیچ کتاب مذکور نشده مولف این اوراق
بر آن بجهد بسیار و کوشش زیاده بر احوال جمعی از خطاطان
وقوف یافته درین شکوفه نامه مذکور ساخت و از درازی
سخن و طول کلام اندیشیده بمجرد تحریر اسامی بعضی از خوشنویسان
اکتفا نموده بنگارش احوال ایشان نپرداخت و منه التوفیق و هو
یهدی الی سواء الطریق ابن مقله و هو ابو علی محمد بن الحسن بن مقله از

علام

علام و وزرای عظام بود و در ایام دولت و اوان کامرانی
نسبت بعلما و فضلا سلوک و طریق رعایت مینمود و در سنه
سیصد و ده بنوع دیگر وری خطی که از مشاهده آن ابصار بصیرت جلا
یافتی در سلک اختراع منتظم گردانید و بکاربه سحرکاری نگار خط
نسخ بر خطوط خطاطان جهان و کتاب آفاق کشیده و بقول اکثری از
هشت خط مشهور شش خط دیگر از مخترعات اوست و در سنه
سیصد و بیست بوزارت مقتدر بالله که هژدهم از خلفای عباسیه
است کامیاب شده رایت اقتدار بر افراشت و بعد از قتل
مقتدر قاهر عباسی نیز او را بگزید وزیر و مشیر گردانید و پس از خلع
قاهر راضی عباسی او را بوزارت برگزید بتقریبی از وی رنجیده در
سنه سیصد و بیست و شش دست راستش ببرید چنانچه مجملا از این قضایا در ذکر وزرا
تحریر یافته و در بعضی مولفات علمای تحریر بنظر این فقیر رسیده که خلیفه
بعد از قطع ید ابن مقله بغایت پشیمان گشت و بر العلاج جراحات

او کم همت بگماشت و اطبا را بمداوای ریش دست او مأمور ساخت
و ابن مقله پس از آن قلم را بر ساعد بسته کتابت میکرد و بکتابت
از خلیفه وزارت میخواست و ابن رائق که رائق مهمات خلیفه
بود و با ابن مقله عداوت داشت بر اراده او مطلع گردیده زبان وی
نیز برید در حبس کشید روز یکشنبه سنه سیصد و بیست و هفت در آن
محبس عمرش بپایان رسید و روز پنجشنبه بیست و یکم شوال سنه دویست
و هفتاد و دو متولد شده بود و از غرائب ابن مقله که بعضی از
مورخان مرقوم قلم غرایب رقم کرده‌اند این است که او وزیر سه خلیفه
شد و در مدت عمر سه مصحف مجید نوشت و او را سه بار
اتفاق سفر افتاد و از وفات سه بار مدفون شد ابو الحسن علی
بن هلال المشهور بابن البواب از خطاطان بی نظیر و خوشنویسان
آفاق گیر بود از علوم ادب و فنون دانش فراوان بهره داشت
و در زمان القادر بالله عباسی که بیست و پنجم خلیفه عباسی است تفوق

امتیاز

کتابخانه خصوصی
غلامحسین

امتیاز بر مصاحف روزگار می نگاشت و هر شش خط را که نوشت
و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع باشد بقسمی نوشت که فرم
بران متصور نیست و نباشد و بروایات اکثری در ماه جمادی الاولی
سنه چهارصد و سیزده و بقول بعضی روز پنجشنبه شهر جمادی الاولی
سنه چهارصد و بیست و سه نقش هستی وجود از صحیفه زمان او جریده
جهان بکلک ممات سترده شد و در دار دار السلام بغداد در جوار
مرقد امام احمد حنبل رضی الله عنه مدفون گردید یاقوت خطاط در
سلک ملازمان المستعصم بالله که آخرین خلفای عباسی است انتظام
داشت و در فن خط و کتابت رایت غایت مهارت می افراشت
و بدانش و فضل موصوف بود و باعتقاد برخی از اهل تاریخ خط
نسخ را او ابداع نموده و هر شش گونه خط را که اسامی آن در ما سبق
ذکر یافته خوب نوشت و بمرتبه کمال رسانید که اکثری از دانایان
صنعت کتابت و فن خط برانند که شش خط مذکور را مانند یاقوت

هیچکس از استادان و شاگردان ننوشت و در کتابخانهٔ والای
شهنشاه آفاق که بر قدهٔ بوروشن تخمیر صحایف و اوراق مزین
بخطوط یاقوت بسیار است و در ماه ربیع الاول سنه ستصد و نود
و هفت از زمان سلطنت غازان خان در دار الخلافه بغداد کتاب
عمر نفیسش باتمام رسید و دست قضا طومار حیاتش را در نوردید
و شاگردان یاقوت بسیار اند اما آنکه در صنعت کتابت یگانهٔ
اعصار اند بخوشنویسی در اطراف جهان و اقطار عالم شهرت
دارند شش کس اند اول شیخزاده سهروردی است که شیخ احمد نام
داشت و از خویشان شیخ شهاب الدین سهروردی است که هر
شش خط را خوب نوشت و طومار دیگر خوشنویسان را در
نوشت و در غرهٔ شهر محرم الحرام سنه ستصد و نود و دو نقلی در
سنه ستصد و نود و دو وفات یافت دوم مولانا یوسف شاه
مشهدی سیوم مبارک شاه زرین قلم چهارم ارغون کاملی بج

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

حمد و ستایش مر خالقی را که بازذی عقل در تیه معرفت او در
طیران سر گردانست و شاهین بلند پرواز در فکر و خیال
شناخت جناب کبریائیش حیران و چشمه خورشید که
چشم آفرینش بجمال جهان آرائی او نگرانست شعله ایست از
پرتو جمال جلال او و عقل مرشد که نشئه ناطقه بهدیت آن حی
است نظری از آن فیض کمال جمال اوست هر چند شنقار فکر در
طیران بر آن محیط شود ذات او ورای آنست و آنچه در تحت

بپرواز

پرواز همای متخیله جلال او منزه از آن و درود نامعدود و ثنای
نامحدود بر خلاصه موجودات و نقاوه مخلوقات و نوباوه
چمن کائنات و فهرست کارنامه مکنونات محمد قرشی و احمد
هاشمی و مصطفی مکی و مجتبی مدنی و صلوات طیبات مطهرات
واحداد تحیات مقدسات از حضرت کبریای احدی و جناب
صمدی بر تربت مطهر او و روضه مقدس منور او و بجای برکات
و قوائم سلام عنبر آمیز و صحف رحمت رضوان و تحف
دعای بی‌واوان نثار ارواح مطهر و اجساد معطر و آل و اصحاب
و ازواج و احباب او باد سلام الله علیهم اجمعین الطیبین بر ضمائر
ارباب بینش و دانش محجوب و مخفی نماند که این فقیر را چون
اندک اطلاعی در علم جانورداری حاصل آمد منوبست که بر
سبیل یادداشت خود آنچه تحریر کرده بود در قلم آرد چون بزرگان
قدیم بازنامها از آن رقم نموده اند همان اکتفا نموده بود تا آنکه بعضی

یاران که حسن ظن بر این شکسته حال داشتند مبالغه نمودند
که تو نیز در طریق جانورداری آنچه معلوم کرده بنویس حسب الرضاجوئی
ایشان واجب و لازم بود بنا بر آن سطری چند در قلم آورده
التماس از ناظران این رساله آنکه این حقیر را بمقتضای الامر
معذور دارند و اگر سهوی رفته باشد در اصلاح بکوشند
منقول است که اول جانوری که بدام افتاد باز است چنانچه
بود که در زمان دولت جمشید در ولایت روم بازی قصد
مرغ خانگی نمود مرغ از ترس آن باز خود را درون خانه انداخت
باز در عقب او در خانه در آمد صاحب خانه در را ببست
و باز را گرفته پیش حاکم آن دیار برد آن حاکم او را برسم تحفه
بنزد جمشید برد چون نظرش بآن باز افتاد و صورت او را
خوش آمد یکی از نزدیکان خود سپرد در اندک مدت
آن باز رام شد و ریسمان در پای او بسته بمرغ خانگی می انداخت

روزی

روزی باز دار را گذر بصحرا افتاد دید که باز را بطیور وحشی رغبت
میشود بعرض جمشید رسانیدند حکم فرمود که ریسمانی در پای
او بسته بدراج و کبک می انداختند روزی ریسمان از پای
باز پاره شده و پریده بدرخت نشست دل پادشاه از رفتن
سرد گشته متوجه شهر شد بازدار از آنجا ترسید که یکبارگی نزدیک
باز رود احتمال که بدست آید چون نزدیک رفت و طعمه را بوی
نمود باز بر مرید بدست آمده و نشست بعد از آن روز شکار
ریسمان از پای باز برگرفته پرانند جمشید را بغایت میل بشکار
شکار شد و باطراف جوانب ولایت خود مردم فرستاد
و از قسم جانور شکاری آنچه بود جمع مینمود رسم جانورداری
در ایام ایالت شاه جمشید فرخ شایع شد اما رواج جانورداری
در زمان دولت سلطان مرحوم مغفور جنت آشیانی سلطان اسمعیل
سامانی شد که باغی را در تمام چار دیوار او تور بگیرند و حوضی میان آن

بچگان او را در آن باغ راست رجه نموده که از دانه و جفت جفت
از قسم جانور در آن باغ رها کردند و نگاهبانان تعیین نمودند بعد از
مدتی باز و باشه تخم نهاده جوانه بر آوردند و در همان باغ پرورش دادند
و معلوم نمودند که جوجه که خورد است نر است و آنچه کلان است
ماده است و در یکجا نزدیک باغ کوه بلندی بود و جانور سیاه چشم
در کمر کوه آشیان میکردند و در ایام دولت و جانورداری چنانکه
شایع گشت که نهایت نداد بمضمون آیه کریمه و اذا حللتم فاصطادوا
و مشایخ کبار حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و سید الشهدا
امیر حمزه عبد المطلب رضی الله عنه و حضرت قطب الواصلین
و غوث السالکین سلطان خواجه احمد یسوی حضرت سید الاولیا
سالک مسالک طریقت باطن شاهد الحقیقه خواجه محمد پارسا
رحمهم الله با وجود شغل باطنی نصیحه و شکار رغبت نموده اند
اما غرض باید کرد که لهو نباشد و نیت این باشد که وجه حلال

بدست افتد تا قوت در عبادت زیاده شود بعضی که در این
علم بهره ندارند لهو و بازی میدانستند اما اکابر دین چنانچه در بالا
در بالا ذکر کرده شد شاغل شکار بوده اند و حضرت قدوة العلما
و افضل الفضلا وارث الانبیاء بالتحقیق شیخ منصور ماتریدی
که یکی از متقدمان جماعت در آداب جانورداری رساله نوشته
اند و در کمال وقت که مشهور و معروف است پادشاهان قدیم از زمان
خود اسپی تمام در کسب علم جانورداری میکرده اند و سپاهی
خود لازم است که دایم در شکار مشغول باشند تا در سواری هم
چابک گردد و دخل تمام دارد و هر مخلوقی را در جنس خود پادشاهی
پادشاه حیوانات انگور است و پادشاه جانوران روی زمین
اسب است و پادشاه جواهر گذارنده آن است و پادشاه
جواهر سنگی یاقوت است و پادشاه جانوران پرنده باز را خدمت
است طیور دیگر را هست هر چند که عقاب از وی زور آور تر است

وبزرگ شود و شجاع تر اما حالت باز ندارد و باز مونس پادشاهان بست
و دیدار او بفال مبارک است و اگر از خلوت برآید و نظر بروی
باز اندازند و باز را علامت بسیار است در افکندن شکار و
بر سر دست نشستن تجربها نموده اند چنانکه اگر باز در سر دست صاحب
روی بجانب او کند دلیل آن باشد که ولایتی در تصرف او در آید
و چون بگرا بنشیند و دم بجانب صاحب خود کند و زمان
زمان پرواز کند و خامیازه بکشد و پر افکند دلیل پادشاهی ملک
باشد چون از دست بازدار برگردن اسپ نشیند و بسوی صید
متوجه نبود کارهای ملوک رواج گیرد و در حال پر مبن در هوا بر
زند و بعد از آن در عقب صید روان گردد دلیل است بر گنج
یافتن و یا میراث بدست وی افتد و چون صید را گرد و زیاد کند
دلیل تباهی سپاه باشد چون بچشم راست بسوی آسمان
نگرد کارها حسب المدعا گردد اگر بر زمین بسیار نگاه کند علامت

منفعت است که بر صاحب او رسد چون بروی صاحب
نظر کند علامت ظهور دشمن باشد و چون بال بگشاید چنانکه در
حال پریدن گشاید دلیل است بر اتفاق سفر اگر دهن باز کند و
خمیازه کشد و پنجه راست را گره کند و دراز سازد دلیل است
که دلیل است که جانور نو بدست او افتد و مقدمه این بازنامه
سیزده باب نهاده اند **باب اول** در انواع جانوران که
چند انواع اند و هر جانوری در کدام ولایت آشیان دارد و
سیر او تا کجاست **باب دویم** در شناختن جانور نیک از بد

باب در گیرا کردن باز و باشه **سیوم**

باب چهارم در گرا کردن لاچین

باب پنجم در گرا کردن شنقار و بحری و چرغ در تما

باب ششم در گرا کردن چرغ با آهو

باب هفتم در پرواز دادن لاچین باب هشتم
در طریق اسهال دادن جانوران باب نهم در شناختن
طعمها که بجانوران دهند باب دهم در علاج بیماری
جانوران باب یازدهم در ترتیب بستن کرز و طریق برداشتن
و خاتمه کتاب باب اول در انواع جانوران که چند نوع
اند و هر جانوری در کدام ولایت آشیان دارد و سیر او
تا کجاست بدانکه همه جانوران پرنده وابسته بگردش
آفتاب است چون شمس ببرج میزان آید طیور نیز میل بجانب
جنوب کنند و چون خورشید ببرج حمل آید همه جانوران متوجه
بسوی حمل شوند و نیز هر جانوری تا حد او تا سیر از حد خود نگذارد
و باز در اقلیم ششم و هفتم آشیان میکند و سیر او تا اقلیم چهارم
است و شنقار نیز همین حال دارد و شاهین در هر ولایتی
بجنوع نبود انواع نیز پنج است ترکی لاچین ترکت که در ماوراءالنهر

و کاشغر و خراسان و عراق آشیان میسازند و اتفاقی
لاچین در ولایت توران و اش بوده و ارادی در هند میباشند
و در بیشهای ریگ آشیان می نهاده باشند از اقلیم هفتم
تا اقلیم چهارم آشیان میسازند و در ربع مسکون همه جای
میباشند و بحیره جانوریست که بجثه اش و چشم و سر و دم
و آوازش همه بشاهین ماند و درونده شاهین شبیه شنقار است
و در بلاد هند و کشمیر میباشند و جای دیگر آن نمیدانم
و بحری معلوم نیست که در کجا آشیان می نهد و در همه جا هست
و چرغ در سرد ولایت آشیان می نهد و در همه جا هم میرسد و شنقار
بانواع میباشند شبیه شنقار و بحری و لاچین و چرغ میباشد
و در ولایت سردسیر میباشند و ترمتا دیگر در هند است
که او را کوکی چل میگویند و لیکن در ولایت کم سیر میکند
همه جا هست و شکره در همه جا میباشند اما باز چهار نوع است

یکنوع او بیضه باشد که آنرا بزبان ترکی تیغو میگویند ونوع
دیگر هست که آنرا قیر می نامند ورنگش بر روی مایل
وپرهای ریزه دارد ورانش مبقعی وپرهای تنش [illegible] وباتیغو
هم آشیان می باشد که اورا دینار جیا مند وجنس رابع باز
آنست که مشهور ومعروفست وباز جباز جفت شود بجانور دیگری
غیر جنس بر جفت شود اگر باز بجاز جفت شود قره و تیغون
حاصل شود واگر جی وشاهین جفت شود باز سیاه چشم
حاصل شود وبازی که گل بادام رنگ باشد وچشمانش
پر گوشت وکوتاه باشند وپرهای وسیب [illegible] ورانش غلیظ
او بزردی مایل باشد وبچه موش گیر زرد باشد وبدترین
بازها اینچنین بازی باشد وجانوری لیالی دوبار بدام
افتد یکی تیره ماه ودوم در بهار تیره ماهی را باشر خوش میکند
وبهاری راخوش میکنند ازان جهت که بیضه دارشده و گوی

آشیان دارد که بیضه نهد واورا میگیرند ودر محلی که بدام
می افتد می طپد وحرکت میکند وبیضه در درون او می شکند
ودر اندک وقتی میمیرد اما بهاری که در هندوستان میگیرند
نیک می باشند بجهة آنکه وطنش دور است چون روی بسوی
وطن خود کند در راه بیضه دار میشود وچون در هند بدام افتند
بیضه ندارد ودرون او خالیست

باب دوم در شناختن جانوران شکاری

بدانکه بهترین رنگهای باز آنست که سرخ باشد
بعد ازان زعفران رنگ که در عرف اره میگویند
وبدترین رنگها گل بادام است که در زیر بغل او العهای زرد
باشند وچشمانش پر گوشت وکوتاه باشند ونول او بسیار کج
نباشد وباز سیاه بسیار شجاع وبقوت باشند اما بدخلقی باشند
وباز سفید در هوای گرم کاهل باشند وشناخت باز این است
که نول او دراز باشد وپایش چشم وشکاف بینی وسیع و

زبانش بگرنک و شکاف منی کشاده و حلقهاء چشمش کلان
و بعضی حلقه چشم او که تنگ باشد خوش میکنند و میگویند دلیل
شجاعت و رنگ چشم باز در رنگ طلا باشد و اگر سفید
باشد نشان بدخوی است و استخوان چشم بلند باید و اگر
پست باشد علامت بید لیست سر باز چون سر مار باید و
گردن باز دراز باید و استخوان گردن لک میباید و پرهای
که در پس گردن و مابین کتفین باشد بلند باید و کتف باز
گشاده باید و سینه باز پهنه دار باشد و حوصله باز گشاده
باید و شهپر باز دراز باید و باریک و راست و درشت
باید و پرهای ریزه هر چند ریزه بهتر و سینه جانور دو طور
میباشد لط سینه و آقار سینه اما لط سینه آنکه استخوان
سینه اش پهن باشد و آقار سینه آنکه استخوان سینه اش
بلند باشد اگرچه جانور آقار سینه تیز پر میباشد اما زودی لاغر

شود

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - مروه

شود و جانور لط سینه بهمه حال بهتر است و استخوان ران
باید درشت و مابین هر دو ران وسیع می باید و پرها
که در گره زانو میباشد دراز و ساقها کوتاه باید و درشت
و پنجها باریک باید و دراز و ناخنها تیز و دراز و درشت و کف
پنجه پهن میباید و استخوان دم کوتاه باید و پرهای دم چنان
باید که دو پری که بالای همه پرهای دم میباشد دراز باید و
پرهای دیگر کوتاه تر و اینچنین دم را تمک دم گویند و باز
باید که دم خود را همیشه برخلاف راست ندارد که علامت
بیماری است اگر دمش آویزان باشد علامت سستی است
و شاهپرها باید که از یکدیگر دور تر باشند که نشانه قوت و بلند پریست
اگر شهپرهای او یکدیگر متصل باشند نشانه بیقوتیست و چون
بر دست گیری ثقل و گران ظاهر شود و بازی که آهو گیر باشند
شجاع و تیز پر باشد و اگر در پرها سفیدی که در زیر دم دارد

خانهای بسیار باشد آنرا برکار گویند و باز زرا چوه نامند
اختلاف در شناختن باز وچوه انست که سرچوه کلاغ باشد
و سر باز خورد و شناخت و رشنقار و چرغ هم چون شناخت
باز است و اختلاف درینست که باز هرچند دراز تر بهتر
و شناخت شاهین و باز یکی است و اختلاف درین است
که پرهای ریزه که در سر دم باز میباشد و در سر دم شاهین
نمیباشد مستحسن است در عرف جانور داری انچنین و لاچین
راچین گویند و بعضی دارند که دلیل بسیاری علت و شناخت
بهری و لاچین یکیست و باشه و بیره و شکره در شناخت
همچون باز است و لکرو ترمتا همچو چرغ است

بار

باب سیوم در چون باز را از دست صیاد دیگر بگیرند **نگاه کردن باز و باشه**
باید که کلاه پوشانند و ریسمان از خشم او بکشند تا سه
روز در دست بدارند و در مجلس بربندند و حاضر باشند
تا زمانیکه نگاه کردند کلاه از سر او نهند اگر کلاه از
سر او بردارند بدفعل و رمنده شود و طعمه او چهار گنجشک را
صباح تا آب بخورانند و چهار گنجشک بیگاه از شب چهارم و انشت
کردن گیرد چنانچه چهار پاس خواب او را نگذارند و نیمه روز
مقدار دو گهری بالای زانو نشانند چون پنج روز از این

گهری بعد از علت

بگذرد و در شب کلاه از سر او باز گیرند و در حالی که کسی
از پس او بگذرد ملاحظه نمایند که رم نکند و از دور مردم را باو
نمایند هر شب اندک نزدیکتر نمایند تا با آدمی آمیزش کند
و در شب چهارم او را در میان مردم ببرد تا بخواهد رسیدن خون
هفت روز از داشت بگذرد فتش کلاه بگشاید و هر روز یک
جوزه مرغ نماز دیگر در ته باز میکرداند باشد چهل چشم باز
بیمه او شود طلبیدن کند طریق آنکه چون مرغ را پیش باز دارد
که تا مرغ بر کند چون مرغ را ذبح کند خون او را بحث ند بعد ازان
ران مرغ را در دست گیرد و باز را از مرغ جدا سازد و مثا.
دراز را در حلقه آهن گذارند و سر طناب را بدو کسی باید توفی
بدهد و شکار بند باز را تا آن حلقه بر بندد و هر روزی اندک
دورتر طلبند تا آنکه بپاید برسد و در میان مردم طلبند و هر روز
یکجای طعمه بدهد هر که جای شناس کرد و در جای دیگر خرکی

نکنند فایده آنکه در حلقه میطلبند آنست که نمی آید چون از دست
میر شکار بر آید ناچار بدست خوانند خواهد رفت و چون بی
ملاحظه و اهمال طلب آید حلقه را دور باید کرد و طنابی دراز
هفت دست و بدو رشتی مقدار انگشت خورد به بندد و باز را
طلب چون نزدیک آید مرغ را بخوابند تا بدهمین نزدیک
سه مرغ بدهد و دایم باز را در کمال طعمه دادن مکرر بر زمین
انداخته طلبند که حملش راست شود بعد از آن باولی بدهد
اول دراج یا کبک بدهد یا مرغ دشتی یا ولی بدهد لیکن از آن
مرغابی و سرخاب سوز اول باز نور البصر ابرد بر چیزی انداز
و آن روز در صحرا طلبیده سیر کند دو سه روز همین طریق بصحرا
برده سیر ساخته باشد روز چهارم سهیل بدهد طریق سهیل
دادن در باب چهارم نوشته خواهد شد آن روز فردا شب
در خانه طعمه بدهد روز سیوم بشکار برده ماهین نماز پیشین و عصر

سحرا کوشش اندازد اگر خطا کرده بر زمین نشیند بعلامت تمام
از دور از اسب فرود آید و جوزه مرغ یا چوچه کبوتر دست گیرد
و از روبروی باز آهسته آهسته آواز خویش شنوانده نزدیک
آورده اگر باز بطور خود نشسته میرود بر دست گیرد اگر دام
که میل رهیدن دارد و باز دیگری بدست گیرد و طعمه که بچه باز دیگر
در دست دارد بخوراند و کبوتر یا مرغ که باشد نموده برود و
بگرداند انشاء الله تعالی رام خواهد گردید و استادان این فن برآنند
که بهر طوری که روز اول از شکار برآید تا آخر از دل باز بیرون نرود
فایده بجز کوشش انداختن آنست که زمین نشین شود چون دود نشسته
دراج و کبک بپر شد بمرغابی بیندازد اگر دسته جوزه مرغ
در تاریکی صبح بر کنار آب بد بد طریقی طعمه دادن آنکه خود جانور را
گرفته بر کنار آب باشند و تنخه فرماید که پنهان شده مرغ را
بر هوا بر تابند تا باز آنرا بگیرد و بهمین گمان مرغابی نیز بگیرد و
تا نیک

تا نیک گیرا شود طعمه رسا ر باز دوازده گنجشک است و دو روز
در میان اراده روز سیوم دو برنج مومیایی را در میان اندک
گوشت بباز دوازده دو روز دو روز دارد تا گیران شدن پیوسته
باز را در سکوان زرفه می نشسته باشند که آواز جانوران نشنود
چرا که حجاب نشود گیرا کردن بجز همین است تا گیرا شدن بچه سه
گنجشک صباح است که بآب تر کرده باید داد و چون گیرا شود چهار
گنجشک صباح و چهار بیگاه باید داد و ایام آن باشند که باز و چرغ
کج خلقی خواهد داد باید دم او را بریسمان از نیخ به بندند

فصل در ترتیب دباشه را کلاه پوشانیدن و داکردن باشه

حاجت نیست چون باشه بدام افتد چشم او را باید دوخت
و بر دوخت نشاید تا سه روز دوخت کشی کم کند بعد از سه روز
سه شب او را خواب رفتن نماند شب چهارم چشم او را بگشاید چون
صبح شود باز چشم باشه را بر بندد و اندکی چشم او را واگذارد
و هر روز اندک اندک بگشاید در ده روز چشمش درست وا
کند چون چشمش تمام وا شود گوشت طلبد و در پای باشه بر روز
شارک یا غوره یا غوره های جانوری که زیاد کننده باشد که او را
دفع حجاب شود تا زمان گیرا کردن تا سودن نماند و در تمام روز
دو گهری آسایش بدهد و یکی نیم گنجشک صباح و یکی نیم بیگاه تا تابستان گرداده
بدهد چون گیرا شود در سه بدهد که چهار گنجشک باشد و حلقه طناب اگر
طلبد بهتر باشد و در مدت پانزده روز چشم او را بگشاید و طلب
راست کند چون بی احتیاط و ملاحظه باید داد و با ولی شارک باید داد

الوازان

و بعد از آن دم او را بسته با من نگاه نشیند و عصر آن رگ اندازد
و فایده آن رگ انداختن یکی آنست که زمین نشین نشود و
از فرباد شدن رگ حجاب شود و در محل انداختن دم باشه را
از نخ بر ریسمان باید بستن که بترود دالد در دم بستن کوتاه
پر نکند باقی خطه بسوا اسب

طریق گیرا کردن باشه و شکره

طریق گیرا کردن باشه و شکره همین طور است طعمه ریسا را باشه
گنجشک است یا چهار و تا گیرا شدن و تا گیرا شدن طعمه ریسا
نباید داد و طعمه شکره هم همین مقدار است

باب چهارم در کبیر اگردن لاچین

چون بچه لاچین را از آشیان بیارند در شبانه روزی چند دفعه
طعمه دهد باید که نه او خالی نماند و طعمه را البته مخلوط کرده بدهد و طعمه
تازه و گرم بدهد چون بر پای او آویخته شود بند در پای او اندازد
و چند شب دست کشی کند و بگیرد تا گران شدن همین مقدار بگیرد و روزی
یکبار طعمه بدهد از روز پنجم زچار گیری شده باشد که بر سر خود نشسته
اگر بلند می آمده باشد بحلقه و طناب طلبید چون بدلبه بسر آرام
شود اول آن شارک اندازد چون شارک خود را بر زمین زند
لاچین را بدلبه بخوراند و در دلبهای مرغ بکند و سیر سازد نه بار
چنین کرده اند سیر سازد و چون بدلبه بر گشته آمدن را خوی کرد

بعد ازان

بعد ازان اهمال بدهد و دو روز طعمه را کم بدهد و روز چهارم تفقد
اندازد و یا بگذارد و انگ اندازد و تا ده بار یکان یکان سیر کند
و گاه گاه قشیله بدهد **طریق قشیله این است** که صباح مقدار یک
گنجشک طعمه بدهد و چون نماز دیگر شود و چون نماز دیگر شود پنبه را
خام تاب کرده بدو انگشت به همه مقدار رو حا سازد و بگلوی
لاچین فرو برد شده روزی که خود صید کند گوشت همان صید کرده
شده را بخوراند و کونه دایم آب داده را در درون جانوری
که در دلبها کشته انداخته اند خون آلوده بخوراند و طریق گیرا کردن
لاچین دامی نیز انچنین است اما با لاچین دامی بوده نه با دولی
دگر تیز چنگ با دولی بدهد و شده شاهبر لاچین به بندد و چون بر گشته
بدلبه آمدن گیرد و خاطر جمع شود بعده پر او را او اساز دکه لاچین
با دولی کلنگ میل کند بر چه گوشت یا گنجشک بر پشت کلنگ بر بسته
گرانند و بمرور کم سازد

[illegible]

باب پنجم در گیرا کردن شنقار و چرغ و بحری و ترمتا

چون شنقار رام افتد باید که زیاده از سه روز در لیسانی در چشم
او نگاه دارند و کلاه پوشانند و شب و روز دست کاهلی نکنند
و چون رام شد بدلیهای زنده بسته بجای او گیرانند و در روز
او گوشتی که بآب تر کرده باشند اندازند خون آلوده کرده بخوراند
و هر روز اندک اندک دور تر طلبند و دایم در دلیهای جانور زنده
بر بندد تا آنکه نیک گیرا شود گوشت کم بخوراند ولیسانی کنند

ادراز

گدراز باشد و پری او مقدار انگشت خورد باشد بجای او بندند
تا آنکه بپایه رسد پایه شنقار دو پایه لاچین است چون بپایه
رسد اول آفتابی را نول بسته باو دهد چون باو میل بسیار
دهد و خبری او را بگیراند روز سیوم کلنگ انداز دار که رفت خواهد
بال خسته جدا شده یا رفته جدا شده هم زود انشبه خواهد گرفت و اگر
بکلنگ میل کرد دیگر باو کلنگ بدهد چون بیاو میل نکند بر چه
گوشت با کنجک بر پشت کلنگ بسته بگیراند و مهر در کم سازد
و چون بگیراند دایم گوشت کبوتر و فاخته و موشیجه میداده باشند
روزی که فردا ایش شکار خواهد رفت گوشت تر کرده باشند
نیمه را بشب بدهد طعمه بسیار شنقار یک کبوتر بدهد تا بگیرا شود از
گوشت تر کرده بوزن نیم کنجک صباح و نیم کنجک بیگاه بدهد
طعمه بحری و چرغ نیز بهمین قسم است طعمه بسیار بحری یک فاخته
صباح و یکی بیگاه بدهد و طعمه چرغ مقدار طعمه شنقار است به بحری

تا گیرا شدن گوشت تر از ده مقدار سه کنجشک جاج و سه

بچکاه و بهر بچه طلب بخری و چرغ بکشم بچه لاچین است و اما

گیرا کردن ترمتابز همچنین است که چون روز را افش کند و دو لن

از چشم او بکنند و کلاه بر نخانه بعد از آن که رام شد به لبه

کنجشک بسته گیراند و هر روز دو تر طلبه چون بچه رسد اگر در اندرج

گیر منجاهی اول فاخته دم کنده با ولی بدهد چون سه فاخته

با ولی داده شد یکدراج با ولی بدهد بعد از آن اسهال دراج ده

روز سیوم بدراج بپراند و اگر افار منجاهی اول کبوتر بعد را

چند بار طناب بسته در پای او گیراند چون تمام تمام بکبوتر

جسید کبوتر را روان کرده با ولی بدهد چون کبوتر را دنبال کرده

گرفت دیگر بار یک با ولی بدهد چون لکه را به بچله اندازد لا کنجشک

بگردد تا گیرانندن گوشت تر از ده مقدار یک کنجشک جاج بده

و یکی بچاه جنی گیرانند و وقت چار کنجشک بدهد و اگر به بچله

سیل نکند پاره گوشت به بند بچله بسته گیراند و بعد از اندکی اندکی

گوشت را کم سازد

باب ششم در گیرا کردن چرغ تا آهو

چون خواهد که چرغ را آهوگیر سازد اول آهوبره بهم رساند

و در میدان از حشیش خانه سازد و آهوبره را در آن خانه برد

چون آهوبره آنجا را شناخت باید که چرغ را الطلب راست

سازد چون الطلب راست شد پوستی به رنگ آهو بر فرق سر

آهوبره ببندد و بر چه گوشت بر بالای آن پوست در میان

دو گوش آهوبره محکم سازد و طنابی بگردن آهوبره ببندد

و چرغ گیراند و سگ را نزدیک دارد تا چرغ سگ را بشناسد

ودر محل شکار از سگ بدتر و بالای سر آهو بره بر سازد که در
محلی که چرغ تا آهو بره رسید آهو بره را محکم بگیرد تا بیطاقتی نکند
و لطیفه که مبادا چرغ مل زده نشود و در محلی که چرغ را سیر کند
به سگ نیز لقمه بر تابد تا سگ نیز داند که سیر شدن او وابسته
بهمراهی چرغ است هر روز بره گیراند تا آنکه چون آهو بره بسیار ها
کند چرغ را کامل و سیل کنند و بملاحظه دنبال کرده بگیرد چون
آهو بره ابتش انجا گرفته بسوی خانه روان شود و مرد ما فوق بچاپه
که بر در آنخانه نشینند و حاضر باشند که آهو بره چرغ را گرفته بخانه
در نیاید چون آهو بره بدان خانه رسد آهو بره را [illegible]
نگاه داشتن اگر غافل شود چرغ ضرر رسد چون بر شکار داشت
که چرغ تا آهو بسر گرم شد چرغ آهو گیر کامل بار سازد چون دو سه بار
همراه چرغ گیرا سیر شود گیرا شود و آن چرغ کامل حاضر باشند آهو را
از گله جدا کرده بتقالو آورده اندازد چون دو سه دفع چنین

کردن خود گیرا شود باید که تا آهو رو بر و جنید از دخش باور را گرفته
آهو را با بیان رو با و دوانیده اندازد

باب هفتم در پرواز کردن لاچین دامی و چرغ

چون چرغ را الطلب راست کرده ستونه بدهد روز بروز زیاده
کند روز اول یک ستونه بدهد روز دویم سیر کند چون بکار دیر باز دار
چرخ زدن گرفت کبوتر خانگی را دم کنده و در چشم راست او
بر زده براند چون سه کبوتر بهمین طریق داده شد دو سه
از جانوران کلان چنین طور با ولی بدهد پروازی شود طریق لاچین
نیز همین طور است زنهار با کبوتر جنگلی با ولی ندهد که بلند نخواهد پرید

باب هشتم در طریق اسهال دادن جانوران چون جانور بطلب راست
گردید باولی میباید داد اسهال دادن بدو طور است
یکی آنکه هفت روز هر نهار مسکه را بمقدار خرما ساخته پیش
از طلوع آفتاب بحلق جانور فرستد و بعد از تحلیل طعمه آبدار
ساخته پیش سازد و در روز هشتم پیش از طلوع صبح صادق
اسهال بدهد ترکیب هیئت برای باز نمک سنگ چهار
یک مثقال

مسکه یعنی کره

نبات	کمیله	سیر کرده بصمغ عربی ساده دو حب سازد
[illegible] مثقال	[illegible] مثقال	اول آبی که بسیار سرد باشد دو سه

قطره بگلوی باز فرستد بعد از آن یک حب بحلق او اندازد
باز بالای او یکقطره آب اندازد و حب دیگر را بخوراند
باز چند قطره بحلق جانور ریزند و حاضر باشند که قی بکند چون قی
نکند بعد از آن قی کردن گذارند چون یک نهار بگذارد

اندازد

اندازد و بعد از آن طوق آب که بسیار سرد باشد پیش او
نهند و اگر هوا گرم باشد و کوهستان باشد آب را در گاه
باید داد و نباید که ناخن باز تر گردد و غسل کند که ضرر دارد

و اسهال چرغ	نمک سنگ	نبات	کمیله
	۱ مثقال	۱۱ مثقال	[illegible] مثقال

اسهال شنقار	نمک	قند سیاه	نبات
	[illegible] مثقال	[illegible] مثقال	[illegible] مثقال

ایک	فلفل دراز	کمیله	مومیائی	جو
۱ مثقال	۱ مثقال	۵ مثقال	[illegible] مثقال	۱ مثقال

ساری | سیر کرده با آب لیمون و صمغ عربی بمقدار
۱ مثقال | نخود حب سازد بطوری که در ماده نوشته شد
همه جانوران را همین طریق بخورانند بعد از یک ساعت کردن
با آنچه در حوصله جانور آب بریزد چون درون او صاف

باز حوصله او را بآب کشند اسهال چرغ بوزن اسهال شنقار

باشند اسهال کرکی نمک قند سیاه تج فلفل دراز

۱۲ شـ ۱۲ شـ ۱۲ شـ نیم شـ

مومیایی کمیله جو میده کرده تیاب لیموی

نیم شـ هم شـ نیم شـ و صمغ عربی دو حبه ساخته

بخورانند اسهال لاچین نمک قند سیاه

۸ شـ ۹ شـ

نبات تج کمیله فلفل دراز باهم آس کرده

۱۲ شـ ۲ شـ ۳ شـ ربع حبه ساخته بخورانند

دیگر اسهال همه جانوران یک طور است اسهالی که

بجانور فره صحت دارد چند جانور دار باید که بتعداد قوت

جانور اسهال چهار تا بجائی سفید شود و بحالت اصلی باید

طعمه ندهد و آن روز طعمه نگیرد کم سازد و اگر آن روز طعمه

پرانز

پر یافت جنگ هلاک گردد و چون صاف شد پنجم حصه طعمه را

بدهد روزی که وداکش میخواهد که اسهال دهد آن روز بعد عاسیر

سازد چون اسهال داد آن روز داشت بکند و آسوده دارد و

وداکش از راتبه سیوم حصه را کم کرده طعمه دهد و روز سیوم از دادن

اسهال شکار برود مردم خراسانی و ماوراء النهر بالای پرهره

اسهال میدهند و مردم هند و کشمیر بعد از پر یافتن پرهره

اسهال میدهند **باب نهم** در ساختن طعمه که بجانور سازوار

بود از پرمن خنگ کلنگ و کنجشک و مرغابی فرخ سیاه و دم دار

و غوزن لالی و کاروانک و طوطی مناسب است و از کبک

و دراج و لوده و مرغ دشتی گوشت رانهای اینها مفید است

و از مرغابی تیغوره و جره که سیر آن را بر گه و خوش نام

مفید است و از گوشت مرغابی گوشت سینه بدهد و مو سنجه

و کبوتر بجانور سیاه چشم مناسبت گوشت کبوتر بچه دراستانی

مفید است و گوشت گوسپند همه وقت مفید است گوشت
مرغ خانگی مفید نیست و نه مضر اما گوشت مرغ سفید مضر است
بدترین طعمهای زاغ و سترک و فاخته و طاوس و نسارک
و کاونیس و موشیچه و لاوه و لود نوریزه و بکله و آقا
ولا و گوشت زگاو در حالی که برف بارد مضر است و در
هندوستان گوشت زگاو مفید است و از جانوران چهارپا
گوشت اسب و آهو و گوشت مرال و نیله گاو و خوکوهی مضر
است قرار داد استادان این صفت است و هرچه در ختلک
ادوارن او مفید است و نه مضر گوشت جانور نارسیده بر مضر
است بچه کبوتر و کنجشک خانگی و بچه بک و بچه خوک مفید است

باب دهم در نام علتهای جانوران

کنج سفید مرگ جوزه دمان
برخورد برگشاده چشم و از کام شکم دم خویشتن افشاندن
طعمه افکندن قصری شتلی اماس پای حاق عقلی

تحو ازان

کتابخانه خصوصی
غلامحسین ...

بهوزنگ شدن یعنی روز بروز لاغر شدن نوباد دنی
وازبک و قاقه لاغر شدن طعمه در حوصله
و بر داشتن نشود یعنی روز بروز وم دادن طعمه نا خوردن
و بال فرو گذاشتن سست شدن سستی افتادن
برنازه وناقش سرما زده گرما زده کوری برادان
برخوره برآمدن کج شدن ناخن و زهرباد و لوندی
ارمیها که بر ساق جانور برآید لوط ولی دراز دادن و کرم
و نجر و حجک و لگاف زبان رفتن و تنگ شدن مقعد

باب یازدهم در شناخت علتهای ناگوار

ناگواری جانوران از بسیار
یا هنوز نه را خالی و صاف ناساخته که طعمه میداده و یا در غفلت
موی فرو برده و یا پای مرغ فرو برده که رگ و پی و ناخن در آورده
انی بجده شناخت آن آنست که نجالش زرد گون و تنگ
باشند و کف ظاهر شود و سیاهی نجال غلیظ باشد نشانی

باد شکم و نجال نور صاف باشد بزیر در نجال ظاهر شود و سیاه
یا سفیدی درهم باشد نشان کنج آنکه نجال کوتاه باشد و
بدشواری برآید و غلیظ باشد همچون کنج و در نجال اخلاط
آن گلولها ظاهر شود و در چشم پرده کشد در زمانی زمانی
جنس خود را نگذارد و نشان سفید مرگ آنست که فربه باشد
و لخت باشد در چشم جانور حرکت کم باشد و خیره خیره
بنگرد اما طعمه را هضم کند و نجالش صاف بوده باشد جوزه
دهان و جوزه سر و تنک شدن مقعد را علامت ظاهر
آنست و تنک شدن دل ایشان آنست نجال بدشواری
کند و کوتاه نشان سکت آنست که عبارت از گرفتگی
دماغ باشد نشانش آنکه دم خود را از دهن گیرد و عطسه بسیار زند
سبب این شکر خبث باد و یا آنکه گوشتهای سرداده
باشند و بلغم قوی شده باشد و بخارش بسر و دماغ جانور

تاثیر

تاثیر کرده باشد و خشم فراز داشتن جانور را سبب آن بود که
داشت بسیار کرده باشد و با گوشت گاو میش و یا گوشت
اشتر خورده باشد نشان دمه آنست که طپیدن دم بسیار
زند و این مرض از کثرت بلغم باشد نشان او آنست که
نشان جانور را ملاحظه کند اگر غلیظ مثل سفیدی چسبیده است
دمه بلغمی باشد و اگر آب بسیار خورد از حرارت نشانی
گرمی شکم که در هر نجال گرمی بدر آید و طعمه را نیک نه
برد نشان خشک شدن آفتی کاهش آنکه طعمه را نه بتحلیل
برد و روز بروز لاغر شود و نجال او صاف نباشد و آب
بسیار خورد و این علت از نهایت بد شود که گوشت آلوده
بد بو و خشک کرده بدهد و در هوای گرم یا سرد بسیار پرانیده
شود و پرواز کم کند و خود را بسیار افشاندن هم ظاهر و پیدا
است طعمه افکندن جانور نیز همین معین است نشان قبضی

وشتی یک علتست و بزبان اهل هند چوله میگویند آنست
که نتواند طپیدن و اگر طپید آویزان شود بر دست نتواند
که بر گشته بنشیند سبب این آنست که در هوای گرم یا سرما
بسیار پرانیده باشند یا طپانیده باشند یا آب رها کرده
نشان در دویت آنکه بر دست و یا بر چکس نتواند نشست
و لبینه افکندن نشان دوبال آنست که چون در او بال خود را
جمع نتواند کردن نشان تعرض آنست که الطپید رسد نتواند
گرفت و اگر افتد باندک وحشی خلاص شود این علت
از آن شود که بازدار بی توقف باشد و بسیار طپانیده باشد
و اماس که در کف پای شود علی گویند نشانش آنست که در
میانه اماس خال سیاه باشد رسوم قایم جراحتی باشد که
جانور در آشیان بهمه آشیانها بجهة طعمه تلاش کرده باشد
و ناخن رسیده و اگر در زیر بغل باشد چوک کنند چوک در یم

وگوشت

وگوشت را خورده بدرون درآید باید که دست در اعضای
او گرداند و هر جا که جراحت باشند بدست میرسد نشان جناق
آنست که در محل بنجال انداختن بادی ظاهر گردد نشان
ناسورات آنست که در محل بنجال کردن مقعدش سوزش کند
چون بنجال کند باید دم را بر داشته دارد و دم را بجنباند
و بنوال مقعد خود را لجار نشان تنگ شدن مقعد آنست
که بنجال او باریک و کوتاه باشد و مقعدش لرزد و این
علت از آن دارد که باز را زیاده از آنکه هضم تواند طعمه
دهد یا بسیار گرسنه دارد نشان بجراگه دایم سر او بر سینه
این علت از آن شود که در محلی که سیر باشد او را الطپید اندازد
یا در سیری طپانیده باشند و یا از دور بر چکس مانده بدید گرفتن
او آنست که سر سوی آسمان کند و دم و بال را جمع بکند و گاه
گاه ارزه کنند و از چکس بامن افتند و این علت از سه چیز شود

یا آنکه مرغابی در زمستان در آب بگرفته باشد و یا گوشت
چارپایان بسیار داده باشد و روغن کم داده باشد
و طبیعت جانور سرد و خشک شده باشد و منع از آن
نیز از قوت است و ظاهر است طعمه بر یافتن جانور را سبب
شده خبر است یا آنکه در طعمه استخوان که سره بره باشد خورده
باشد و در محلی که طعمه را از بالا به بر برده بجلد و بر باد داده یا
در محل طعمه که میخواهد تحلیل برد و روده جانور گرفته شده است
و طعمه اگر داده که و بال طعمه در موافق مزاج او افتد گرداند و
اگر ماهی بر یابد ضرری ندارد و اگر دیری در حوصله داشته است
و بدیر ارده بر یابد بیم هلاکت است در جانوران دیگر احتمال آن
هست که بعد از گوشت بر یافتن که در حوصله دیر مانده باشد
و بدیر باشد زنده بماند اما شاهین و باشه محال است زود
گذاشتن بار سستی پای باز از دراز شدن ناخنها باشد از

اگر

آنست که بر دست بی وزن نشسته و همگی بخوابد نشست با
علت جانور سایه پرا نبود نواری را نبود جهت آنکه بر آتش است
که چون از آشیان پرید بدام افتاد و هنوز رگ و پی را محکم نکرده
است چون بسیار طپید و حرکت بی اندازه نمودن از
کثرت سستی در جانور آن است که خود را بسیار بجارد و فربه
نمودن نشان بر مازدگی آن است که باز تیره باشد و خود را است
افشاند و طعمه بمر دوراتش که هضم کند و نه خود را نیک بر کند
و در چنگالش زردی ظاهر شود و سیاهی چنگال تنگ باشد
و بر مهره نگاه دارد و اگر بر یابد در مهره رطوبتی باشد نشان
بر مازدگی آنکه آب بسیار خورد و در بینش چشم او کف ظاهر شود
و چون تیر و تر شود بسیار طپید و چنگالش زردی مایل باشد و گاه
طعمه را بسیار خورد و گاه بقول خود طعمه را اکند کند بر یابد چون بر تو
را بر یابد پرگردان باشد سبب آن است که از فربه بردشته

از خون نزول و ناخن و کج شدن و شکستن پر از بیخ بر آمدن
خشک و کور پری و سبب کور پری آن است که چون باز
کنده شده و طعمه بوقت رسیدن و اگر رسیدن رسا نبود در آن
شکاف که پر از آن بدر آید گوشت رستن و باید طپیده و جای
با وفر با رسیدن خون در آن شکاف رسیده سر راه را بسته
شده و کور پر شده و اگر شاهپر و نامرغی که از باز درست
بکند بر نمی آید و پر دم بر می آید سبب آنکه در باز گوشت
بسته و خون در پر بود و چو کوفت باید در دهن شکافی
که جای پر است آزار یافته باشد و خون بر می رود آزار آنجمله
کور پر شود و دم چون پر گوشت و پوست و اگر خون او
نیز در شکاف بسته باشد بر روز آورده آن خون بسته را بر اندازد
و بر اند بنا بر این اصل و پر موی از خون است هر جا که خون
بسیار است پر بقوت بدر آید زهر باد آن باد آن باشد

که در کام و دهان و زبان باز در رنگ از آن خبری بدر آید و
بوی که در هوای گرم خون از دهن جانور بر آید لا محاله بمیرد
با وجود آن استادان علاج نوشته اند و لوطا آنکه در پای
جانور و در انگشتان او آبلها بجوشند سبب آن اینچنین گویند
که در صحرا گرسنه مانده خبر را گرفته خورده و از گوشت جای
جوشش پیدا شود و جانور زیر صحیک بدر می آرد تمام اعضای آن
مثل حباب بهم ریزند سبب آن آن بود که گوشت موشنجیده
خورده باشد نشان گوشت که شکاف زبان باز رفته است
آنست که بسیار افتاده باشد این علت از آن شود که در محل طعمه از جگر
زمین باشد و استادان از آن جهت فرموده اند که در جای جانور را
سیر کنند که از پس او کسی نگذرد باب دوازدهم در علاج بیماری
جانوران مخفی نماند که در تشویش و علاج همه اقسام جانوران
یکسان است و تفاوتی در مزاج آنها نیست علاج دیگر

ناگواری آن است که باز را در جایی تاریک به بندی و طعمه
رسا دهی طعمه بگوشت چهار بار باید داد و سه بار چه گوشت
گاو هر یکی مقدار تخم خرما گوشت را پهن سازی اسپند دانه
و زنجبیل بارک و دارچینی مقدار سه برنج در هر گوشتی
مقدار سرخی باشیرین بدهد چون تحلیل رفت بعد از آن طعمه
بدهد **علاج دیگر** کلوخی در تنور اندازد و چون گرم شود بر آورد
درون تغاره آب اندازد چون نزدیک سرد شدن رسد گوشت
را بدر آرد هنوز شیر گرم باشد که باز بخوراند **نوعی دیگر** شیر از آن
و خون آدمی بگوشت موشیچه و یا فرجه و یا گنجشک خانگی مالیده
بخوراند مجرب است **نوعی دیگر** اسپند دانه و زنجبیل و زرنیخ سرخ
باهم گرفته و در پارچه گوشت پاشیده بدهد مفید است **نوعی دیگر**
اگر اگر را مقدار بادامی بگیرد و وقوف اگر را بسوزد و بصورت
تخم خرما نرم شده و در نهار بگلوی باز فرستد تا اگر را نیز برنامه

برنج بعضی
یکسا نخورد است

طعمه بدهد چون سه روز این چنین کند باد شکم او دفع کند طعمه گوشت
کبک و دراج مناسب است و گوشت خرگوش بروغن زرد
گاو بدهد مفید است و گوشت مرغ خانگی مضر است **علاج دیگر**
اندکی اندک روغن زیتون را بچندان آب بجوشاند چون
نزدیک سرد شدن رسد بلکه شیر گرم باشد گوشت را از آن
همان آب بخوراند تا شامیدن هم همان آب بدهد مفید
است **ایضا** سه روز باز را در خانه داری که نه روشن باشد و نه
تاریک گوشت موشیچه با مسکه ماده گاو و گاو چرب کرده
بدهد روز چهارم ماکیانی که جوان باشد و سیاه رنگ باشد آن
را با مسکه بخوراند مفید است **ایضا** روغن گاو خالص با
چهار چندان شیر گاو بهم ساخته در دیگ سفالین آتش دهی
تا هنگامی چنانچه شیر بسوزد و روغن بماند آن روغن را با شکری که در
غایت سفیدی باشد بگوشت کبوتر بچه که بر حد پریدن رسیده باشد

مسکه یعنی کره

آلوده بخوراند **نوع دیگر** جرکه در هندوستان ایلیا میگویند و شکل لطف
که در سقف خانها پیدا شود و نمک سنگ هندوی توله
نیم درم همه را با سم کوفته با روغن شیر گنجشک در آمیزد و
تا بچه کرده در مقعد باز بر نهد در زمانی باز را آورد ان بیارد
نوع دیگر سرخی که زنان بر رخساره میمالند از آن
فتیله کرده بمقعدش باید فرستاد و بروغن مغز باچه باز ار را
چرب کند و روغن بادام و روغن مغز تخم الحم هم مفید است
و مشکه ساده را مقدار بادامی نهار در گلوی باز باید فرستاد
چون بچال کند شیر و نبات را میده کرده در سم ساخته
بگلوی باز بنا بچه آنمقدار پر کند که حوصله باز پر شود مفید
است **علاج** از بیضه مرغ گوشت کاو و مرغ خانگی سفید و سیر
باهم کند با شیر زن یکبار بکوبد و مقدار فلفل حب ساخته
تا هفت روز روز اول سه حب در گوشت بجه بدهد

بهار

بهار و هر روز یک حب زیاده کند و بخوراند تا دارو هضم شود
طعمه ندهد **نوع دیگر** گوشت سگ بچه و خوک بچه بروغن کنجد که
بدست بر آرد که در عرف روغن دست افشار گویند مالیده
بدهد مبادا زیاده بدهد که دل زده شود روز دیگر قطره زیاده
بمالند نمش میانه سفید و شکوفه را باهم کوفته با روغن شیر گنجشک
آمیخته مقدار دانه خرما گوشت پیچیده بخوراند و باز را در آفتاب
بندد و یا جای گرم و گوشت ماکیان سیاه را با آب گشنیز
و کافور و شکر سفید اعلی مالیده بخوراند و بول باز را اندکی ببرد که
خون بر آید **علاج دیگر** گوی بکنند و آتش در او کنند چون گرم شود آتش را
بر آرد و برگ بانسه و یا برگ سنبالو در ان پر کنند و تخته را بر دهن
آن کنند و جانور را در قباچه کرده بالای تخته بماند تا عرق کند
تا سه روز گوشت اسپ بدهد و آب را بجوشانند چند دانه فلفل
در وانداز و تا صحت شدن باز را از آن بخوراند و اگر میل غسل کند

در همین غسل کند علاج حوزه دهان بکارد تبراشند خنده اگه
بخون بر آمدن شود مرهم نوشادر و روغن مغز زردآلو و روغن
مغز زردآلو و روغن گاو که با شیر تخته باشند نیم گرم در آنجا
بمالند مفید است علاج سرگشاده و اگر کسی دماغ را سرکشاله
خوانند علاج او از آب باید و ترب را تبراشند و دادرکس را
نیز داخل سازد و بسیاری در آب افشرده در بینی چکاند دیگر
زنجبیل سوده کرده و اگر سوده کرده و تماک چکنی و انگوره با هم
آمیخت درد دماغ خالی شود مفید است و روغن ترنج
بر دماغ باز شود مفید است چون چند قطره روغن بر دماغ باز
اندازد عطسه که درد دماغ اوست نرم گردد و بکشیدن بلغم
که درد دماغ او بسته است بر آید علاج چشم و از داشتن
با روغن گل صد برگ در بینی باز چکاند و بوزن سه سرخ
نوشادر بروغن شیر تخته مقدار بادام سه روز هر روز

یک گوله باید خوراند تا آن تحلیل رود طعمه نباید داد و نیمونی
با روغن شیر تخته جوش کرده قطره در دماغ جانور شود
مفید است و طعمه کبوتر بچه دهد و اگر بااین داروها نیک نشود
فوق سر و مابین چشم و بینی او را از طعمه طرفین داغ باید داد
علاج دم بلغمی زنجبیل برگ و نوشادر جردک و در کشنیز
یک که مدتی بر آن گذشته باشد و سفید رنگ باشد و فضله
الی نیز باشد و آهن ریزه و عقد و مومیایی محلوله
را با هم ساخته مقدار فلفل حبها سازد در روز اول یک حب
روز دویم دو حب هر روز یک یک حب زیاده داده در گلو
بچه بخوراند هضم شدن طعام دهد و گوشت کبوتر بچه و
یک بچه و خوک بچه و موشبچه و سارک مفید است علاج دم
صفراوی شراب انگوری همراه گوشت کبوتر بچه سنج فام
بخوراند دیگر جگر زغاله را بکارد تکافها ساخته در نشانه کودک

تا رسیده یکشبانه روز تر کرده اول جگر را بجانور بخوراند علاج
چوب چینی کوبیده و آب او را در نایچه کلنگی باز بریزد دوباره
شدن بخوردن آب نیز آب چوب چینی بجهت تنقل نیز آب
چوب چینی مفید است دیگر برای دمه که از گرمی باشد دو
سرخ کافور و چهار سرخ تباشیر و چهار سرخ قاقله صغار
که الاچی گویند و چهار سرخ دال چینی و صندل که بگلاب
سائیده باشند با این ادویه مخلوط سازند مقدار فلفل
حبه سازند بهمان ترتیب که در دمه بلغمی گفته شد بخورانند
و بعضی شیره بجر کبتی باز بچکانند سه ساعت خطر قوی دارد
و از سه ساعت که گذشت و نمرد امید هست که به شود
و طعمه گوشت گاو و گوشت بز و مرغ خانگی مناسب است
علاج دمه گرم کافور و ریوند چینی و سنگ اسفید برق کاسنی حبه
ببندد و او را عرق کاسنی هم برسد بگلاب مقدار فلفل

بر

حب ببندد و هر روز یکان یکان حب بخوراند تا صحت کامل
شود اگر بلادر را بآب سائیده مقدار چهار قطره در گلوی جانور
بچکاند اما در میان سه روز باید داد دیگر کتیله با صمغ عربی
جدا سازد مقدار بادام بهار در گلوی باز فرو شد و لختی
آب در پیش بگذارد و چون نجات او حاصل شد طعمه باید داد
دیگر نوشادر و نرکچیل و داروچینی و قرنفل و کتیله بوزن برابر
بروغن گاو آمیخته مقدار بادام گلولها ساخته در گلوی
باز فرو شدد مفید است علاج دیگر در باب گاهش جانوران
و خشک شدن باید کنجد سیاه و مغز کنده و نیک بکوبد
و بزور دست روغن از او بر آرد از آن روغن روز اول
قطره طعمه مالیده هر روز یکان قطره زیاده کند و
ملاحظه نماید که دل زده شود دیگر تخم گاو خشک را ده
ساید و هر روز بوزن یک سرخ در طعمه بحسن میده چون آن

حجج فلفل را گویند

هضم شود بعد از آن طعمه دهد علاج دیگر مسکه گاو را مقدار
بادام گلولها سازد و سه گلوله ناهار کبک باز فرو شده و آن
روز طعمه ندهد روز دیگر طعمه دهد تا فربه شدن و در هفته
دو بار چنین کند و گوشت و مرا در آب بی نمک
بجوشانند و دایم از آن آب بخوراند و غسل دهد و گوسفنی
که در میان دنبه گوسفند که با استخوان متصل می باشد باز
را از آن سیر سازد و اندک زرچتی به شود علاج دیگر
روغن گاو باز را باید داد روز چهارم شیر بچه انسانه
که در زبان باز است چهار قطره بچکاند نوع دیگر شنگرف
و کندک و صبر و حنظل با هم بیامیزد و گوشت موش
را از استخوان جدا کرده بوزن یک سرخ در آن گوشت
انداخته تا سه روز متواتر بدهد مجرب است طعمه از اندازه چون
طعمه کرد اندازه چینی و دانه اسپند با هم کوفته مقدار سه

سرخ در پارچه گوشت پیچیده بخوراند آنروز که طعمه داده
است ربع آن بدهد روز دویم ثلث آن روز سیوم نصف
آن روز چهارم طعمه معتادی را بدهد و در این چهار روز
گوشت موشیچه و جوجه و گوشت گنجشک خانگی و گوشت
غوره لای لایق است و آب را نقل حوش نمایند و در
چهار روز از آن آب نوشانند نوع دیگر و نقل را باید
و به پنبه در حلق جانور بچکانند مجرب است و اگر اجوائن
را نیز سائیده به پنبه در حلق جانور بچکانند مفید است علاج اگر
از کثرت حرارت هوا طعمه کرد انرم باشد جلاب طعمه را
زرده باید داد و یا برگ نیلوفر در آب باید تر کرده و طعمه را
بآن آب آغاره کرده باید داد علاج باد گرفته موجیانی در روغن
فندق یا با شیر درهم کرده بگوشت کبوتر بچه و یا فاخته
و یا موشیچه مالیده بدهد علاج درد پشت و پنج بال هر روز گوشت

تا بانع بر آنجا بستن مفید است و گوشت رابز و غن
گنجد که بدرست کشیده باشند مالیده بنهد مفید است
نوع دیگر یک مثقال در شراب انگوری جوشانیده و تخم
سیاه را از آن شراب تر کنند و ام در پشت باز نهند
نوع دیگر پشت باز در میان هر دو سرین جایی که سه جای
بزنند و درو بال را در راه میانه رگیست ظاهر و سیاه به نشتر
باریک از آن رگ خون بگیرد و آن خون را اسفید بلغار را
تراشیده بر آنجا نهند و یا موی آدمی را یا مرغ خانگی را سوخته
بر آنجا نهند دیگر فلفل دراز و بسباسه و قرنفل و اجواین و
مومیائی و شنگرف و آهن ریزه با عسل حب بسته هر یک مقدار
نخود در میان طعمه بدهد روز اول دو حب روز دوم پنج
حب روز سیوم هفت حب ازین زیاده نکند تا نیک
شدن دایم بدهد و تا آن هضم نشود طعمه ندهد گوشت آب

و کبوتر

و کبوتر بچه و خوک بچه لایق است نوع دیگر اماس پای جانور آنرا
روغن پنبه دانه بر اماس پای جانور بمالد و یا ماه پرسیوه
که اهل هند ملی گویند سائیده بمالند و چیزی سبزی که
در آب می باشد که هندیان سوال میگویند کوفته کوفته
بر بندد و زرد چوبه اشتخار که هندیان ساجی میگویند
با شاشه آدمی سائیده بمالند نافع است نوع دیگر
اماس پای باز که عقلا میگویند و اهل هند دیگر نامند خون
ماکیان سیاه جوان و آب پیاز و نخود سفید و سفیدی بیضه
و صمغ عربی با هم کرده با اماس باید مالیدن نوع دیگر
خردل که مردم هند رائی گویند و پنبه دانه با روغن بید انجیر
که اهل هند ارند گویند با هم کوفته بر بندند مفید است
و افیون و برنج و اشتخار که در هند ساجی گویند و زرد چوبه
و چونه با شاشه سائیده بجای جانور بر بندند مجرب است

تا زمانی که در پای جانور دارو باشد طعمه ندهد که خواهد آن را بکند
پای جانور را بشویند و طعمه بدهند چون از بالا طعمه را بشد
ببرد بعده این دارو را بمالد دیگر از خلوک و آهنگری
و دود سوره دودی که در سقف خانه طباخان باشد و زرد چوبه با هم
کوفته با موم آمیخته بجای جانور ببندند مفید است علاج دیگر
خشت پخته را سوده کرده در سرکه انگوری بخوابانند و بعد
از یک شبانه روز بعد آرند و در پای جانور ببندند مفید
است علاج دیگر سوم زرد چوبه با چربی شمع گداخته و موم
باهم کوفته مرهم سازند و بر آن جراحت نهند نافع است
علاج دیگر خایه کبوتر بچه نارسیده را بر که انگوری تند بجوشانند
چندانکه چو حوصله او پر شود زمانی بگذارند و بعد از آن گوشت
جانور را بسر سازند مفید است دیگر تا جانور آن است گل ارمنی
و حبه و نه علاوه کبر خام و داروهای و ادرال باهم جوشند

تا کفش

تا کفش بالا برآید و بعد از آن او را سرد سازند و تخم
کنوجه در وی آمیزند بگوشت کبوتر جوانه با فاخته مالیده بخورانند
و اگر مقعد نش بر می آید بروغن یاسمین یعنی تیل چنبیلی مقعدش را
چرب کنند و استخوان سگ بچه و ماهی در زیر بدنش دود
کنند و بگلاب بشویند و گل سرخ و گل انار را آتش
کرده بر مقعد جانور بمالند و بپاشند مفید است علاج
تنگ کردن مقعد باز باید مقعدش را بروغن زرد آلو چرب کنند
و بار روغن زیت و لوبیا در مقعد و کنند که و یک هلیله زرد
دانه سپید مجموعه بر روغن گاو خالص بیامیزند و از وی شیافها
سازند و برابر فلفل دو رشته که در رشته را بیرون کنند
بسیار مفید است دیگر سه روز متصل هر روز سه پاره گوشت
با روغن زیره اندوده بدهد بعد از تعلیل آن طعمه دهد علاج دیگر
دور خانه و یکدرم زنگار و دو درم شهد مقدار دانه خرما سازند

و بر رشته بندد چنانچه مرقوم شد مقعد باز نشستد و باش قبض
را بر روغن با چه چوب کند و در مقعد باز چکانند و زمانی باز را
او زران بدارد علاج دیگر بچه و نقل و مشک و ادرک روغن
زیتون و مومیائی یکدرم نوشادر و زنگار هر کدام ربع مجموعه
را با شهد مقدار فلفل حب ها سازد هر روز یک حب نهار بخورد آن
و بعد از یک ساعت طعم دهد علاج دیگر بتوه تنور را با چوب
تاک انگوری نرم کند و آتش را بیرون آرد و یک خشت خام
درون تنور نهد و پارچه نمد را با شراب انگوری تر کند
اگر شراب بهم نرسد با سرکه تر کند و در روی خشتی نهد
و جانور را قباچه در پوشانند و در سوراخ جانور عالیه اندازد
و باز را در بالای آن بنشانند تا زمانیکه تنور سرد نشود بعد از آن
بدر آرد گوشت اسب یا خوک بچه یا کبوتر بچه یا مکیجه را
بخوراند علاج دیگر اگر سیر غنو هندی و ادرک و قرنفل و مصطکی

دیگر

و گل ارمنی و علک رومی مجموعه را با هم آس کرده هر روز بوزن
شش سرخ بدهد که نهایت مفید است دیگر سم الفار نیم درم
و کافور نیم درم یکدرم مازریون کبود بالش یکدرم با نبره ببخ
سوفاکه آنرا با سرکه و ضیغ نیز کوبند صلایه کنند و بعد از آن
مقدار از آن حبها سازند و نهار هر روز یک از آن یا دو از آن
بخوراند تا نیک شود دیگر چون علاج دمه بلغمی کرده در بالا گذشت
بلعه روغن دست افشار کنند مقدار لکیان قطره مالیده بدهد
باید که گوشتهای که گرم باشند بدهد و گوشتهای سرد
ندهد علاج دیگر جانوری که گوشت نگاف زبان او بعلتی
فرو رفته باشد مویز سیاه را سائیده با آب در بینی
جانوری که از طعم خوردن مانده باشد گوشت موشچه با
گوشت وجه یا گوشت جوزه با شیر زنی که پسر زائیده باشد
و خون آدمی مالیده بخوراند و اگر نخورد شیر را اندک نبات

همراه ساخته بنا بچه در حلق باز فرستد اگر قوت داشته
باشند مهمل باید داد چوب چینی را جوش بدهد از آن آب
حوصله او را پر کند و اجوابن در کچیل چنبی باهم آمیخته سه
سه قطره در حلق باز باید چکاند **علاج بال فرو گذاشتن فرد**
جانور را در گره جانه دو رگ است آن رگ را بسوزن بزند (زده)
تا خون برآید و کودک نابالغ هر روز در بازوی وی بسته (آمیز)
باشد اگر از دگمه و جلوله باشد علاج بسیار است و اگر از
دگمه تنها باشد هر صباح آن جانور را در حوض آب باید انداخت
که بال زده بکنار آید چون چند بار چنین کنند به شود
نوع دیگر فلفل دراز و قرنفل و مومیائی و الاچی یعنی قاقله
و بادیان مجموعه بوزن برابر آب ادرک و صمغ جنبانامانه زند
مقدار نخود هر روز یکان حب دهد مجرب است **علاج**
سست شدن پای باز اگر از طپیدن بسیار است

بلند

باشد بند ها را از پای برآورد و در خانه که بدر زمین نشاند باز را
بگذارد و در محل طعمه جانور زنده بجنبش او و پر باید تا بطور خود
بگیرد و بخورد در اندک زمانی به شود **علاج دیگر** از رگ که در
سر رگ به پیوند زانوی باز است بسوزن اندک خون بگیرد
و اگر بی در از کرده باشد چوب بید را در خاکستر گرم سازد
و بران چوب بر بندد و زمانی زمان چوب را گرم ساخته
که کف پای او گرم باشد این را در علاج بال فرو گذاشتن
باز گفته شده درین نیز مفید است **علاج دیگر** رفتن
سبنش چون باز را سبنش فرو گیرد بجام باز را در آرد
و آن مقدار بدارد که خوی کند سبنش تمام ببرد
نوع دیگر فلفل دراز با برگ نیشتر مهیده کرده بپاشند
دفع سبنش کنند و سیماب را در حقی مالش دهد
که سیماب در حقی کم شود و اندک آب اندازد و خمیر سازد

واندک در حوصله او واندک به بغل او واندک در زیر
دم او واندک در پشت او بمالد دفع شود علاج دیگر
اگر روغن زیتون بمالد بجای جانور از لوبی و آنچه میشا
باشند بمیرد دیگر جانور فاقه کشیده را اندک اندک
گوشت موشیچه و با تو جه و گنجشک با سکه مالیده
بخوراند و هر روز اندک زیاده کند تا قوت بشد
علاج سرمازده افیون را در شیر مالیده باید خوباند
و از آن ربع درم انگبین درم مقدار گندم حب بسته
هر روز نهار بخوراند یک حب و طعمه گوشت اسپ
یا سک بچه یا خوک بچه یا شغال بچه با روغن بید انجیر باید داد
و در تنور نافه هسم چنانکه در علاج مش بیان کرده شد اندا
مفیدست دیگر زنجبیل و قرنفل و اگر با عود و سپند و موسیایی
با روغن چربی اسپ چهار ساز مقدار فلفل در از

یکان

یکان حب هر روز بخوران و قرنفل را در آب بجوشاند برای
غسل کردن و خوردن باز مفیدست علاج دیگر بشیر گاو خشت
را تر سازد و بدست چندانی بمالد که در شیر محو شود آن شیر را
بنا بچه در حوصله جانور بریزد که به شود علاج دیگر سرمازده کافور
منصوری یک نخود ریوند چینی نیم درم تباشیر یعنی بانس
کبود نیم درم و نشاسته یک درم با شیر خشت و مسکه گاو برابر حجم
فرماجها سازد و هر روز نهار یک حب بدهد چون آن بخیلا رود
بعده طعمه بدهد و در آب خوردن او گلاب اندازد علاج دیگر
اگر هسم مارده در حوصله خود نگاه دارد و مویز بر با آب شراب
در حلق بریزد طعمه را چون بچکد از حوصله خود در آرد آن روز او را طعمه
نباید داد تا باشتهای تمام میل طعمه بکند نباید داد علاج دیگر
برخوره این علت از آن شود که جانور را از گریز فربه برداشته
باشند یا با تزوار از اضطراب در عین گریز غدود با کیلاس

داده باشد بگیرد سیر زکاو و زهره و نانخواه نیز باهم
آتش کرده پنج برابر آن آب نشود مفید است **علاج دیگر**
یک سیر لوزه ارمنی و زنگار و سته و زنی مویز نوسادر زرد
و تخم بیغه ابلیا و بلیله دراز با وزن برابر هر یکی را جدا کاه نم
بباید و با هم بیامیزد و پنج پرهای او را الیوزنی بزند و باریکه
نشود و این داروها را آنجا بپاشد به شود **علاج** بچوزه
منقار و چنگ جانور را اول بکارد نیز باشند چنانچه خون ظاهر
شود از کاه عدس و گل انار لب هی و آنجا بپاشد و بار که
بسیار گرم نباشد آنجا را داغ کن **علاج** آنکه پر لور را ساسیده
می اندازد پوست بیخ کنگی را خشک کند و از جابه که رانیده
برابر انگوزه برشته با هم کرده مقدار نخود حب سازد
هر صباح یکی به بدهد چون یاسی گذشت طعمه دهد
علاج کوری جانور از آن جهت کور شود که محل جایی

برد که تخافی خورده باشد و خون در پنج او مرده باشد
و در شکاف پر مانده باشد او هیچ جه بر نیاید اما در دم
بر می آید چرا که بازو خشک است و دم چرب است
و خون هم دارد چون اصل پر از خون است هر جا خونی
بیشتر پر پر زور بر آید اگر زوری رسیده باشد پر باز کنده
شده است از موم فتیله سازد و در آن گوشت و پیشته
اگر خالی باشد گوشت پر کند و اگر گوشت پر شده نفخ
سفید بر آنجا بچکاند آن روغن شکاف دارو باید و جا خالی
سازد و اگر پر خود را خود بیرد زهره گاو با نوشادر پنج
بر بمالد اگر شکسته و پنج پر در درون گوشت مانده و بر
نمی آید علک رومی با خسته زرد آلو بساید و بر آنجا
بنهد جانور بقول خود بر خواهد آورد **علاج دیگر** برون
آمدن بچه باز چون بچه باز بر آید ناخن او را بالا بکشید
د

وهر کدام بر ریسمان محکم ببندد ولته را بمقدار جوز بویا
غلوله کند ودر کف پای او ببندد واز پائین هرچهار ناخن را
یکجا برسد وبربندد امیدست که بجا آید
برآمدن ناخن باز چون ناخن باز بدرآید از سختیان غلاف
بدوزد وناخن را با انگشت او درآنجا باید انداخت وبا
روغن زیت چرب کند بجا آید علاج کج شدن ناخن
بادنجان بابخان (?) گرم آن گرم ناخن را بمالد چون ملایم
شود آنرا هموار کند وعلاج دیگر خوشنخوی باز بگیرد شهد خالص
ودر دیگ سنگین یا در دیگ سفالین که درون آنرا شیشه
انداخته باشند ودرآنجا بجوشانند که بقوام آید وازو
غلولها سازد بمقدار تخم خرما ودرآب سرد اندازد وباز بندد
ودر دوسه روز یکی ازان غلولها بخوراند باز را اشتها کند
والطبع خوش (?) گردد علاج زهرباد آب لیمون بر کاغذی

بمالد ودر دهان جانور بمالد مجربست علاج دیگر پلوندی (?)
نبات شیر وکافور از هر یک یعنی درم وفلفل ربع درم قاقله
صغیر یعنی الاچی نیم درم تا آب لیمون همه را آس کند ومقدار
فلفل حبها سازد وهرگاه جانور خون آرد بهمین ترتیب یک غلوله
بدندان ریزه کرده با آب بهن درحلق فروشند مفیدست
علاج دیگر لته آهن (?) استخوان ونمک وزرد چوب وکمیله باشانه
مجموعه را لب بدو بمالد بجانور مفیدست علاج دیگر
جانور که بچه برآورده باشد تمام اعضایش آبله کند تا سه
روز خانه گرم باید داشت وحلوا را در آب باید کرد وطعمه را
بآن آب ترکرده بخوراند مفیدست چون باز فریاد کند
روغن گاو را بدهند وبماند (?) نگیرند اگر از سرگین موش یک
سرگین درحلق جانور فرو شد خاصیت بخشد چون بازده
روز از ماه بگذرد چهار دخیدی (?) که درمیان پر کاری باشند

وچون یکپاس از روز بگذرد آنرا بخوراند بعد از تحلیل او
طعمه دهد مفید است علاج سفیدی که در چشم جانور
افتد صدف خوردی که در میان آب می باشد
بآب سائیده در چشم جانور اندازد مفید است
نوعی دیگر نیم روز عسل و نیم درم زرنیخ و لوزی عدسی
زنگار باهم ساخته در چشم جانور بکشد البته مفید است
علاج دیگر خون سنگ پشت باشیره دختری خورد یکجا
کرده در چشم جانور کشد نافع است علاج دیگر گوش
جانور اگر درد کند نشانی آنست که یک طرف سر خود را آویزان
دارد ثلثه گاو نر را به پنبه در آن گوش که درد دارد سه
قطره چکاند مجرب است علاج دیگر چون دماغ جانور آفته
شود هیچ وجه نگردد اهل شکار نشتر بیازند باریکی
واو را بر پیشانی می بخند و بمقدار دانه برنجی میگذارند

وآن

وآن نشتر را در شکاف جانور بزنند اگر خون باندرون
رود در زمان می میرد علاج دیگر اگر در سینه باز
گوشت بکاوم دارچینی سوده کرده اندازند یکپاس روز
جانور را بخوراند بعد از هضم شدن آن جانور را سیر سازد
بطعمه حریص کرده چون آفتاب به برج حمل آید محل مستی
جانور است دارو باید داد که از شهوت مستی دور آید
برنج را پتک آس کرده مقدار نخود حبه سازد و سه روز
متصل یکان یکان بخوراند و چون پاس از روز گذرد طعمه دهد
احتقاط بیضه آنکه در چنگال او همچو زردی بیضه اخلاط ظاهر شود
شناخت مستی جانور آن است که بسوی آسمان بسیار
نگرد چون غلیواز یا مثل آن جانوری از بالا گذرد آزاده
راست خواب بود و بالها فرو گذارد و دم را بالا برد و
که اگر دارو بدفع او بدهد مفید است اگر جانوری موی کی و

برده باشد نشان آن آنست که هر زمان میل پر بافشن
بخال میکند وخری ظاهر شود علاج او که آرد ارزن مقدار
بادام خمیر سازد و در طعمه بجیده بدهد نافع است وچهار
نهار روغن گاو مقدار چهار مغز بخوراند چون پاسی از روز بگذرد
گوشت مقدار بادام آن نیم بسته بخوراند مقدار شیر بختی
بگذارد آن رشته را چند آنکه موی همراه گوشت بیرون خواهد
آمد **باب سیزدهم** در ترتیب نشیمن گرفتن و طریق برداشتن باز
چنان باید که باز را در خانه خلوت بدارد که تنها بود از مردمان
و خانه باید که پاکیزه بود و نمناک نباشد و نه خورد و نه بزرگ
باشد اگر تنگ خانه بلند باشد بهتر بود باز را اگر از گنده بر پرد
اندامش بسقف خانه نرسد و اگر خانه تنگ باشد در طپیدن
پرهای جانور نرسد باید که گرد او دود نباشد و خانه باید
که بالای او روا باشد و در خانه بطرف شمال باشد و از

پی

نشیمن در خانه دایم طوری آویزان باشد اگر جانور خلاص شود در
طور معطل گردد و از سایه زمان بی نماز نگاه باید داشت باید که
هر روز گوشت غیر مکرر بدهد و مرغ خانگی را در نشیمن باز بجاند انگند
که در وقت از فرو گیرد و بیم آن باشد که هلاک گردد و گوشت
با سکه و روغن شیر بخت باید داد تا اندرون باز چرب و نرم
گردد و آن پری که بربی آورده است بر آید اگر درون باز
چرب باشد پر او راست و بقوت بر آید اگر درون
او چرب نباشد پر او عاجز و خشک بر آید باید که گوشت
و گوشش را خشک کند و لب باید و بر طعمه باشیرین بخوراند
که سبب تندرستی جانور است باید که باز را فربه از گرسنگی
برندارد که از فربه برداشتن دمه حاصل شود و سستی و
کم اشتها و عارض گردد و اگر در پر بر تافتن اهمال کنند
غدود گاو را شکننک بر دو خشک کند و میده گرده

بوزن سه سرخ تا هفت روز بر طعمه پاشیده بدهد و هفت
بچه فرشترک را در هفت روز بدهد پرواز زود برتابد
در وای خارپشت را پوست کنده و با روغن نیز بخت گوشت
او را بخوراند زود اگر پر برآید دیگر بیخ گوسن را آس کرده با طعمه
پاشیده بدهد پر را زود برتابد تشنش خطمی نام گیاهی است و
چند خال در پشت او دارد او را با خانه زنبور با روغن بریان
کند و آن روغن را با طعمه مالیده بدهد مفید است نوع دگر
بیخ کلالک که در راغها می‌باشد بدهد او را نیز بدهد مفید است
و پر را زود برتابد دیگر گوشت خوک و گوشت اسب از
این زود برآید و شاه باز را بکنند که پر کرد کرده و اگر دم را
بکنند آن روز باز را طعمه ندهد چون چنگ گسسته شود دم
باز بر رشته که یک گز دراز باشد از بیخ به بندد و یک رشته را
به بیخ به بندند و گوشت بجاز نماید چون باز بدست او بیاید

دابل ۷

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

پر با تمامی کنده شود و آفت بجانور رسد اما در آن
شکاف باید که خوز را با روغن زیتون چرب کرده و بستند
تا شکاف بسته شود و چون باز را در کار گیرند باید که خانه را
دایم پاکیزه دارند در روزی دو بار جاروب کنند در پیش جانوری
تغاری را پر از آب کرده بنهند و یا از صحرا سبزه آورده بنشانند
چون جای خود را سبز و با صفای بیند خوشدل شود و از کوه صحراها
که بسیرگاه اوست یاد نکند چون باز خوشحال بماند و
نشوونما کرده و در پیش جانور سیاه چشم را بر جای بلند بباید بست
اگر کسی حاضر نباشد و جانور بطپد و آویزان شود البته بمیرد و مردم
ماوراءالنهر خانها چنان سازند و از پای باز بند را برکشند و در خانه
بسر بنهند و جانور را از ترس از شکاف خانه در غیبت او می‌اندازند
و لطور خود سیر شود و آب را نیز از بیرون بر زنند و این طریق را
خانها بسیار می‌باید اگر میسر شود این نوع بهتر است و از آن بسیار علفی

بی علت بر می آید اگر بر چوبی که برای آسایش جانور می نهند
اهل نهد او را آداب میتوانند چنان نهد که پنجهٔ جانور بر آن
باشد و هرگز آماس پای جانور نشود اگر کل حصه نمک باد و
حصه گل درهم ساخته جای نشست برای جانور سازند هرگز
پای او آماس نکند در خاتمه کتاب گوید بازدار باید که
فهیم باشد و جانور را از گرد خاک و دود دور دارد و در زمستان
از آب ملاحظه کند مبادا که جانور را دکه برسد که گشت
میشود و انواع علت پیدا میکند و در گرمی هوا از گرمی ملاحظه
نماید و همچنین باز را باید که منزل خوب و جای خوب با هوا
نگاهدارد و در پای جانور ریسمان باید که سرخ نباید بر لب
که عقاب و غلیواز خیال طعمه کرده در محل پرواز میرود و جانور را
فنا میکند و بازدار باید که بند جانور را در دست خود کوتاه
برابر هم بگیرد و اگر کم و زیاده گیرد در محل طپیدن آزار پای جانور

نرسد تا جانور طعمه را از ته و بالا خالی نکند طعمه را ندهد که سبب
کم اشتهائی و تنگی مقعد میگردد و پرچهره را از پرهای زیر چرب
در هم پیچیده باید داد که پیچیدن پر باید خلطی که در شکم جانور باشد
پرچهره او را صاف میشکنند و از پر نرم پرچهره دهند در پیچیدن
شست پیچیده باشند در پر تافتن جانور محنت می کشد استادان
این صنعت پرچهره را جاگس جانور نامیده اند اگر پرچهره را
بوقت بر آید و خشک باشد نشان صحت جانور است
اگر تر و ریزش کند بر کنده بر آید نشان علت جانور است اگر
خواهد که کسی علت جانور را معلوم کند وقت دست گشی
دست در ته او بر آید و اگر طپید و یا اضطراب ظاهر گردد علامت
بیماری جانور است اگر تنگ دست بی کوفتی بنشیند علامت
صحت جانور است که طعمه بمیل خورد اول نه خود را بر کشد
و بعد از آن در حوصله جمع کند و اگر در ته خود طعمه محکم زد نشل بعضه

و بر چهره را البته توفیق بر تابد و خشک باشد و بچالش پر از و
سفید و سیاهش جدا گلوله وار در بچال او زردی باشد
یا سبزی یا سیاهی بچال بگذ سیاهی آمیخته باشد یا از بچال
بوی بدی آید یا بچال او گوماه باشد و غلیظ باشد این
علامت بیماریست و بر چهره را از آغاز شب باید داد و بالای
بر چهره البته از استخوان کردنی مقدار نیم بند باید داد چون
روز از یک و نیم پاس زیاده نبود و جانور را بند وا نکنند تا او
بنشیند و جانوری که در پرواز دوری پرها را زده باشد
بپای دم او را از نیم ربند و در جائی که جنگل باشد زنگوله
در پای جانور بر بندند چرا که آواز زنگوله بشنود گر گم در گشت
دیگر باز دار باید که دایم خیط بخود مرغی داشته باشد و بانه دار
کنجشک و طناب باریکی با خود باید داشت و از برای جانور سیاه
چشم کبوتری و طنابی دایم همراه باشد بحری را زیاده از دو بار بعید

رها

رها نکنند و در بار دویم البته سیر سازد و شاهین را چه مقدار
که تواند بعید از هر باری که صید را خطا کند لب آید و زنده
البته بجای او داده خون گرم بچشاند میر شکار باید که دور لبه
یکی کلنگ و نشان کلنگ و یکی را از بهر باز و مرغابی و کاروانک
و امثال آن در بر هر یله که بخواند بدلهای کلنگ بخواند و هر گاه
بعید اندازد بدلهای خورد و بند باز بدر از آن نیم انگشت باید
و بند شاهین بدرازی هفت انگشت باید و بند توره
و شنقار و بحری هشت انگشت باید و بندهای دیگر هم هفت
انگشت باید و باز و باشه و شاهین را با جاوه انداختن
ضرور است باز را جانی باید انداخت که از نیم باز دار بدم است
رسد و باشه را جانی باید انداخت که در ته بغل اگر عقب
نشسته داشته باشد بنشیند و شاهین را جانی در انداختن درست
را لنوق سر گرداند و از جانی دو گوشش نیم بدور تمام اندازد

و خبان قصد کند که در هفت قدکمان زمین لاچین را
خواهم رسانید و بحری و شنقار و جرغ را در انداختن بعد
هفت قدکمان تصور کند و قصد او باشد که جانور را آسیب
نرسه خواهد زد و باز دار باید که بار خود را نهار شام بطلبد و
جانور سیاه چشم را در وقت طلوع آفتاب و غروب
کله از سر او برگیرد که صاحب کمال پرواز است و بیگاه آفتاب
او وقت را شناخته باد صحرا و وطن خود میکند و جانور را اگر
بسیار گرسنه دارد که گوشت جانور ویران نمود و گوشت
خبان باید که دست چپ را بسینهٔ لاچین برسد اول نرم
ظاهر نمود و بعد از آن سخت باید که مطلق چیزی در دهن و درون
لاچین نماند و چوبی بیرون را بدست گشته و بر باد درون
تفتیده و بر چهره جانور دار باید که بهیچوجه دست او بخیل و استخوان
دور ندارد و اگر مقدار کاغذ چوبی چوب باچه استخوان دم لاچین

بطا

بعد عامل کند و فتیله را بعضی از نمد میسازند و بعضی از پشم
بلاچین فتیله پشم بهتر است و بحری و شنقار و جرغ را از نمد
خوب است اول نمد را خوب بکوبند بعد از آن بر ریسمان
خام مثل فرمال بسازند و بپیچند و طریق ساختن فتیله پشم در
ضمن ترتیب کرا دادن لاچین قید کرده شده و بحری و شنقار
و جرغ را نیز دوست کشی دارد که حدوث علت نیز باشند
سنگ ناب بجانور فایده تمام دارد و اشتها میشود اگر بلغم و با
بادی در درون جانور باشد با خوی در درون او مرده باشد
دفع کند طریق ساختن سنگ ناب چنین است که دو حصه
نشاسته طفل ما مانع و یکحصه آب باهم کرده شب در ماهتاب
بگذارد و پیش از طلوع شمس سنگ ریزه با پاره سفال آب نارسیده
در آتش اندازد و چون مدتی آتش کرده بر آرد کمان کمان
در آن نشاسته اندازد و بگذارد که سرد شود از آن سنگ ناب

باندک گوشتی مالیده بدهد از برای آنکه گرمی کند رانده باشد با
گرباد رنگ یا تره را تیره گلوله مثل خرما تراشند و شب در شبنم نهند
و بگاه آن سه گلوله را بجانور بدهد اشتها آرد و چون جانور را
رنج کند اگر خواهد که جانور زود رام گردد مقدار سیوم حصه برنج افیون
خالص و سیوم حصه برنج بر ایمونها با هم کرده بگوشت اندک
بجمد بخوراند آن روز طعمه را نیز چیزی کم کرده بدهد یکبار همه طعمه را
ندهد طعمه یکوقت را چهار بار باید داد و اگر فرو رفتن واقع شود که
جانور را دوا برابر باشد کلاه باید پوشانید باید که افیون در
بیر ایمونها بوزنی که گفته شد بخوراند جانور لطیف اگر خواهد که جانور دائم
آلوده باشد مشک خالص چهار سرخ و کافور برنج نیز چهار سرخ
مومیائی چهار سرخ و فلفل چهار سرخ الاچی دو سرخ
نبات نیز بالش گرجی چهار سرخ زنجبیل یا جوم دو سرخ
جوانی چهار سرخ چوب چینی ده سرخ دار چینی تیز چهار سرخ

باهم آتش کند و با گلاب و صمغ عربی حبها سازد برای یا بقدار
نخود و اشتقار و خرع هم مقدار نخود بدهد برای
لاجیق و بجری و جوه مقدار عدس بدهد و از رای
جانوران ریزه مقدار ماش و در نهد دو بار
بخوراند اهل کوه یا هندوستان باشه را در
قباچه کرده در آنکه افیون میدهند

والله اعلم بالصواب

تمت کتاب
بازنامه

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
علی رسوله محمد وآله اجمعین بدانکه رهروان راه حق وگوشه
نشینان وادی مطلق وجان بازان منزل انا الحق درین
وادی بوده اند و سر از جیب فقر بیرون کشیده اند چنانچه حضرت
امام صادق حضرت امام خالق رحمة الله علیه چند کلمه
در بیان تفنگ اندازی تفنگ برای جان منافقان است
وقطع کننده کافران اما درین باب حضرت امام میفرمایند

که تفنگ انداز

که تفنگ انداز را باید که احکام و ارکان و آداب و فرض
و سنت و واجب داند مشرق و مغرب و یمین و یسار تفنگ
را بداند و اگر نداند هر چه ازین کسب میخورد با و حرامست و روز
قیامت استادان متقدم خصم او باشند که پهلوانان کوه مقصود
وجان بازان بادیه معبود و طلب کنندگان واجب الوجود
درین کوی بوده اند و جان خود را برای حق باخته اند و سر خود را
بر سر ری ساخته اند ای طالب تفنگ که بدست میگیری
بقصد جان دشمن و دست خود را نیز بقصد جان دشمن میکشی
بدانکه ذات و صفات دارد سوال اگر ترا پرسند که تفنگ را
که پیدا کرده است جواب بگو که حضرت داود علیه السلام
چنانچه در آن وقت کافری بود با و حکم خداوند شد که بر او
برود حضرت بر آن کافر رفت گفت خدایا تو دانا و بینائی
که چوبه ندارم در حال حضرت جبرئیل از پیش حق آمد و گفت

کرد بهشت برو بدو از در صدرة المنتهی پاره سنگریزه بیار بدخانچه
جبرئیل علیه السلام رفت و از آنجا سنگ بیاورد
و در پیش حضرت داود بیاورد و او را در بوته نورد که از انداختت
و سنگ که انداخته شد صواب خوب بود حضرت اسرافیل پیدا
شد و پهلوان اسمعیل و رومی را نشید و استاد عبدالله
او را و حلال کرد حضرت داود بر آن کافر رفت و فتح کرد
و سنگریزه را حضرت داود در کف خود ریزه ریزه میکرد
و در تفنگ می انداخت و آتش میداد تا فتح شد اگر ترا
پرسند که چوب تفنگ از کی پیدا شده است بگو از درخت
صدرة المنتهی از آنجا باستاد اسمعیل رومی رسید و از و باستاد
عبدالله رسید و از و باستاد ابوسعید کرمانی رسید و از و باستاد عزیز
نوری رسید و از و باستاد ضام کرمانی رسید و از ایشان تا
اینچنین می آید و تا ابو مسلم خروج کرد به پهلوان احمد زمجی رسید

موافق شد حکیم بود که پهلوان نظام بغدادی میگفتند و در خانه
آن عزیز تفنگ بود ماشه و دارو و فتیله و چوب تفنگ نبود
پهلوان احمد بنا را پیدا کرد اگر ترا پرسند که ماشه را از کی پیدا
کرده اند که ماشه را عزدک آهنگر ساخته و چوب را هیکل باز ندرانی
پیدا کرده است و دارو را حضرت پهلوان رومی جانب علی
میفرستند چون به شهر علی رسیدند خاکی دیدند نجاست زنبار تفتی
گرفتند و در آب انداختند و دست بالا کرده مناجات کردم
بقدرت حضرت عزت العزت دارو شد بدانکه دارو از
ولایت حضرت رومی پیدا شده است اگر پرسند که کیسه قطی
و کمر از کی پیدا شده است جواب بگو که کیسه از احمد زمجی
مانده است و قطی از پهلوان سلیمان مانده است و کمر از پهلوان
برهان شیرازی مانده است اگر ترا پرسند که فتیله از کی پیدا
شده است جواب بگو که پهلوان احمد زمجی خبر دانه ناشناده است

دست مرعا بر آورد و دیگر پهلوانان این کفش سنده تا سه روز
سبز شد از وی کشند و بکشیدند و فتیله ساختند و فتیله از آن
مانده است اگر ترا پرسند که نهنگ یا دست میگیری چه میخوانی
جواب بگو که قوله تعالی لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین اگر ترا پرسند که زمین که میمالی چه میخوانی بگو
قوله تعالی کلت ساعاده و دا زعه اگر ترا پرسند که زیر در نهنگ
می اندازی چه میخوانی بگو قوله تعالی والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین اگر ترا پرسند که نهنگ با
آتش سیه چه میخوانی بگو که قوله تعالی قلنا یا نار کونی بردا
اگر ترا پرسند که فتیله میمالی چه میخوانی بگو یا حنان یا منان
الف را الله لکم المغفران اگر ترا پرسند که مانشه را دست میگیری
چه میخوانند جواب بگو یا واجب اگر ترا پرسند که سوزن میگیر
چه میخوانند جواب بگو یا رزاق یا خالق اگر ترا پرسند که دارو نهنگ را

چند خصلت می باید اول سخاوت دویم مروت سیوم راستی
چهارم عنایت پنجم چیزی امانت را خیانت نکند و پس غیبت
نکند و اگر چیزی داشته باشند در راه خدا بدهد و عبادت
بکند اگر ترا پرسند که آن کار را واجب و سنت و فرض چیست
بگو این کار سنت است و سنت این کار نصحت است و واجب
این کار ذوق است و مستحب این کار شوق است دل مومنان
بدست آوردن است اگر پرسند که مشرق این کار و مغرب این کار
و یمین این کار و یسار این کار چیست بگو مشرق این کار قول
درست و مغرب این کار صدقت و یمین این کار حلم است
و یسار این کار فتح و نصرت و قوع این کار نیز بیجان آدمی
زدن است اگر ترا پرسند که در این چند اولیا دخل کرده اند
جواب بگو که چهار اولیا دخل کرده اند اگر ترا پرسند که در نهنگ چند
وقت بگو سه فرض است اول ت دوم ف سیوم ن چهارم

کاف نفحت دلالت بر توبه میکند و ف دلالت بر فتو
وکاف بکرم بسی اگر ترا پرسند که گریه در اگر بندی چه میخوانی بگو
قوله تعالی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اگر ترا پرسند که
تفنگ در اندازی چه میخوانی بگو قوله تعالی سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اکبر اگر ترا پرسند فتیله را چیکر اندازی چه میخوانی
جواب بگو قوله تعالی یا ذو الجلال والاکرام اگر ترا پرسند که کمرکی
در میان می بندی چه میخوانی بگو قوله تعالی نصر من الله وفتح قریب
وبشر المومنین فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین اگر ترا پرسند که
چوب میگیری چه میخوانی بگو قوله تعالی یا سبوح یا قدوس اگر ترا پرسند
که آتش اندازی چه میگویی جواب بگو یا جلیل و یا جبار اگر ترا پرسند
فتیله با ماشه چه میگوید بگو که یا شفیع المذنبین یا دلیل المتحیرین
میگوید اگر ترا پرسند که در کدام زمان رحمت حاصل میشود و
کدام زمان لعنت حاصل میشود بگو که در زمانیکه بر ربان دشمن

رحمت حاصل میشود و وقتی که جنگ باشد و تیر اندازد و رضای
استاد نباشد لعنت حاصل میشود اگر ترا پرسند که احکام تفنگ
چند است بگو پنج است اول شفقت دویم سفره سیوم مهمانی
چهارم با صبر باشد پنجم با انصاف باشد اگر ترا پرسند که ارکان در
تفنگ چند است بگو چهار است اول نماز دویم نیاز سیوم سوز
و گداز چهارم ترک غمازی اگر ترا پرسند که حضرت پهلوان زنجیر چند
شاگرد داشتند جواب بگو که هژده شاگرد داشتند ای برادر
سر رشته از دست مگذار و در خدمت باش چون آهن و سنگ سخت
دل مباش چون موم نرم دل باش و چون رشته باریک باش چون
تفنگ با دشمن مباش و چون گریه باشی و تا باش چون قطره قوت
دل باش در پی آزار کس مباش و دل بدست آور و خدا را التماس
و صبح و شام بلکه علی الدوام عذر گناهان گذشته را شکر میگفته باش
و طالب راه خدا باش و هیچکس را آزار مرسان و کار خود بر کف

دست گیر و با دوستان خدا ابتغای دوست باش و بر دوستان

خود مروت کن و با دشمنان خدا دشمن باش والله اعلم

بالصواب

[illegible]

روز چهارشنبه ... جمادی الاول ... سنه ۱۲۹۶ ...

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ...
۱۳۶۲

کتابخانه [illegible] خصوصی
[illegible]